

اقتصاد سیاسی را مطالعه کنیم

اقتصاد سیاسی چیست؟

مترجم: ع. رشیدیان

جلد اول

فصل اول تا فصل پنجم

بازتایپ و تکثیر:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حمل 1389 خورشیدی

فهرست

صفحه	عنوان
3	مقدمه گروه شانگهای 1975
فصل اول	
5	- روابط تولیدی هستند که ...
10	- اقتصاد سیاسی پایه تئوریک مشی اساسی حزب است
11	- مطالعه نیکوی اقتصاد سیاسی همراه تلفیق تئوری و پراتیک
فصل دوم	
15	- نظام اجتماعی - اقتصادی ماقبل سرمایه داری
25	- نظام فنودالی نیز یک نظام بهره‌کشی است که ...
32	- انقلاب بورژوازی ضربه مرگبار بر پیکر نظام فنودالی
فصل سوم	
35	- برای تجزیه و تحلیل جامعه سرمایه داری باید از کالا حرکت کنیم
44	- پول محصول ضروری تکامل مبادله کالائی است
45	- پنج نقش پول
49	- قانون ارزش ، قانون اقتصادی تولید کالائی است
52	- فیتیشم کالا چیست؟
فصل چهارم	
55	- سرمایه داران ...
61	- شیوه های بیرحمانه استثمار و ستم بر کارگران بوسیله سرمایه داران
64	- استخراج ارزش اضافی
68	- دستمزد روابط استثماری سرمایه داری را میپوشاند
فصل پنجم	
74	- در جامعه سرمایه داری نابرابری بطور مدام افزایش میابد
77	- بازتولید در مقیاس وسیع سرمایه ...
79	- بیکاری کارگران نتیجه انباشت سرمایه است
82	- اضافه جمعیت نسبی نتیجه اجتناب ناپذیر انباشت سرمایه است
87	- انباشت سرمایه سبب فقیر شدن پرولتاریا میگردد
92	- پرولتاریا گورکن نظام سرمایه داری است

امیدواریم انتشار این مجموعه بتواند نقش مثبتی در آموزش جوانان مستقر در روستاها بازی کند و آنها را بیش از پیش در بالا بردن سطح آگاهی‌شان از مبارزه طبقاتی، مبارزه میان مشی‌ها و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، یاری دهد.

ما امیدواریم که این مجموعه آنها را در بالا بردن هرچه بیشتر سطح دانش سیاسی فرهنگ و علوم یاری دهد تا با قدمهای بلند در راهی پیش روند که هم سرخ و هم متخصص باشند و بهتر بتوانند به نیازهای ساختمان روستاهای جدید سوسیالیستی و ادای تمام وظایف موجود پاسخ گویند.

تشرکات صمیمانه خود را به واحد مربوط و دیگرانیکه با پشتکار تمام درکار انتشار این مجموعه همکاری کرده اند، ابرازمیداریم و از همه خوانندگان تقاضا میکنیم که نظرات و انتقاد های خود را در باره این مجموعه برای بهتر ساختن آن برای ما بنویسند.

انتشارات خلق شانگهای

چاپ دوم 1975

معرفی " مجموعه آموزش جوانان " توسط گروه نویسندگان

صدر مائو به ما میاموزد: " لازم است که جوانان تحصیل کرده به روستاها بروند و خود را تحت آموزش دهقانان فقیر و نیمه فقیر قرار دهند. " برای جوابگویی به این فراخوان، گروههای جوانان مجهز به آموزش کمونیستی با اشتیاق فراوان به روستاها روانه شدند. این امر در زمینه از میان برداشتن سه تفاوت بزرگ (بین کار یدی و فکری، شهر و روستا، کارگر و دهقان) فایده های زیادی دربر دارد.

در دنیای بزرگ روستاها، تعداد زیادی جوانان تحصیلکرده به فراگیری اصول مارکسیزم لنینیسم و کتابهای صدر مائو اشتغال دارند با شدت تمام درصاف نخست سه جنبش انقلابی (مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمون های علمی) نبرد میکنند، با قاطعیت راه یگانگی با کارگران و دهقانان را تعقیب و سهم خود را در سازندگی روستا های جدید سوسیالیستی، ادا مینمایند. قهرمانان پرولتاریایی بی وقفه زاده میشوند، نسل جدید انقلابی رشد میکند و شکوفا میشود. این پیروزی بزرگی برای مشی انقلابی صدر مائو است.

ما برطبق آموزش صدر مائو "باید به رشد نسل جوان دقت و توجه کرد."

این " مجموعه آموزش جوانان " را برای جوابگویی به احتیاجات جوانان تحصیلکرده ایکه در روستاها مستقر شده اند و پیش خود به تحصیل اشتغال دارند، تنظیم و منتشر میکنیم. این مجموعه بر پایه مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، از نظر محتوی، به دانستگی های عمومی فلسفه، علوم اجتماعی، ادبیات، علوم طبیعی و نیز به کاربرد تکنیک های کشاورزی میپردازد.

فصل اول

رهبر بزرگ ما صدر مائو به ما می آموزد: "چرا لنین گفته است که باید بر بورژوازی دیکتاتوری اعمال داشت؟ باید این سؤال را خوب درک کنیم. اگر این سؤال را درست نفهمیم به دامان رویونیسم در خواهیم غلتید. این معنی باید از جانب همهء کشور درک شود" (نقل قول از "روزنامه خلق" 22 فوریه 1975).

برای آنکه مارکسیسم را درک کنیم و مشی اصلی سیاسی حزب را آگاهانه در تمام دورهء تاریخی سوسیالیسم به کار ببریم مطالعه اقتصاد سیاسی بی اندازه لازم است.

در روستا ها و کارخانه ها جوانانی که امید مملکت و ادامه دهنده امر انقلابی پرولتاریا هستند، پیکار می کنند. اگر این جوانان تحصیلکرده بخواهند بهتر مبارزه کنند و زودتر شکوفا شوند، باید اقتصاد سیاسی را مطالعه کنند.

روابط تولیدی هستند که اقتصاد سیاسی را می سازند

اقتصاد سیاسی در کدام رشتهء علمی می گنجد؟ در درجهء اول باید در باره آنچه که به هنگام آموزش اقتصاد سیاسی با آنها سرو کار داریم، بحث کنیم. موضوع اقتصاد سیاسی مارکسیستی را **روابط تولیدی** تشکیل می دهند. انگلس به درستی چنین توضیح می دهد:

" اقتصاد سیاسی یک شی را مطالعه نمی کند، اقتصاد سیاسی روابط بین انسانها و در آخرین تحلیل ، روابط بین طبقات است." ¹ روابط تولیدی بین آدمها چگونه بوجود آمدند؟ طرح این سؤال ما را به آنجا می کشاند که در بارهء فعالیتهای تولیدی انسان گفتگو کنیم.

صدر مائو می گوید: "مارکسیستها قبل از هر چیز بر این عقیده اند که فعالیت تولیدی انسانها، اساسی ترین فعالیت عملی وی و نیز تعیین کننده هر نوع فعالیت دیگر اوست." ² ولی صد سال پیش موقعیکه مارکسیسم وجود نداشت و انسانها از شناخت علمی بی بهره بودند، بسیاری از ایدئولوگ ها طبقات استثمارگر این نظریه را رد می کردند. وقتی که دیگر به تبلیغ نظرات پوچی که بر طبق آن تکامل جامعهء انسانی به خواست خداوند نسبت داده می شد، نمی پرداختند، این تئوری باطل را اشاعه می دادند که: این قهرمانان هستند که تاریخ را می سازند. این به اصطلاح ایدئولوگها این اصل ساده را که: انسان در درجهء اول باید تغذیه کند، لباس بپوشد، مسکن داشته باشد و به فعالیتهای تولیدی بپردازد، نفی می کردند. به همین دلیل است که تولید مستقیم اشیاء مصرفی رایج، پایهء تکامل جامعهء انسانی را تشکیل می دهد. بدون فعالیت تولیدی خلق زحمتکش،

انسانیت وجود نداشت، و جامعه قادر به تکامل نبود. این قانون تکامل تاریخی بشریت، توسط مارکس کشف گردید.

انسانها برای تولید، احتیاج به برقراری روابط مشخص و متقابل دارند، زیرا که شخص به طور انفرادی نمی تواند تولید کند. همانطور که مارکس می گوید: "آنها برای تولید با هم روابطی معین برقرار می کنند، و فقط در محدوده این روابط و ارتباطات اجتماعی است که فعالیت آنها روی طبیعت و تولید، انجام می گیرد"³. این چنین روابطی که در پروسه تولید به وجود می آیند، روابط تولیدی نام دارند. در یک جامعه طبقاتی، این روابط در تحلیل آخر به صورت **روابطی طبقاتی** در می آیند.

روابط تولیدی، سه زمینه را در بر می گیرند:

- (1) شکل سیستم مالکیت بر وسایل تولید؛
- (2) جایگاه انسانها در تولید و روابط متقابل ایشان؛
- (3) شکل توزیع محصول.

در مورد شکل سیستم مالکیت باید به بررسی این مسئله بپردازیم که وسایل تولید به چه کسی تعلق دارد (وسایل تولید عبارتند از وسایل کار مثل ماشینها، کارخانه ها، زمین و وسایل که بر روی آن کار صورت می گیرد مانند مواد اولیه). در روابط تولیدی شکل مالکیت بر وسایل تولید مسئله بسیار مهمی است، این مسئله پایه روابط تولیدی را تشکیل می دهد. شکل مالکیت بر وسایل تولید ماهیت روابط تولیدی را تبیین می کنند. در جریان تکامل جامعه انسانی، جوامع اولیه، برده داری، فئودالی، سرمایه داری و سوسیالیستی، ظاهر گردیدند. همه این جوامع از نظر شکل ویژه مالکیت بر وسایل تولید با یکدیگر اختلاف دارند. شکل مالکیت بر وسایل تولید جایگاه انسان را در تولید و روابط میان ایشان را تعیین می کند، و شکل توزیع محصول نیز از آن سرچشمه می گیرد.

برای آنکه تولید صورت بگیرد، انسانها نه تنها باید بین خود رابطه برقرار کنند، بلکه باید با طبیعت نیز وارد ارتباط شوند. انسان باید طبیعت را مهار کند و تغییر شکل دهد. نیرو های تولیدی استعداد های انسان در جهت مهار و تغییر شکل طبیعت اند **نیرو های تولیدی عبارتند از انسان و وسایل** (یعنی وسایل تولیدی). از بین نیرو های تولیدی وسایل تولید عامل مهمی را تشکیل می دهند. انسانها با استفاده از این یا آن وسیله کار است که می توانند به درجات کم و زیاد بر طبیعت فائق آیند. باوجود این، نباید به وسایل تولید به عنوان عامل تعیین کننده در نیرو های تولیدی بنگریم. "عامل تعیین کننده انسان است نه مواد و اشیاء"⁴، " انسان از تمام ثروتهای جهان ارزشمندتر است."⁵ در واقع وسایل مختلف برای آنکه آفریده شوند و کاملتر گردند باید از زیر دست انسان بگذرند. بدون انسان، وسیله و تکنیک وجود ندارد. بدون اتحاد بین انسان و وسایل، حتی بهترین آدم آهنی ها هم قادر به حرکت نیستند.

روابط تولیدی و نیرو های تولیدی دو جنبه تولید اجتماعی را تشکیل می دهند. در طی توسعه تاریخ، بطور کلی این نیرو های تولیدی هستند که در اصل تعیین کننده اند: هر تغییری در روابط تولیدی، یک نوع تکامل را در نیرو های تولیدی برانگیخته است. روابط تولیدی باید متناسب با نیرو های تولیدی باشند. وقتی نوع بخصوصی از روابط تولیدی با روند تکامل نیرو های تولیدی زمان خود متناسب نیست، الزاماً باید بوسیله نوع دیگری از روابط تولیدی که متناسب با توسعه این نیرو ها باشد جایگزین گردد. این نه خواست ذهنی آدمها بلکه سطح تکامل نیرو های تولیدی است که تعیین می کند که این یا آن رابطه تولیدی باید برقرار شود. روابط تولیدی باید الزاماً با تکامل نیرو های تولیدی منطبق گردد. این یک قانون عینی است که خواست آدمها نمی تواند در آن تغییری بدهد. تولد روابط تولیدی مشخص، تکامل این روابط و از میان رفتن آنها، همه این روند در حرکت متضاد نیرو های تولیدی مشخص، طی می گردد. از اینجا به این نکته پی می بریم که اقتصاد سیاسی مارکسیستی باید مطالعه روابط تولیدی را به مطالعه نیرو های تولیدی پیوند دهد.

در طی تکامل تاریخ، بطور کلی، نیرو های تولیدی عوامل تعیین کننده هستند؛ آیا این بدان معنی است که روابط تولیدی در مقابل نیرو های تولیدی، عواملی کاملاً وابسته و دنباله رو هستند؟ ابدأ چنین نیست! زمانیکه روابط تولیدی با نیرو های تولیدی متناسب باشند، نقش فعالی را در تسریع تکامل این نیرو ها ایفا می کنند. اما وقتیکه روابط تولیدی متناسب با نیرو های تولیدی نباشد، به مثابه مانع و مزاحمی در سر راه توسعه این نیرو ها قرار می گیرند. اگر روابط تولیدی متحول نشوند، نیرو های تولیدی قادر به تکامل و توسعه خود نیستند، در این لحظه این تحول در روابط تولیدی است که نقش تعیین کننده را بازی می کند. در جامعه قدیم چین که تحت سلطه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک بود، طبقه زمینداران و طبقه کمپرادور ها^۶ نشان دهنده عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین نوع روابط تولیدی بودند؛ که این نوع روابط رشد نیرو های تولیدی را متوقف و آنها را بی ثمر می ساخت. در چین قبل از انقلاب، عملاً هیچگونه صنایع مکانیکی و یا صنایع ماشین سازی و یا هوا پیماسازی وجود نداشت. به استثنای منطقه شمال شرقی، میزان تولید فولاد فقط چند ده هزار تن بود. حتی وسایل و احتیاجات روزمره نیز از خارج وارد می شدند. به پارچه "پارچه ماوراء دریا ها" ^۷ می گفتند و به چتر "چتر ماوراء دریا ها" حتی به یک میخ کوچک هم "میخ ماوراء دریا ها" می گفتند. در چنین اوضاعی، بر افتادن سلطه ارتجاعی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک، تغییر روابط تولیدی کمپرادور و فئودال و ایجاد روابط تولیدی سوسیالیستی برای پیشبرد و توسعه نیرو های تولیدی نقش ارزشمندی داشتند.

جهش بزرگ نیرو های تولیدی همیشه پس از یک تحول در روابط تولیدی صورت گرفته است، این یک قانون جهان شمول است. در جامعه سرمایه داری نیز، فقط پس از آنکه بورژوازی روابط تولیدی فئودالی را نابود می کند و روابط تولیدی سرمایه داری نضج گرفته به سرعت توسعه می یابند، جهش بزرگ نیرو های تولیدی نمایان می شود. مثلاً انگلستان را در نظر بگیریم، انقلاب

صنعتی در انگلستان، در پایان قرن 18 و اوایل قرن 19 بر پایه انقلاب بورژوازی قرن 17، آغاز می شود. و فقط در چنین موقعیتی است که جهش بزرگ در نیرو های تولیدی مشاهده می شود. در فرانسه، در آلمان، در آمریکا و در ژاپن نیز هرچند تحت شکل های مختلف: ولی همیشه پس از تغییر زیربنای قدیم و روابط تولیدی است که صنعت مدرن جهش سریعی یافته است.

همیشه یکی از مهمترین جنبه های مبارزه طولانی، بین مارکسیسم و رویزیونیسم بر سر اعتقاد به یگانگی وحدت دیالکتیکی بین روابط تولیدی و نیرو های تولیدی و یا تبلیغ تئوری ارتجاعی "نیرو های مولده" صرف بوده است. لین پیائو و چن بودا می گفتند که پس از کنگره نهم مهمترین وظیفه عبارتست از توسعه و تکامل نیرو های تولیدی. این نظر، بازگفتن همان لاطانات رویزیونیستی است که لیوشائوچی و چن بودا در قطعنامه هشتمین کنگره حزب تحت عنوان یک به اصطلاح "تضاد میان سیستم سوسیالیستی پیشرفته و نیرو های تولیدی عقب افتاده" بیان می کردند. در کشور ما روابط تولیدی سوسیالیستی اساساً با نیرو های تولیدی متناسب اند و چشم انداز وسیعی را برای توسعه آنها در پیش رو می گشایند، ولی در کشور ما این روابط تولیدی کامل و بدون نقص نیستند و این نقائص با توسعه نیرو های تولیدی در تضاد قرار می گیرند. پراتیک انقلاب سوسیالیستی به ما نشان می دهد که همیشه در اثر برتری نظام سوسیالیستی است که تکامل نیرو های تولیدی ممکن می شود. همیشه با تغییر آن بخش از روابط تولیدی که با توسعه نیرو های تولیدی تناسب ندارند است که می توان وسیله پیشرفت این نیرو ها را فراهم آورد. پس این تضاد بین نظام سوسیالیستی پیشرفته و نیرو های تولیدی عقب افتاده در کجاست؟ لیوشائوچی، لین پیائو و شیدان دیگری ازین دست، چنین موهومات را در راه هدفی جنایتکارانه اشاعه می دهند: با به کار گرفتن تئوری نیرو های تولیدی تنها، بهبود می کوشند تا از ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جلوگیری کنند و با مشی اساسی حزب که توسط صدر مائو برای سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم تدوین شده است، به مخالفت برخیزند. اما همه اینها جز خواب و خیال چیزی نیست.

روابط تولیدی باید الزاماً با توسعه نیرو های تولیدی در تناسب باشند. تکامل نیرو های تولیدی، در هم کوبیدن روابط کهن تولیدی را که با این نیرو ها وفق نمیدهد و برقراری روابط تازه تولید متناسب با جهت توسعه آنها را ایجاب میکند. ولی از میان رفتن روابط کهن تولیدی و زایش روابط جدید تولیدی بدون برخورد و بدون ایجاد ضایعات امکان ندارد. تغییر روابط کهن تولیدی، زایش و شکوفایی روابط جدید تولیدی امکان ندارد مگر در مبارزه ای انقلابی. به همین جهت است که ما می خواهیم بفهمیم چگونه روابط کهن تولیدی تغییر کردند، چگونه روابط جدید تولیدی بنیان گذاشته شدند و تکامل یافتند. توضیح این مسائل فقط با تکیه بر روی تضاد بین روابط تولیدی با نیرو های تولیدی کافی نیست، باید همچنین به بررسی روابط بین روبنا و پایه اقتصادی پرداخت.

روبا عبارتست از نظام سیاسی (قدرت دولتی، ارتش، قوانین) و نظام ایدئولوژیکی متناسب با آن (فلسفه، ادبیات، هنر) که پایه اقتصادی آن عبارتست از روابط تولیدی. "مجموعه این روابط تولیدی ساختمان اقتصادی جامعه و آن پایه اصلی را تشکیل می دهند که یک روبنای قضائی و

سیاسی که مطابق با نوع بخصوصی از آگاهی اجتماعی است، بر آن بنا می‌گردد.⁸ این تز مارکس روابط موجود بین روبنا و پایه اقتصادی را به طریق علمی روشن می‌کند.

در تضاد بین روبنا و پایه اقتصادی، عموماً همین پایه اقتصادی است که نقش تعیین کننده را ایفا می‌کند و تعیین کننده نوع روبناست. بر هر پایه اقتصادی روبنای بخصوصی بنا می‌شود. اگر پایه اقتصادی دستخوش تحول گردد، این تحول "کما بیش همه روبنای عظیم را زیر و رو می‌کند"⁹ یعنی اگر پایه اقتصادی کهن فروریزد، روبنایی که بر آن ساخته شده است نیز به ناچار ویران خواهد شد، ولی سرعت این عمل می‌تواند کم یا زیاد باشد. پس از تحول و تغییر در دستگاه دولتی ارتجاعی، طبقات رو به زوال سرنگون شده به خودی خود از صحنه تاریخ کنار نخواهد رفت، بلکه در زمینه سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی در مبارزه ای بی امان و طولانی و همه جانبه با طبقه رو به رشد درگیر می‌شوند. خصوصاً ایدئولوژی وابسته به طبقه سرنگون شده مدت درازی همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد.

نوع روبنا توسط زیربنا تعیین می‌گردد، ولی روبنا پس از شکل گرفتن، تاثیر بسیار مهمی بر روی پایه اقتصادی اعمال می‌دارد. استالین می‌نویسد: "روبنا به درستی توسط پایه اقتصادی و در خدمت وی، برای تبلور اهداف آن و مبارزه فعال در جهت از میان برداشتن پایه قبلی و روبنای کهن، به وجود می‌آید."¹⁰ این عبارت نشان می‌دهد که یک روبنا فقط در خدمت پایه اقتصادی خویش است. روبنای سوسیالیستی در خدمت پایه اقتصادی سوسیالیستی؛ روبنای سرمایه داری در خدمت پایه اقتصادی سرمایه داری می‌باشد.

در جامعه سرمایه داری، با تشدید تضاد بین اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، لزوم تبدیل سیستم مالکیت خصوصی سرمایه داری به یک سیستم جمعی سوسیالیستی به طور عینی تا منتهای مدیدی احساس میشود. ولی سرمایه داران این دستگاه دولتی ارتجاعی را در دست می‌گیرند و از آن برای حفظ پایه اقتصادی سرمایه داری استفاده می‌کنند. اگر پرولتاریا در درجه اول دستگاه دولتی بورژوازی را درهم نکوبد، نمی‌تواند سیستم اقتصادی کاپیتالیستی را از میان ببرد. "کاپیتالیسم می‌تواند با مسالمت به سوسیالیسم تبدیل شود"، اینست دروغ زیبایی که رویزیونیستهای قدیم و جدید بیان می‌دارند.

یکی از جنبه های اصلی جامعه سوسیالیستی، تناسب بین روبنا با پایه اقتصادی است. ولی حضور طبقه سرمایه دار و ایدئولوژی وی، وجود بعضی عادات بوروکراتیک در دستگاه دولتی همچنانکه وجود کمبود ها در زنجیره سیستم دولتی، می‌تواند از تحکیم و بهبود و توسعه پایه اقتصادی سوسیالیستی جلوگیری کند و حتی مانع آن گردد. باید نبرد بی امانی را در روبنا ادامه داد و انقلاب سوسیالیستی را در خدمت زیربنای اقتصادی، به پیش برد.

اقتصاد سیاسی از نزدیک با واقعی ترین و زنده ترین منافع طبقات و اقشار اجتماعی سرو کار دارد. اقتصاد سیاسی به بزرگترین و مبرم ترین مسائل مبارزه طبقاتی می پردازد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی مثل فلسفه مارکسیستی آشکارا در خدمت سیاست پرولتاریائی قرار دارد. **اقتصاد سیاسی علم مبارزه طبقاتی است.**

اقتصاد سیاسی پایهء تئوریک مشی اساسی حزب است.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی همزمان با ظهور پرولتاریای مدرن و همراه با نیرو های عظیم تولیدی صنعت سنگین، پدید آمد. خود مارکس در پراتیک مبارزه طبقاتی زمان خود با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک انقلابی و تشریح جامعه سرمایه داری به طریقی عمیق و علمی شرکت کرد. مارکس رمز بهره کشی از کارگران توسط سرمایه داران را افشاء و به روشی علمی تضاد های موجود بین اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری را نشان داد. این تضاد ها در سطح روابط بین طبقات به صورت تضاد های آشتی ناپذیر بزرگ بین پرولتاریا و بورژوازی نمودار می شود. به همان نسبتی که تضاد های درون جامعه سرمایه داری توسعه می یابد، نیروی پرولتاریا، نابود کننده سیستم سرمایه داری، رشد می کند. "عمر مالکیت سرمایه داری به سر آمده است. از سلب مالکیت کنندگان، سلب مالکیت می شود."¹¹ از اینجا به این نتیجه انقلابی و علمی می رسیم: نظام سرمایه داری باید الزاماً تبدیل به دیکتاتوری پرولتاریا گردد. "اگر مارکس تبدیل جامعه کاپیتالیستی را به جامعه سوسیالیستی محتوم می داند این امر کاملاً و دقیقاً بر طبق قوانین اقتصادی حرکت جامعه مدرن است"¹² بدین ترتیب اقتصاد سیاسی مارکسیستی با فلسفه مارکسیستی و تئوری سوسیالیسم علمی، پایهء تئوریک مشی اصلی تعیین شده توسط حزب پرولتاریا می گردد. بر پایه تئوریک مارکسیسم، در شرایط کاپیتالیسم، رهبران این انقلاب پرولتاریائی، مشی سیاسی اساسی حزب پرولتاریا را تدوین نمودند که بیانگر انتقال قدرت به پرولتاریا توسط قهر انقلابی می باشد. به نظر این رهبران، پرولتاریا باید برای بر انداختن قطعی بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر مبارزه کند، دیکتاتوری پرولتاریا به جای دیکتاتوری بورژوازی بنشانند، سوسیالیسم را با سرمایه داری جایگزین کرده و در آخر کمونیسم را تحقق بخشد.

در جامعه سوسیالیستی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی پایهء تئوریکی محسوب می شود که به حزب پرولتاریا اجازه تعیین مشی اساسی خود را می دهد. صدر مائو تضاد های موجود در درون جامعه سوسیالیستی بین روابط تولیدی و نیرو های تولیدی و بین روبنا و زیربنای اقتصادی را عمیقاً تجزیه و تحلیل کرده است. وی زمان دراز و پیچیدگی مبارزه مشی ها را در دوره سوسیالیسم نشان داده است و بر این پایه تئوریک مشی اساسی حزب ما را برای تمام این دوره تاریخی تعیین نموده است. این مشی اساسی، ما را بر این امر آگاه می سازد که جامعه سوسیالیستی در دوره طولانی ای از تاریخ ادامه می یابد. در تمام طول این دوره، طبقات موجود اند و تضاد

بین طبقات و مبارزه طبقاتی و نیز مبارزه بین مشی سوسیالیستی و مشی سرمایه داری و خطر احیای سرمایه داری، همچنانکه خطر رخنه و تجاوز امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، وجود دارد.

"هیچکدام از این تضادها نمی‌توانند حل شوند، مگر به کمک تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و بر اثر پراتیک ناشی ازین تئوری"¹³ مشی اساسی حزب، خلق کشور ما را به پافشاری در راه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه برای تحکیم این دیکتاتوری، پیشگیری از احیای سرمایه داری، ساختن سوسیالیسم و بالاخره تحقق ایده آل بزرگی که کمونیسم است، رهبری می‌کند.

صدر مائو می‌گوید: "در یک کلام، چین کشوری سوسیالیستی است. قبل از انقلاب آزادیبخش، چین کشوری تقریباً کاپیتالیستی بوده است. اکنون هم سیستم دستمزد هشت طبقه ای، تقسیم بر حسب کار، مبادله به وسیله پول را به کار می‌بریم، و همه اینها چندان تفاوتی با جامعه قبلی ندارد. تنها تفاوت آنست که سیستم مالکیت عوض شده است. کشور ما در حال حاضر سیستم کالائی را به کار می‌برد، و سیستم دستمزدها نابرابر است، یعنی دستمزدها در هشت طبقه وجود دارند، و غیره. بر همه اینها فقط تحت دیکتاتوری پرولتاریا می‌توان فائق آمد. به همین دلیل است که اگر کسانی مثل لین پیائو به قدرت برسند برایشان برقراری رژیم سرمایه داری خیلی ساده خواهد بود. پس ما باید هرچه بیشتر آثار مارکسیستی-لنینیستی را مطالعه کنیم"¹³.

مطالعه اقتصاد سیاسی میزان درک ما را از مشی اساسی حزب و کاربرد هرچه آگاهانه تر این مشی عمیقتر می‌سازد.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی درست در نقطه مقابل اقتصاد سیاسی بورژوازی یا رویونیستی قرار دارد. و علاوه بر این در مبارزه بر علیه این دو است که تکامل می‌یابد. با مطالعه اقتصاد سیاسی مارکسیستی می‌توان به روشنی بین مارکسیسم و رویونیسم، بین سوسیالیسم و سرمایه داری، بین پرولتاریا و بورژوازی خط کشی نمود و جریانهای انحرافی را در طرز کار خویش اصلاح و دانش سیاسی خود را بالا برد.

در یک کلام، برای مبارزه با جریانهای ایدئولوژیک ضد حزبی و ضد مارکسیستی، برای بهتر به کار بستن مشی اساسی حزبمان در همه دوره تاریخی سوسیالیسم، برای تعمیق جنبش انتقاد از لین پیائو و اصلاح سبک کار خود، برای به دست آوردن پیروزیهای باز هم بزرگتر در راه امر عظیم انقلاب و ساختمان سوسیالیسم، مطالعه اقتصاد سیاسی لازم است.

مطالعه نیکوی اقتصاد سیاسی همراه با تلفیق تئوری و پراتیک

اقتصاد سیاسی نمایش دهنده و کاربرد ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است. برای مطالعه اقتصاد سیاسی باید به عنوان اصول رهبری کننده بر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم

تاریخی مسلط بود. " (دیالکتیک)، در حالی که جنبش را با تمام شکل‌گیریهای گذرنده اش، تحت تاثیر خود دارد، هیچ چیزی نمی‌تواند بر آن تحمیل شود، زیرا که خود اساساً انقلابی است.¹⁴ این درک پرولتاریایی از جهان کاملاً با ایده آلیسم و متافیزیک متفاوت است. فقط با تسلط بر مفهوم ماتریالیستی دیالکتیکی و ماتریالیستی تاریخی از جهان و با استفاده از آن برای مطالعه و تجزیه و تحلیل قوانین تعیین‌کننده تغییرات اقتصادی جامعه سرمایه‌داری است که به انکار ناپذیری تاریخی محور سرمایه‌داری و پیدایش سوسیالیسم پی می‌بریم. فقط با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در تجزیه و تحلیل قوانین حرکت اقتصادی جامعه سوسیالیستی است که می‌توان، طول و پیچیدگی مبارزه طبقاتی و مبارزه مشی‌ها در جامعه سوسیالیستی و آن جهت تاریخی کلی را که مستقل از اراده انسانهای جامعه سوسیالیستی را به سوی کمونیسم سوق می‌دهد، درک کرد. ما بدین ترتیب به خود اطمینان خواهیم بخشید، مصمانه براه خود ادامه خواهیم داد و بدون ترس از قربانی‌دادن و مشکلات، برای پیروزی نهائی امر کمونیسم مبارزه خواهیم کرد.

برای مطالعه اقتصاد سیاسی، باید بر طبق روشی انقلابی که تئوری را با پراتیک تلفیق می‌کند عمل نمود. صدر مانو می‌گوید: "باید تئوری مارکسیستی را درک کرد و چگونگی کاربرد آنرا دانست."¹⁵ پیوند تئوری و پراتیک به مسئله طرز مطالعه انقلابی و نیز روحیه حزبی مربوط می‌شود. باید مطالعه اقتصاد سیاسی را با نقد روبریونیسم مدرن و لاطانات ارتجاعی لیوشناوچی و لین پیانو تلفیق کرد. باید آنرا به سه جنبش بزرگ انقلابی که عبارتند از مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمونهای علمی پیوند داد.

صدر مانو می‌گوید: "لنین گفته است "تولید کوچک، سرمایه‌داری و بورژوازی را در هر روز، در هر ساعت، به طور خود به خودی و در سطحی وسیع پدید می‌آورد." آنها همچنین در میان بخشی از طبقه کارگر، بخشی از کمونیستها و بین کارکنان موسسات دولتی و دیگران، پدیدار می‌شوند"¹⁶. ما باید اقتصاد سیاسی را مانند سلاحی برای مقابله آگاهانه با "نسیم بورژوایی" و پیش بردن مبارزه ای خستگی‌ناپذیر بر علیه نیروهای سرمایه‌داری و بر ضد بورژوازی به کار ببریم.

آیا در مطالعه اقتصاد سیاسی مارکسیستی به اشکالاتی برخورد خواهیم کرد؟ مسلماً. مارکس در مقدمه اولین چاپ "سرمایه" نوشت: "در همه علوم، شروع کار مشکل است." وقتی اقتصاد سیاسی مارکسیستی به درستی چیزهای عینی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، به وسیله پدیده‌ها و تجربیات علمی ماهیت آنها را آشکار می‌کند. به همین دلیل است که ما به معانی ای بر می‌خوریم که درک آنها خصوصاً در آغاز کار آسان نخواهد بود. ولی اقتصاد سیاسی مارکسیستی برای پرولتاریا نوشته شده است و جزء تفکیک‌ناپذیر تئوری انقلابی پرولتاریایی است. با مطالعه جدی می‌توان آنرا کم‌کم فهمید. "برای کسی که نیروی خود را خوب به کار می‌برد، هیچ چیز مشکلی

در جهان وجود ندارد. به فراگرفتن هنر نظامی پرداختن مشکل نیست و کامل کردن خود نیز همچنین با کمی تلاش و آگاهی امکان پذیر است"¹⁸.

مارکس می گوید: "علم، گذرگاه سلطنتی نیست و فقط آنهایی می توانند به قلل پر تلولوی آن دست یابند که از خسته کردن خود در کوره راههای سنگلاخی نهراسند"¹⁹.

رهبران انقلاب پرولتری نیرو و زندگی خود را مصروف خلق و تکامل تئوری مارکسیستی کرده اند. ما باید سرمشق درخشان آنها را در مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی و آثار مائوتسه دون دنبال کنیم.

ما باید فعالانه برای تسلط بر سلاح تئوریک مارکسیسم در جهت خدمت به انقلاب و ساختن سوسیالیسم در کشورمان و برای تحقق کمونیسم در همه دنیا، به مطالعه بپردازیم!

کتاب های اصلی برای مطالعه:

مارکس: "مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی".

انگلس: "آنتی دورینگ" قسمت دوم، فصل اول.

لنین: "کارل مارکس" ("دکترین اقتصادی مارکس").

مائوتسه دون: "در باره تضاد" ، فصل 4. آثار منتخب جلد 1.

مائوتسه دون: "درباره راه حل صحیح تضاد های درون خلقی" ، (5 مقاله فلسفی) ، بخش اول.

موضوعات برای تفکر:

1. چرا اقتصاد سیاسی را یک علم مبارزه طبقاتی می دانند؟
2. چرا می گویند که اقتصاد سیاسی مارکسیستی پایه تئوریک اصلی مشی اساسی حزب است؟
3. چگونه می توان اقتصاد سیاسی را خوب مطالعه کرد؟

یادداشت ها

- 1- انگلس: "کارل مارکس، نقد اقتصاد سیاسی"
- 2- مائوتسه دون: "در باره پراتیک" انتشارات پکن منتخب آثار جلد اول صفحه 329
- 3- مارکس: "کار مزد بگیرى و سرمایه" انتشارات پکن ص 28-29
- 4- مائوتسه دون: "در باره جنگ طولانى" انتشارات پکن منتخب آثار جلد 2. ص 152
- 5- مائوتسه دون: "شکست درک ایده آلیستی تاریخ" انتشارات پکن جلد 4. ص 478.
- 6- یادداشت مترجم: یعنی آن بخش از بورژوازی چین که مستقیماً در خدمت منافع اقتصادى و سیاسى امپریالیستها قرار داشت. این طبقه سر انجام به "چهار فامیل بزرگ" خلاصه شد که هم نماینده بخشهای اصلی اقتصاد (صنعت-بانک) و هم دستگاه دولتی بودند؛ این همان پدیده ای است که به نام سرمایه داری بوروکراتیک خوانده میشود.
- 7- یادداشت مترجم: یعنی پارچهء خارجی.
- 8- مارکس: مقدمه "نقد اقتصاد سیاسی" انتشارات سوسیال صفحه 4.
- 9- همانجا
- 10- ژ. استالین: مارکسیسم و مساله زبان شناسی انشارات پکن، صفحه 3.
- 11- مارکس: "سرمایه" انتشارات سوسیال جلد اول بخش 3، صفحه 205.
- 12- لنین: "کارل مارکس" انتشارات پکن ص 360.
- 13- مصوبات حزب کمونیست چین، مربوط به دهمین کنگره حزب کمونیست چین، انتشارات پکن، صفحه 68.
- 14- نقل قول از "روزنامه خلق" 22 فوریه 1975.
- 15- مارکس: "سرمایه" انتشارات سوسیال کتاب اول، جلد اول، ص 29.
- 16- مائوتسه دون: "سبک کار حزبی را اصلاح کنیم" انتشارات پکن، منتخب آثار، ص 34.
- 17- نقل قول از "روزنامه خلق" 22 فوریه 1975.
- 18- مائوتسه دون: مسائل استراتژیک جنگ انقلابی. انتشارات پکن، منتخب آثار، کتاب اول، جلد اول، ص 44.
- 19- مارکس: سرمایه، انتشارات سوسیال، کتاب اول جلد اول ص 44

فصل دوم

نظام هاي اجتماعي - اقتصادي

ماقبل سرمايه داري

روابط توليدي جامعه اوليه ،

جامعه برده داري ،

و جامعه فئودالي .

جوامع اوليه، برده دار و فئودال، سه شکل اجتماعي ماقبل سرمايه داري را نشان مي دهند. درک تغييرات روابط توليدي بين اين جوامع براي ما داراي اهميت فراواني است. در واقع اين امر ما را در شناخت روند تاريخي که تکامل روابط توليدي جامعه انساني به خود ديده است و بخصوص زايش و تکامل روابط توليدي سرمايه داري ياري داده و همچنين قانون تاريخي اي را که بر طبق آن، اين روابط به نحو انکار ناپذيري تبديل به روابط توليدي سوسياليستي مي شود، به ما مي شناساند.

جامعه اوليه

اولين روابط توليدي را در تاريخ بشريت

برقرار کرد.

کار، انسان را ساخت.

جامعه اولیه نشان دهنده نقطه حرکت جدایی انسان از دنیای حیوانات است. پیدایش جامعه انسانی و انسان همزمان صورت گرفته: به محض آنکه انسان پدیدار شد، تاریخ جامعه انسانی نیز آغاز گشت

تکامل جامعه انسانی تا به امروز تاریخی کهن در حدود یک میلیون سال است. جد انسان آنتروپوئیدی تکامل یافته است. چگونه این میمون تبدیل به انسان شد؟ کلید جواب این سوال "کار" است. باری، کار با ساختن وسایل مختلف آغاز می شود. انقلاب بزرگی در جریان روندی که آنتروپوئید را به انسان بدل کند، پدید آمد: او با خرد کردن تکه ای سنگ توسط تکه ای دیگر، چاقویی به شکل یک تیغه سنگ می سازد؛ با کار کردن روی یک شاخه درخت، چماقی می سازد؛ بدین ترتیب است که او توانست در یک شئی طبیعی برای تبدیل آن به یک وسیله کار، تغییر ایجاد کند، حتی اگر این وسیله کار، چیزی ساده و ابتدایی و خشن باشد. انسان دنیای حیوانات را ترک کرد، و فقط با تکیه بر نیروی دستهای خود وسایلی می ساخت، طبیعت را مهار می کرد و بر آن مسلط می شد. همانطور که انگلس گفته است: " (کار) شرط اصلی و اولیه تمام زندگی انسان است، تا به آن اندازه که به یک معنی باید بگوئیم: کار انسان را آفریده است"¹ در طی روند کند کار، انسان به تدریج قادر به ساختن وسایل سنگی، شکار کردن و ماهی گرفتن شد، او تیر و کمان را اختراع کرد و از آن مهمتر آتش را کشف نمود و به طرز استفاده از آن پی برد و این مسئله اخیر به طور بارزی ظرفیت انسانها را در مهار کردن و تغییر طبیعت بالا برد. انگلس برای این پیشرفت بزرگ اهمیت بسیار زیادی قایل بود، او می نویسد: " ایجاد آتش توسط سایش از ساختن دیگ بخار، از جهت تاثیر آزدیخش آن در جهان مهمتر است. زیرا که آتش در اثرسایش برای اولین بار به انسان تسلط بر یکی از نیروهای طبیعی را بخشید و به این ترتیب او را به طور قطعی و همیشگی از حیطه جانوران بیرون آورد."² از این لحظه، جامعه انسانی واقعا" بر روی زمین به منصفه ظهور رسید.

انسان پس از جدا شدن از دنیای جانوران، به فعالیتهای تولیدی پرداخت و از همان آغاز این فعالیتهای خود را اجتماعی، و علاقمند به تشریک مساعی نشان داد. " هر فردی، به عنوان عضو این جامعه، کوشش خود را با دیگر اعضا هماهنگ کرده، با ایشان در روابط تولیدی مشخصی داخل میشود و خود را به منظور حل مشکلات مربوط به زندگی مادی انسانها به فعالیتهای تولیدی می سپارد."³ در قدیم ترین زمان که انسان تاریخ خویش را آ

غاز کرد، روابط تولیدی بین انسانها، روابط جامعه اولیه بود؛ اولین روابط تولیدی تاریخ بشریت به این زمان بر می گردد.

سیستم مالکیت جامعه اشتراکی کلانی ،

پایه روابط تولیدی در جامعه اولیه می باشد.

سازماندهی اجتماعی و اقتصادی پایه ای جامعه اولیه، اجتماع اشتراکی کلانی (Colony – کوچ نشینی و کوچگر) می باشد که از افرادي که به وسیله پیوند های خونی به گردهم جمع آمده اند و با هم کار می کنند تشکیل می شود. سیستم مالکیت در اجتماع اشتراکی کلانی يك سیستم ابتدایی از مالکیت دسته جمعی می باشد: زمین و دیگر وسایل تولیدی، اموال اشتراکی همه اعضاء جامعه محسوب می شود. درین زمان که انسان از چاقو ، شن کس و سنگ، از تیر و کمان و دیگر وسایل بد ساخت استفاده می کرد ، فقط يك کار دسته جمعی و مشترک می توانست به وي اجازه مبارزه بر علیه عناصر نیرومند طبیعت را بدهد. به این دلیل است که پدیده تصاحب فردی وسایل تولید و محصول کار هنوز نمی توانست مطرح شود. این سیستم مالکیت کلانی تنها شکلی بود که انسانها می توانستند با آن سطح بسیار نازل نیرو های تولیدی به کار ببرند. وسایل تولیدی که جامعه کلانی در مالکیت خود داشت عبارت بودند از: ابزار تولید، زمین، جنگلها، رودخانه ها، چارپایان و غیره؛ اسلحه و تیر و کمان به طور فردی مورد استفاده قرار می گرفت.

در جامعه اولیه، هر انسانی که دارای قدرت کار کردن است در کار تولیدی جمعی شرکت می کند. در کار نیز یک تقسیم کار طبیعی بر حسب جنس و سن رعایت می گردد: مردان به شکار می روند، پیر مردان وسایل کار می سازند، زنان محصول درو می کنند، به کار های خانه رسیدگی می کنند و به نوعی کشاورزی بدوی می پردازند، بچه ها در کار های خانگی به زنان یاری می کنند. روابط بین انسانها، روابط بدوی همکاری متقابل است.

در شرایط مالکیت و کار اشتراکی کلانی، اصل تقسیم مساوی محصولات رعایت می شود. از محصولات کار اشتراکی بدلیل سطح نازل نیرو های تولیدی، هیچ مازادی باقی نمی ماند زیرا انسانها قادرند با مشقت فراوان فقط یک حد اقل زندگی را برای خود تامین کنند. اگر

این سیستم تقسیم مساوی رعایت نمی‌شد، بخشی از کلان از گرسنگی می‌مردند و جامعه کلانی از هم می‌پاشید.

پایه اقتصادی جامعه اولیه سبب تشکیل روبنایی گردید که با وی هم آهنگ بود.

در جامعه اولیه، دو مرحله پدیدار گشت: **مادر سالاری و پدر سالاری**. اصلی‌ترین ریشه شکل‌گیری مادر سالاری را باید در این واقعیت جست که زنان در فعالیتهای تولیدی نقش موثر تری نسبت به مردان داشتند. درین دوره زنان به طور عمده به کشاورزی بدوی می‌پرداختند، در حالیکه مردان به شکار مشغول بودند. شکار، فصلی و متغیر است، در حالیکه کشاورزی منبعی نسبتاً مطمئن برای ارتزاق محسوب می‌شود. به همین جهت است که زن بطور طبیعی مرکز زندگی اجتماعی محسوب می‌شد. با تکامل نیروهای تولیدی، کشاورزی شکل بدوی خود را از دست داد، گله‌داری از کشاورزی تفکیک شد و اهمیت مرد در فعالیتهای تولیدی بیشتر گردید؛ دیگر آنکه ازدواج گروهی که زن در مرکز آن قرار داشت به ازدواجی زوجی تبدیل شد و زنان خود را در حالت تابعیت یافتند و از اینجا پدر سالاری آغاز شد.

همه افراد بالغ کلان در مجمع مشورتی قبیله که بالاترین ارگان قدرت در جامعه است، شرکت می‌کنند. مجمع مشورتی کلان، رئیس کلان و رئیس نظامی برای زمان جنگ را انتخاب می‌کند و در باره همه مسائل مهم بحث و تصمیم‌گیری می‌نماید. دانشمند آمریکایی **مورگان** در کتاب خود "**جامعه باستان**" جامعه کلانی سرخپوستان آمریکا را چنین توصیف می‌کند: "هریک از اعضای جامعه، فردی آزاد است و همه باید از آزادی خود متقابلاً دفاع کنند؛ در زمینه حقوق فردی، تساوی برقرار است و حتی رئیس کلان یا رئیس نظامی نمی‌توانند در هیچ مورد، امتیازی بر دیگران داشته باشند. اینها برادرانی هستند که وابستگی‌های خونی آنها را بهم پیوند می‌دهد." این روبنای جامعه اولیه نقش بسیار موثری در تحکیم و توسعه پایه اقتصادی کلان، و تکامل نیروهای تولیدی زمان داشت.

صدر مائو تاکید می‌کند: "خلق چین (در اینجا بیشتر به هان‌ها اشاره میشود) در طی پیشرفت خود، مثل بسیاری از دیگر ملتهای جهان، در طول دهها هزار سال تحت رژیم اجتماعی اولیه بدون طبقه به سر برد." ⁴ جامعه "انسان پکن" که در تسوکودیان در نزدیکی پکن کشف شده است، نمایشگر اولین مرحله جامعه اولیه چین است. اشیاء و وسایلی که در بسیاری از مناطق کشور ما کشف شده است نشان می‌دهد که قبایل مادر

سالاری در آن مناطق میزبسته اند. اگر بستر رودخانه زرد را تا هیلونگ ژیانگ به عنوان مرکز در نظر بگیریم، در مغولستان، کین ژیانگ، تبت، گونگشی، سی شان، یونان و غیره این قبایل وجود داشته اند. حدود 5000 سال پیش. قبایل اطراف رودخانه زرد و یانگ تسه به تدریج به قبایل پدرسالاری گرویدند. قبل از سلسله سیا (تقریباً قرن 21 تا 16 قبل از تاریخ) در چین جامعه ای بدوی در طول چند صد هزار سال میزبسته است.

تاریخ نشان می دهد که در جامعه اولیه نه مالکیت خصوصی، نه طبقه، نه بهره کشی و فشار طبقاتی وجود نداشته است. می بینیم که لاطائاتی که ازین قبیل که مالکیت خصوصی و طبقات همیشه وجود داشته اند، به شدت رد میشود.

ظهور نظام مالکیت خصوصی ، سبب از هم پاشیده گی

جامعه اولیه گردید

در طی روند تکامل جامعه اولیه ، تکامل نیروهای تولیدی ، تقسیم اجتماعی کار را به وجود آورد. اولین تقسیم بزرگ اجتماعی کار ، جدا شدن گله داری از کشاورزی است: بعضی قبایل فقط به گله داری و بعضی دیگر فقط به کشاورزی پرداختند. بعدها، صنایع دستی ، از کشاورزی جدا شد و به یک بخش تولید جداگانه تبدیل گردید ، و این دومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار بود. به ویژه در آخرین دوره جامعه اولیه، به کشف آن نائل آمدند .

ظهور وسایل آهنی نشانه ورود جامعه بشری به دوره عالیتری است . بدین ترتیب جامعه اولیه به آستانه درهم پاشیدگی خود رسید . با پیدایش هر یک از بخشهای تولیدی : مثل کشاورزی ، گله داری ، و صنایع دستی ، تولید در جهت مبادله یعنی تولید کالایی، به وجود آمد.

تکامل مداوم نیروهای تولیدی به انسانها اجازه داد که مازاد بر حد اقل احتیاجات زندگی شان تولید نمایند . دو تقسیم بزرگ اجتماعی کار که در بالا گفتیم ، تولید را افزایش داده، و توسعه گله داری ، کشاورزی ، و صنایع دستی تسریع گردیده مازاد تولید ات به تدریج بالا رفت و ثروت کم کم در جامعه انباشته گردید . در چنین شرایطی ، برای بخشی از آدمها امکان تصاحب ثمره کاربخش دیگری وجود داشت ، و از طرف دیگر با بالا رفتن میزان مبادلات ، برای روسای قبایل امکان تبدیل تدریجی ثروت اشتراکی به ثروت خصوصی ، و برای خودش ، به وجود آمد . استفاده از وسایل فلزی و به ویژه وسایل آهنی (شن کش ،

نیزه ، خیش و غیره) بازده کار را بالا برد و شرایط يك تولید مستقل در سطح فامیل را پدید آورد . تولید گروهی سابق که کلان و حد آن محسوب می شد، به تدریج به تولید فردی که خانواده واحد آن بود تبدیل گردید :تولید از کار گروهی به کار خصوصی هر خانواده تبدیل شد، وسایل تولید، محصول و غیره ، به ثروت های خصوصی بدل شدند. بدین ترتیب ، زمین قابل کشت که قبلا به عنوان يك ملك عمومی مورد بهره برداری قرار می گرفت ، به تدریج به ملكی تقریباً" خصوصی تبدیل شد. مالکیت خصوصی به وجود آمده بود. جامعه اولیه روبه تلاشی می رفت .

تولد مالکیت خصوصی ، لزوما" سبب عدم تساوی در ثروت بین خاندانها می شد . روسای قبایل از قدرت خود استفاده می کردند و به تبدیل اموال جمعی به اموال خصوصی ادامه می دادند به طوریکه خانواده های آنها در ردیف ثروتمندان قبیله در آمدند . این خانواده های ثروتمند که در پی ازدیاد ثروت خویش و توسعه دامنه فعالیتهاي خویش بودند کم کم متوجه شدند که نیروی کار به قدر کافی موجود نیست ؛ از طرف دیگر با توسعه نیروهای تولیدی ، به تدریج روی آوردن به کار بردگان ممکن و مفید به نظر می آمد. پس کشتن زندانیان جنگی منسوخ گردید و از آنها به عنوان برده استفاده می شد . سپس در درون قبیله نیز بعضی از فقرا به بردگی خاندانهای ثروتمند رفتند. بهره کشی انسان از انسان متولد شده بود.

توسعه تولید ،ازدیاد مبادلات، سومین تقسیم بزرگ اجتماعی کار را باعث شد:بازرگانی که فقط به مبادله کالا اشتغال داشتند ، پدیدار شدند. با توسعه این مبادله کالائی ، پول به وجود آمد.

به برکت وجود پول ، فامیلهاي ثروتمند با استفاده از آن ثروت اجتماعی را به تشدید هر چه بیشتر نابرابری مادی، زیاد کردند. بدین ترتیب ، ثروت اجتماعی با سرعت در دست عده قلیلی از برده داران انباشته شد ، و از طرف دیگر کارگران ورشکسته و بدبخت بیشماری به مقام برده تنزل کردند و این امر تعداد بردگان را فوق العاده افزایش داد. جامعه در این حال به طبقات تجزیه شد : برده داران و بردگان . این درست اولین بار بود که جامعه بشری ظهور دوطبقه اساساً "آشتی ناپذیر را به خود می دید . با ظهور طبقات ، مجمع مشورتی قبیله ای سابق از خدمت جامعه ای که بر وی فرمان میراند سر پیچید و به صورت وسیله ای در دست برده داران و برای کوبیدن بردگان ، درآمد. از این لحظه به بعد دولت (این ماشینی که توسط آن طبقه ای بر طبقه دیگر ستم می کند) متولد شد. از آن زمان تا به حال "تاریخ تمام جوامع چیزی نیست به جز تاریخ مبارزه طبقاتی."⁵

برده داری اولین سیستم بهره کشی تاریخ است

خصوصیات روابط تولیدی جوامع برده داری: برده داران ، وسایل و بردگان را در اختیار دارند.

در جامعه برده داری، برده داران نه تنها وسایل تولید را در اختیار دارند، بلکه بردگان نیز در تملک آنها هستند. برده فقط يك وسیله گویاست که تحت اختیار مطلق ارباب خود قرار دارد. از برده بهره کشی می شود، او مثل چارپایان است ، وسیله قربانی کردن و کالای بازرگانی است، اربابش حتی مختار به کشتن وی می باشد. ارباب برده را به زور و جبر وادار به کار می کند و وحشیانه ترین مجازاتهای بدنی را بنا به میل خود ، بر وی روا میدارد. ارباب برای آسان یافتن برده فراری بردگان را با آهن سرخ شده داغ می کند و به بند و زنجیر می کشد. ارباب از کار اضافی و ارزش اضافی تولید شده توسط برده با توسل به وحشیانه ترین شیوه ها ، استقا ده می کند. محصولات تولید شده توسط بردگان تماما" به ارباب تعلق دارد. او زندگی بردگان را با چارپایان یکسان می بیند: او به برده برای جلوگیری از تلف شدن وی غذا می دهد : اینست روابط تولیدی در جامعه برده داری .

صدر مائو می گوید که برای خلق چین ، "از زمان از هم پا شیدگی جامعه اشتراکی و تبدیل آن به جامعه طبقاتی ، تا زمان حاضر ، با از سر گذراندن جوامع برده داری و فئودالی ، تقریباً" 4000 سال گذشته است ."⁶ پس از سلسله کیا ، کشور ما وارد دوره جامعه برده داری شد. در طی سلسله بین (تقریباً" قرن 16-1066 ، قبل از میلاد) کلماتی نظیر "انبوه" ، "گله" برای بردگان به کار می رود. در جایگاه های سلسله بین (خرابه های پایتخت بین در نزدیکی کیائوتون فعلی در حومه آنییان در هونان) مجسمه ها کوچکی از گل پختهء یافت شده است که بردگان را در حالیکه دستهای مردانشان از پشت و دستهای زنهایشان از جلو بسته است، نشان می دهد. اینست تصویری از زندگی بردگان آن زمان. کشتار بردگان از اینهم وحشتناکتر بود. اربابان اغلب از بردگان خود بعنوان وسیله قربانی استفاده می کردند: در دوره بین، گاهی برای یک مراسم قربانی بیش از هزار نفر را قتل عام می کردند. در گور برده داران این دوره، بردگانیکه زنده یا مرده در گور شده اند، یافت شده است؛ در هر گوری دست کم دوازده جسد یافت می شود و این تعداد می تواند به چند صد جسد هم برسد؛ در میان این اجساد همانقدر که مرد هست، زن و حتی کودک هم یافت می شود. اینها دلایلی است که باور داشتن عدم وجود یک جامعه برده داری در چین را، دشوار می سازد.

تضاد طبقاتی، تضاد میان شهر و ده و میان کار فکری و یدی

را پدید می آورد

اولین شهر های باستانی به آخرین دوره های جامعه اولیه مربوط می شوند.

این شهر ها در قلب مناطقی که محل زیست قبایل متحد به شمار می آمد، به منظور دفاع ساخته شدند. پس از بنیانگذاری جامعه برده داری، توسعه کشاورزی، صنایع دستی و مبادلات کالایی تفاوت میان شهر و روستا را به وجود آورد.

درین زمان، محصولات صنعتی، تولیدات پیشه وری بودند که در شهر متمرکز می شدند. توسعه تولید صنعتی به توسعه بازرگانی مربوط می شود، به همین دلیل بود که شهر ها مرکز فعالیت های بازرگانی هم بودند. در کشور ما در زمان امپراطوری بین بازرگانی توسعه فراوانی یافته بود و شهر های بازرگانی نیز پدیدار گشته بودند. به سلسله بین، سلسله شانگ هم می گفتند ("شانگ") یعنی ("بازرگانی"). شهر بین امروز، در آن زمان یک شهر بزرگ تجارتی بود.

برده داران، روبنایی در رابطه با زیر بنای اقتصادی جامعه برده داری به وجود آوردند. برده داران خصوصاً در شهر ها سعی در تحکیم قدرت دولتی برای سرکوب مقاومت بردگان، داشتند. تعداد زیادی از برده داران، بازرگانان بزرگ، ربا خواران و کارمندان برای یک زندگی انگلی سرشار از اسراف و تجمل، در شهر ها گرد آمدند. برده داران برای جوابگویی به لذت طلبی آنان بردگان را وادار به ساختن قصر ها، معبد ها، تئاتر ها و همه گونه بنا های عمومی افسانه کردند. شهر ها با توسعه تدریجی خود کم کم به مرکز فرهنگی جامعه برده داری تبدیل شدند.

بدین ترتیب، در جامعه برده داری شهر، یک تسلط اقتصادی، سیاسی و اندیولوژیکی روی روستا اعمال می کرد و به تضاد شهر- روستا دامن می زد. این تضاد محصول حاد شدن تضاد طبقاتی بوده و خصوصیت آن، بهره کشی شهر از روستاست.

در جامعه اولیه، هر فرد قادر به کار، در کار شرکت می کند. هیچ فردی که فقط به کار فکری بپردازد، وجود ندارد. در جامعه برده داری وضع طور دیگری است. از آنجا که کار بردگان در سطح وسیعی، محصولات مازاد بر احتیاج تولید می کند. اربابان، می توانند

به کلی کار تولید را کنار بگذارند. تفکیک کار فکری از یدی لازم و ممکن می شود. ماهیت این تفکیک از همان ابتدا آنتاگونیستی است. تحت تعلیم و تربیت قرار گرفتن مخصوص طبقه برده داران است. "طبقه ایکه وسایل تولیدی مادی را در اختیار می گیرد، بلافاصله صاحب وسایل تولیدی فکری می گردد. به همین ترتیب که افکار آنانکه از وسایل تولید فکر محروم اند. به همان سرعت تحت انقیاد این طبقه مسلط قرار میگیرد." ⁷ طبقه برده دار به هر وسیله ای این لاطائلات را نشر می دهند: "آنها که با مغز شان کار می کنند، فرمانروا و آنانکه با بازویشان کار می کنند، فرمانبر هستند". آنها با به کار گرفتن سیاست، حقوق و فلسفه به عنوان وسایل تسلط خود بر بردگان و توده های رنجبر، سعی در تحکیم دیکتاتوری خود می کنند.

قیامهای بردگان، انقراض برده داری را تسریع می کند

برده داری مرحله ای ضروری در تکامل تاریخ بشر است. پیدایش آن مصادف است با نیازهای تکامل نیرو های تولیدی آن عصر، تحت رژیم برده داری عموماً از قتل عام زندانیان جنگی صرف نظر شده و از آنها برای کار استفاده می شود، و اینکار سبب توسعه تولید می گردد. از آنجا که برده داران از انواع وسایل تولید و نیروی کار برخوردارند، سازماندهی بعضی از تولیدات در سطحی وسیع و هماهنگ ساختن کار ها ممکن می گردد. با استفاده از وسایل آهنی، کشاورزی، گله داری و صنایع دستی توسعه وسیعی یافت. کشاورزی بخش اصلی اقتصاد کشور را تشکیل می داد. این شش حیوان یعنی اسب، گاو، گوسفند، مرغ، سگ، خوک، حیوانات خانگی بودند که توسط انسان پرورش داده می شدند. در چین در دوره امپراطوری بین به برکت هماهنگ ساختن کار عده زیادی از صنعتکاران، ساختن یک سکوی برنزی مخصوص جایگاه قربانی که با ظرافت هر چه تامتر تزیین شده است، به نام "سی موو" (520 کیلو گرام؛ 1/10 متر طول، 77 سانتی متر عرض؛ 1.37 متر ارتفاع ممکن شد. بنا بر این می توانیم سطح هنری و کیفیت تولید این دوره را بر آورد نماییم.

روابط تولیدی جامعه برده داری تا حدی توانستند نیرو های تولیدی را تکامل ببخشند. ولی این روابط خود از ریشه با تکامل نیرو های تولیدی در تضاد بودند. این تضاد به تدریج که نیرو های تولیدی توسعه می یافتند، حاد می گردید. اکثریت بردگان دیگر نمی توانستند بهره کشی و فشار بیرحمانه اربابانشان را تحمل کنند؛ آنها در کار خود وسیعاً خرابکاری می کردند، دسته جمعی فرار می کردند و اغلب وسایل تولید را از بین می بردند. از یکطرف اربابان، فشار و شدت مجازات بر روی بردگان را افزایش می دادند، و سبب مرگ زود رس تعداد بیشماری از آنها می شدند؛ از طرف دیگر نیز فقط وسایل تولید خیلی بدوی که امکان خرابکاری در آنها کمتر بود، در

اختیار شان می‌گذاشتند. ولی به این ترتیب، کار ایشان، مانعی در راه توسعه نیرو های تولیدی به شمار می رفت. خود نظام برده داری هم مانعی درین راه بود، زیرا که کار یدی را به سخره می گرفت: تولید کنندگان کوچک، پس از ورشکستگی، ولگردی را به کار ترجیح می دادند. همه اینها نمایانگر آن بود که روابط تولیدی برده داری دیگر با توسعه نیرو های تولیدی متناسب نیست. محو این نظام نیز مانند تولد آن، به صورت الزامی تاریخی در می آمد.

در آخرین مرحله دوره جامعه برده داری، به تدریج روابط تولیدی فئودالی پدیدار شد. زمین در اصل در مالکیت دولت برده دار بود و این در واقع پایه روابط تولیدی برده داری محسوب می شد. در کشور ما، در دوران امپراطوری بین وچو (حدود 1066 – 771 قبل از تاریخ ما)، مالکیت ارضی دولتی با حرف چینی جینگ) بیان گردید که همان نام نظام است. این نظام برخلاف آنچه که نظام یکسان سازی کنفوسیوسی وانمود میکند، عبارت است از یکی از شدید ترین شکل‌های بهره کشی برده داری. همه قطع زمینهای مزارع که به "جینگ" تبدیل شده، "زمین عمومی" نامیده می شدند. این "زمینهای عمومی" همراه با بردگانی که به آنها وابسته بودند، توسط قدرتمند ترین برده دار کشور، فرزند آسمان (امپراطور) در میان برده داران رده های پائین تر: پرنس ها، وزراء و کارمندان عالیرتبه تقسیم می شد. بعضی از برده داران، برای تکامل نیرو های تولیدی بردگان را وادار به شخم مقدار زیادی از "زمینهای خصوصی" به علاوه بر آنچه که "زمینهای عمومی" نامیده می شد – می کردند و بیش از حد معمول از آنها کار می کشیدند. ازدیاد "زمینهای خصوصی"، "سیستم زمینهای جینگ" را هرچه بیشتر سست کرد. درست درین هنگام بود که طبقه مالکان ارضی پدیدار گشت. آنها شعار "بر افتادن زمینهای جینگ، گشایش جاده ها و راهها" را مطرح کردند.⁸ بردگان به تدریج به سرف ها تبدیل شدند. شگوفه های روابط تولیدی فئودالی جوانه زد و گسترش یافت. طبقات اصلی جامعه برده داری، طبقه اربابان و طبقه بردگان هستند. بجز این دو طبقه بزرگ، یک بخش دهقان و صنعتگر نیز وجود داشت که به تولید آزاد می پرداخت. طبقه بردگان، پایین ترین قشر جامعه بودند که از جانب اربابان، تحت وحشیانه ترین ستمها بهره کشی ها قرار می گرفتند. تمامی دوران برده داری، صحنه دائمی یک مبارزه بی امان طبقاتی و مقاومت بردگان در مقابل اربابان شان بوده است. در چین، دوره های بهار – پاییز (481 – 722) و امپراطوری جنگجویان (221 – 403)، به درستی دوره های گذار از نظام برده داری به نظام فئودالی محسوب می شوند. زی، رهبر یک قیام بردگان درین دوره می زیست: "او یک دسته 9000 نفری برای درنوردیدن جهان و حمله به قلمروی پرنس ها، ترتیب داده بود". شورشهای بردگان ضربه سهمگینی بر تسلط طبقه برده داران وارد آورد. در تمام کشور های جهان، شورشها، حماسه های شور انگیزی نظیر بزرگترین شورش در روم قدیم شورشی که توسط اسپارتاکوس با 120000 نفر رهبری شده بود، پدید آورد. این شورش تمام پایه تسلط امپراطوری رم را به لرزه در آورد. طوفان شورشهای بردگان، قدرت اربابان برده دار را متلاشی و بر افتادن سیستم برده داری را تسریع کرد. روابط تولیدی فئودالی در طی این ضرباتی که بر سیستم برده داری وارد آمد به تدریج شکل گرفتند. طبقه رشد یابنده مالکان ارضی که نماینده این روابط

تولیدی بودند نیروی خلق زحمتکش را به خدمت گرفتند تا نظام سلطنتی اربابان را بر اندازند؛ آنها قدرت طبقه خود را بنیان نهادند و نظام فئودالی جانشین سیستم برده داری شد.

اینکه نظام فئودالی به جای نظام برده داری بنشیند، نیاز ضروری تکامل تاریخی آنزمان بود. در کشور ما، به هنگام این جوشش های میان جامعه قدیم و جدید، کنفوسیوس، این متفکر ارتجاعی و مدافع سرسخت نظام برده داری، با همه قدرت خود با این تحول مخالفت ورزید. او در باره تبدیل عظیم روابط تولیدی می گوید: "دنیا نظم خود را از دست داد." او با تمام وجود و با تمام امکانات خود با اصلاحات طبقه رشد یابنده مالکان ارضی به مخالفت برخاست. او ادعا می کرد که همه چیز باید بر طبق نظام قدیم اشرافیت برده دار اداره شود و خیال خام حفظ برج و باروی لوزان دیکتاتوری اربابان برده دار را در سر می پروراند. ولی زمان عوض شده بود و اینها فقط دست و پا زدنهای بیهوده احتضار بود.

نظام فئودالی نیز یک نظام بهره کشی است که در آن تضاد آشتی ناپذیر (آنتاگونیسم) طبقاتی وجود دارد

سیستم فئودالی مالکیت ارضی پایه اقتصادی جامعه فئودالی محسوب می شود.

روابط تولیدی فئودالی بر پایه مالکیت مالک ارضی بر زمین و خصوصاً بر سرف (رعیت)، استوار است. طبقه مالکان ارضی قسمت اعظم زمین را در اختیار دارد، در حالیکه سرفها یا دهقانان فقط بخش بسیار کمی از زمین را در اختیار دارند؛ و یا هیچ زمینی در اختیار ندارند و نمی توانند از کشت زمینهای مالکان ارضی به منظور امرار معاش خود خودداری کنند. بدینترتیب آنها مستقیماً دست و پا بسته نظام مالکیت ارضی بوده، آزادی خود را از کف می دهند و به تحمل بهره کشی و فشار خرد کننده طبقه مالکان ارضی ناچار میگردند.

شکل اصلی بهره کشی طبقه مالکان ارضی از دهقانان به صورت اخذ بهره مالکانه فئودالی، جلوه گر می شود زیرا که زمین در اجازه دهقان است. بهره مالکانه فئودالی به طور کلی سه گونه است: بیگاری، بهره جنسی، بهره نقدی.

بیگاری که در عین حال پرداخت توسط کار نامیده می شود. در نخستین دوره جامعه فئودالی بسیار رایج بوده است. بیگاری به معنی اینست که دهقانان در ساعت و روزی که

از طرف مالک معین می شود، با وسایل تولید متعلق بخودش بر روی زمینی که ثمره آن مستقیماً به مالک می رسد کار کند. تنها پس از اتمام کار بر روی زمین مالک است که دهقان می تواند به کار بر روی زمین شخصی خویش بپردازد. با این طرز پرداخت بهره مالکانه، روابط بین بهره ده و بهره کشی کاملاً روشن است. محصولات حاصله از زمین خود دهقان که با رنج بسیار حاصل می گردند، ما یملک وی محسوب می شوند و او از آنها بهره می برد. حاصل زمینهایی که به مالک تعلق دارند، مستقیماً به جیب مالک می رود و بدیهی است که دهقان هیچگونه جانفشانی در انجام وظیفه بر روی این زمینها از خود نشان نمی دهد. خود مالکان ارضی نیز بر این پدیده واقف گشته بودند. مالکان ارضی برای وادار کردن دهقانان به کار شدید در این زمینها، مراقبینی بر آنها می گمارند که هر گونه خشونت از نوع دوره برده داری را بر دهقانان اعمال می کنند. به همین دلیل است که درین نوع بهره مالکانه، روابط میان ستمگر و ستمکش، ظالم و مظلوم به سادگی آشکار می گردد. در نخستین دوره جامعه فئودالی، سطح نیرو های تولیدی هنوز خیلی پائین است؛ اگر مالکان ارضی دست به اعمال زور مستقیم نزنند قادر به کشیدن بهره اضافی از کار دهقانان نیستند. این شکل اخذ بهره مالکانه با مقاومت شدید دهقانان مواجه شد. بعد ها طبقه مالکان ارضی، همراه با توسعه نیرو ها تولیدی، بهره کشی را افزایش داد و در عین حال سعی در پنهان کردن آن نمود. به این منظور پرداخت بهره مالکانه به صورت **جنسی** را باب کردو آنرا جانشین بیگاری نمود.

با این شکل پرداخت بهره مالکانه، دهقان دیگر تحت مراقبت مستقیم مالک ارضی کار نمی کند و مجبور به کار در زمین تحت مالکیت مستقیم مالک هم نیست. دهقان درین دوره می تواند خودش شخصاً و به طور کامل کار خود را برنامه ریزی کند. اما در موعد معینی باید بهره محصول را به صورت جنسی به مالک ارضی بپردازد. این طرز پرداخت بهره مالکانه نسبت به بیگاری نقش رشد دهنده ای را از نظر پیشرفت تکنیک و ازدیاد بازدهی کار بازی می کند. ولی بهره جنسی نیز ابداً بهره کشی مالک ارضی از دهقانان را سبکتر نکرده است. این بهره جنسی اغلب نصف یا 70-80 درصد محصول دهقان را در بر می گیرد. برای تضمین حد اقل زندگی، دهقان فقط قادر است که مقدار ساعات و شدت کار خویش را افزون سازد: او سپیده دم بر می خیزد و در تاریکی شب از کار بر می گردد. و حتی با اینهمه نیز دهقانان ناچارند یک زندگی طاقت فرسا و محنت بار را تحمل نمایند.

بهره نقدی در آخرین مرحله جامعه فئودالی پدیدار گشت. درین مرحله سطح نیرو های تولیدی نسبت به گذشته به میزان بارزی ترقی کرده و روابط پولی و بازرگانی وسیعاً گسترش یافته بود. مالکان ارضی فئودال بیش از پیش برای بر آوردن احتیاجات زندگی سراپا تجمیل خود به پول نیاز داشتند. در چنین اوضاعی بهره نقدی ظاهر گردید. بدین ترتیب که دهقان شخصاً محصول کار خود را به بازار می برد و آنرا در مقابل به فروش می رساند و سپس آن پول را به مالک ارضی واگذار می کند. بدین ترتیب، دهقان نه تنها توسط مالک ارضی استثمار می شود، بلکه درین میان وسیله بهره کشی بازرگان نیز قرار می گیرد. گاهی برداشت خوبی صورت می گیرد ولی همانطور که میگویند "قیمت غلات پائین است؛ بیچاره دهقان": بازاریان برای مکیدن خون و عرق دهقان، قیمت خرید را پائین می آورند. به همین دلیل است که زندگی دهقان همچنان فلاکتبار باقی مانده و او هر آن در آستانه ورشکستگی است.

در جامعه فئودال، توده های دهقانی، علاوه بر پرداخت بهره مالکانه باید به دولت فئودالی هم مالیاتهای کمر شکن پردازند و بهره کشی و احجاف را ازین سو نیز متحمل گردند. مالکان ارضی در میان کارمندان دولت و ارتش نیز دست دارند: آنها مزرعه دهقان را غارت و اموال وی را چپاول می کنند. وی را مجبور به انجام همه نوع وظیفه بی اجر و مزد، می کنند. این امر سبب تحمیل اشکال مختلف بهره کشی ماوراء اقتصادی، بر دوش دهقان می شود.

شورشهای دهقانی سبب حاد شدن تضاد های طبقاتی در جامعه فئودالی میشوند.

جایگزین شدن جامعه فئودالی به جای جامعه برده داری پیشرفتی تاریخی محسوب می شود. در نخستین دوره پیدایش این جامعه، روابط تولیدی فئودالی، سبب توسعه نیرو های تولیدی گشتند. درین دوره، تکنیکهای تولید دهقانی همچنانکه وسایل کار، بهبود یافته و استفاده از وسایل آهنی باندازه قابل توجهی اشاعه یافت، انواع محصولات کشاورزی بیشتر شده و صنایع دستی همچنان در حال پیشرفت بودند. در چین در دوره امپراطوری جنگجویان، تشکیلات آبرسانی مفصلی ساخته شد، مانند آبگیر بزرگی در شی شو آن. این آبگیر پس از چندین بار تجدید ساختمان در طول تاریخ، در حال حاضر هم همچنان مورد استفاده فراوان قرار دارد. صنایع دستی کشور ما مثل، ذوب فلزات، ابریشم بافی، پارچه

بافی، کوزه گری، برودری دوزی و غیره در جامعه فئودالی بقدر کافی پیشرفت کرده بود؛ بزودی قطب نما، پودر باروت، کاغذ و تکنیکهای چاپ کشف شدند.

ولی در روابط تولیدی فئودالی، تولید اصولاً در سطح نازلی قرار دارد: خانواده، واحد پایه ای بشمار می رود. این تولید کوچک، موجب توسعه بیشتر نیروهای تولیدی نمی شود. در روابط تولیدی فئودالی بویژه این توده های دهقانی هستند که بهره کشی و فشار وحشیانه ای را متحمل می شوند: در نتیجه شانسی کمی برای توسعه نیروهای تولیدی موجود است. در جامعه فئودال تضاد بین روابط تولیدی و نیروهای تولیدی بطور متمرکز در روابط طبقاتی جلوه گر می شود: این تضادی است بین طبقه مالکان ارضی و دهقانان. این تضاد اصلی جامعه فئودالی. بارزترین صحنه جلوه گری این تضاد شورشهای دهقانی است که برای مقاومت در مقابل سلطه طبقه مالکان ارضی، دست به مبارزه مسلحانه میزنند. این شورشها و مبارزات تمام تاریخ دوره فئودالی را در مینوردد. در چین کمی قبل از سال 200 پیش از میلاد مسیح کین شی هوآنگ، کشور را یکپارچه کرده و مدت کمی از بنیانگذاری اولین دولت فئودالی متمرکز می گذشت که اولین شورش بزرگ دهقانی تاریخ کشور ما بوقوع پیوست: شورش شن سنگ و ووگوانگ. از آن به بعد تا قیام تایینگ در اواسط قرن 19، یعنی در طی 2000 سال، تعداد این شورشها از کوچک و بزرگ به صد ها بالغ می گردد. اینها عبارتند از جنبش های مقاومت دهقانی، جنگهای انقلابی دهقانی. در تاریخ چین تعداد شورشهای بزرگ دهقانی بسیار زیاد است، بندرت در تاریخ جهان به اینهمه شورش دهقانی برخورد میکنیم. " فقط مبارزات طبقاتی دهقانی، قیامها و جنگهای دهقانی قدرت محرکه واقعی توسعه تاریخ بوده اند. چرا که هر شورش دهقانی، هر جنگ دهقانی، هر چند کم اهمیت، به رژیم فئودالی زمان ضربه ای وارد می آورد و در نتیجه توسعه نیروهای تولید جامعه را کما بیش تسریع می کرد"⁹ با وجود این خائنانی نظیر چن بودا، توسعه نیروهای تولیدی را در جامعه فئودالی نتیجه "سیاست سازش" که توسط طبقه فئودال اعمال می شد میدانند. چیزیکه ابداً با واقعیت تاریخی جور در نمی آید. طبقه مالکان ارضی، بطور تاریخی، هرگز "سازش" نسبت به شورشهای دهقانی از خود نشان ندادند؛ این طبقه همواره با انواع وسایل سرکوب خونینی را نسبت به دهقانان اعمال کرده و در مقابل آنها دست به ضد حمله زده است و هرگز صحبتی از کوچکترین "سازش" در میان نبوده است. خائنانی از قبیل چن بودا، با گزافه گوئیهای خود در باب "سیاست سازش" تنها کاریکه می کنند تطهیر طبقه مالکان ارضی است.

توسعه اقتصاد کالایی و انباشت اولیه سرمایه، روابط تولیدی سرمایه داری را بوجود آورده، توسعه می دهند.

در آخرین دوره جامعه فئودالی، با پیشرفتهای جدید اقتصاد کالایی؛ شگوفه های روابط تولیدی سرمایه داری، بوجود آمد.

پایه تولید کالایی ساده در جامعه فئودالی، مالکیت خصوصی و کار شخصی است، هدف تولید مبادله است. محصولاتی که توسط تولید کوچک کالایی تولید می شود باید برای فروش به بازار برده شوند. ولی از طرفی بخاطر تفاوت شرایط تولید، درجه مهارت و شدت کار میان این تولید کنندگان، مقدار کار مصرف شده برای یک کالای مشابه، یکسان نخواهد بود. از طرف دیگر، یک کالا را نمی توان با قیمت های مختلف به فروش رسانید، درین جا تضادی بوجود می آید با تکامل این تضاد بخش کوچکی از تولید کنندگان جزء که از شرایط کار بهتری برخوردارند بتدریج ثروتمند می شوند در حالی که اکثریت تولید کنندگان جزء که شرایط کاری بدی دارند بتدریج از دور خارج شده، اندک اندک فقیر می گردند.

بدین ترتیب شاهد دو قطبی شدن تولید کنندگان کالایی ساده می باشیم. (منظور از دو قطبی شدن ثروتمند شدن یک اقلیت ثروتمند و فقیر شدن بدون وقفه اکثریت است).

در جامعه فئودالی، صنعتکاران یک منطقه برای مقابله با رقابت صنعتکاران دیگر مناطق و محدود کردن رقابت بین خود، با هم صنفان خویش اتحادیه تشکیل می دهند. صنعتگران عضو اتحادیه موظف به رعایت مقررات اتحادیه هستند. روسای کارگاهها، دستیاران و شاگردانشان و غیره، همه در این اتحادیه ها عضویت دارند. روابط رئیس کارگاه با دستیار و شاگردان عمدتاً روابط پدر سالاری و فئودالی بین ارباب و شاگرد است: روسای کارگاهها بهره کشی مختصری از دستیار ها و شاگرد ها بعمل می آورند. این سیستم اتحادیه ای تا حدی دو قطبی شدن تولید کنندگان کوچک کالایی را محدود می ساخت. ولی با توسعه اقتصاد کالایی یک بخش ثروتمند از روسای کارگاهها، بدون توجه به محدودیتهای اتحادیه ای، تعداد کمک دستیار ها و شاگردان خود را افزایش دادند، به ساعات کار خود افزودند، تکنیک ها تولید را بهبود بخشیدند و بتدریج دستیاران مخصوص خود را به کارگر مزد بگیر تبدیل کردند؛ دسته دیگر از روسای کارگاهها که باین ترتیب بهمراه کمک دستیاران و شاگردان خود ورشکسته شده بودند، بترتیب به خیل کارگران مزدبگیر پیوستند. روابط مزدبگیری سرمایه داری کم کم بر پایه این قطبی شدن، زاده شد.

در طی روندی که سبب دو قطبی شدن تولید کنندگان کوچک کالایی و تولید روابط تولیدی سرمایه داری شد، سرمایه تجاری نقش بسیار مهمی را ایفا کرد. در اصل، بهنگام مبادله کالا، فروشنده نقش واسطه را بازی می کرد که بعد ها بصورت بازرگانان در آمدند که محصول صنعتگر را به نازلترین قیمت می خریدند تا جایی که قادر شدند، مواد اولیه و حتی وسایل کار را مستقیماً در اختیار تولید کننده کوچک قرار دهند. این تولید کنندگان می باید بر حسب استاندارد ها متداول روز: کیفیت، کمیت، نوع و اندازه، برای بازرگان محصول تولید نمایند. از این ببعد تولید کنندگان کوچک فروشنده، خود را به طور کامل تحت کنترل بازرگان یافتند و تبدیل به کارگر مزد بگیر شدند. بدین ترتیب بازرگان به یک سرمایه دار صنعتی تبدیل می شد.

در روستا ها، به جهت توسعه اقتصاد کالایی، و بدلیل اینکه طبقه مالکان ارضی هر روز بیش از پیش دریافت بهره نقدی مالکانه را افزایش می دادند، دهقانان آخرین دوره جامعه فئودالی هر روز بیشتر به بازار وابستگی پیدا می کردند و این مسئله روند دو قطبی شدن دهقانان را تسریع می کرد. اکثریت دهقانان، بتدریج که ورشکسته می گشتند، به هیئت مزدبگیران کشاورزی در می آمدند، در حالی که اقلیتی از آنها تبدیل به دهقانان ثروتمند شده، به صورت سرمایه دار کشاورزی در می آمدند.

بدین ترتیب روابط تولیدی سرمایه داری، کم کم در درون جامعه فئودالی شکوفان شده بود. در چین در آخرین دوره جامعه فئودالی، با توسعه اقتصاد کالایی. شگوفه های روابط تولیدی سرمایه داری ظاهر شده بود. چین بدون تاثیر سرمایه داری خارجی به آهستگی مبدل به جامعه سرمایه داری می شد.

روند شکل گیری روابط تولیدی سرمایه داری در درون جامعه فئودالی به طرز تفکیک ناپذیری با توسعه نیروهای تولیدی در آمیخته است. در آغاز، کارگاه کوچک صنعتگر به کارگاه بزرگ سرمایه دار بدل شد که در آن هنوز با دست کار می کردند. ولی اکنون که این همه کارگر تحت فرمان یک سرمایه کار می کنند، یک همکاری ساده امکان پذیر می شود و این یک نیروی تولیدی جدید را به وجود می آورد. این همکاری ساده سرمایه داری، سپس به مرحله مانوفاکتور می رسد. وجه مشخصه مانوفاکتور آنست که کارگرانی که در یک موسسه، کالای واحدی را تولید می کنند، بین خود تقسیم کار می کنند؛ بدین ترتیب که هر کارگر بطور تخصصی کار مخصوصی را انجام می دهد؛ بر پایه همین تقسیم کار است که همکاری بنیان نهاده می شود. حرکت کار ساده شده و بر شدت

کار افزوده می شود و بدین جهت بازدهی کار بالا می رود و امکان جانشینی ماشین به جای حرکات دست بوجود می آید.

توسعه روابط تولیدی سرمایه داری، دو شرط اساسی را مطرح می سازد:

- 1- باید تعداد بیشماری پرولتر آماده برای فروش نیروی کار شان، وجود داشته باشد.
 - 2- انباشت مقدار متناهی ثروت پولی نیز لازم است.
- بورژوازی بخاطر تسریع توسعه روابط تولیدی سرمایه داری و تحقق این دو شرط اساسی از قهر استفاده کرد. بهمین دلیل است که در طی تکامل سرمایه داری یک انباشت اولیه سرمایه وجود دارد.

یکی از وسایل مهم انباشت اولیه سرمایه، از هستی ساقط کردن دهقان است. مثال بارز این روند در انگستان، اولین کشوری که در آن روابط تولید سرمایه داری توسعه یافت، مشاهده می شود. در طی بیش از 300 سال بین سال 70 قرن 15 و آغاز قرن 19، طبقه مسلط در انگستان، مسئله معروف "جنبش زمینهای محصور" را که بزور زمین را از دست دهقانان بیرون کشید، عنوان کردند. در آوان کار صنعت مدرن انگلیسی توسط صنایع پشم بافی که به مقدار زیادی پشم احتیاج دارد و در نتیجه قیمت این محصول را بالا می برد، ثروتمند گردید. زمینداران¹⁰ و مزرعه داران در همه جا زمینها را بمنظور پرورش گوسفند، قرق کردند. آنها برای بیرون کردن دهقانان از زمینها بزور متوسل شده، و خانه های آنها را خراب کرده و سوزانند، و آنها را دسته دسته از وسایل تولید و زندگیشان محروم کردند. "جنبش زمین های محصور" توده های دهقانی را به ترک روستا و پرداختن به ولگردی و گدایی برای ادامهء حیات وادار می کرد. پس از آن طبقهء مسلط انگستان همه نوع قانون و مقررات خونین در جهت جلوگیری دهقانان از ولگردی را تصویب کرد، تا بتواند آنها را مجبور به کار مزدگیری در وحشتناکترین شرایط بنماید.

دست اندازی به ثروتهای پولی وسیلهء اصلی دیگری برای انباشت اولیه ثروت محسوب میشود. بورژوازی اروپا دسته جات مسلح به اقصی نقاط جهان روانه ساخت و در آسیا، آفریقا و آمریکا و اقیانوسیه، برای خود نظام مستعمراتی تشکیل داد، جنگهای بازرگانی براه انداخت و بر روی مواد اولیه و ثروتهای پولی مستعمرات دست انداخت، و بدین ترتیب سرمایه پولی فراوانی برای بنیانگذاری یک تولید سرمایه داری بزرگ فراهم آمد.

بهمین جهت است که می گوئیم، روند انباشت اولیه سرمایه، ماهیتاً روندی است که تولید کنندهء بیواسطه را بزور وادار به از دست نهادن وسایل تولید کرده، ثروت پولی را در

دستهای سرمایه دار، بصورت سرمایه متمرکز میکند. این معنی را مارکس بخوبی و بدینترتیب بیان کرده است: "تاریخ از هستی ساقط شدنشنان (از هستی ساقط شدن تولید کننده مستقیم توسط بورژوازی)... با حروف خونین و آتشی فرونشستنی در دفتر بشریت رقم زده شده است."¹¹ روند انباشت اولیه سرمایه ثابت می کند که سرمایه داران "قدرت خود را توسط زحمت و صرفه جویی" افزایش ندادند، بلکه ثروت و قدرت خود را تماماً بر پایه غارت بنیان نهادند. "سرمایه آنگاه زاده می شود، که خون و عرق از همه منافذ بدن جاری گردد."¹²

انقلاب بورژوازی ضربه مرگبار بر پیکر نظام فئودالی

زایش و تکامل روابط تولیدی سرمایه داری در درون جامعه فئودالی، توسط روابط تولیدی فئودالی و روبنای فئودالی بشدت دچار وقفه میشد؛ بورژواها در جامعه فئودالی امکان اشغال موضع مسلط را نداشتند. چون طبقه فئودال مسلط بهیچوجه حاضر نبود به میل خود صحنه تاریخ را ترک گوید، دائماً از دستگاه دولتی که در اختیار داشت برای بر سر پا نگهداشتن هر چه طولانی تر این نظام فئودالی استفاده می کرد. در این موقع، بورژوازی و روشنفکرانش که نماینده روابط تولیدی سرمایه داری بودند، برای آماده کردن افکار عمومی دست بکار شدند،¹³ و شروع به تبلیغ این ایده کردند که روابط تولیدی سرمایه داری یک "تظاهر خرد جاوید" و یک "قانون جاویدان طبیعت" است؛ آنها تز معروف "آزادی؛ برابری، برادری" را برای محکوم کردن رژیم فئودالی، عنوان کردند؛ آنها باین ترتیب افکار عمومی را برای براه انداختن انقلاب بورژوازی که نظام فئودالی را بر می انداخت، آماده کردند. در طی انقلاب بورژوازی، نیروی طبقاتی اصلی را طبقه دهقانان، پرولتاریا و بورژوازی تشکیل می دادند. دهقانان نیروی اصلی انقلاب بوده ولی نماینده نیروی مولده نبودند. پرولتاریا هنوز یک نیروی سیاسی مستقل نبود پس این بورژوازی بود که طبقه رهبری کننده انقلاب بورژوازی گردید.

بورژوازی در چین قدیم، که جامعه ای نیمه فئودال و نیمه مستعمره بود، بدو بخش تقسیم می شد:

- 1- بورژوازی بوروکراتیک تحت انقیاد امپریالیسم که همراه با طبقه مالکین ارضی عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین روابط تولیدی را در چین نمایندگی می کردند؛

2- بورژوازی ملی، که از طرفی تحت فشار و تحمیل امپریالیسم و فئودالیسم قرار داشت و از طرف دیگر از جهات بسیار با آنها مرتبط بود. بهمین دلیل است که در برخی شرایط، بورژوازی ملی یک نیروی انقلاب دموکراتیک محسوب می شود ولی در عین حال بسیار ضعیف و متزلزل باقی میماند.

" این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوایی بر علیه امپریالیسم و فئودالیسم، وظیفه ایست که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفا گردد و نه بورژوازی."¹⁴

با آنکه انقلاب بورژوایی، انقلابی است که یک شیوه استثمار را جانشین شیوه دیگر استثمار می کند، اما تاریخ بار ها صحنه مبارزات طبقاتی بی امانی بین طبقه فئودال که در خیال احیای نظام قدیم بسر می برد و بورژوازی که در تمام طول این دوره انقلابی بر ضد این احیا مبارزه می کند، بوده است. انگلستان انقلاب بورژوایی خود را از 1640 شروع کرد و دو جنگ داخلی را از سر گذشتاند؛ شارل اول نماینده سلسله استوارت را از میان برداشت. در 1660، شارل دوم نماینده همان سلسله استوارت، احیای مجدد را آغاز میکند. در 1688، بورژوازی انگلستان از یک شاهزاده "اورانژ" (ویلیام سوم) دعوت می کند که از هلند به انگلستان بیاید و برای بار دوم سلسله استوارت را بر اندازد و تنها درین هنگام است که دیکتاتوری بورژوایی شروع به مستحکم شدن مینماید. در فرانسه در عرض 86 سال از 1789، سال آغاز انقلاب بورژوایی، تا بنیانگذاری جمهوری سوم در 1875، پیشرفت و ارتجاع، جمهوری و امپراطوری، سرکوب انقلابی و سرکوب ضد انقلابی، جنگ داخلی و جنگ برون مرزی، پیروزی بر آنسوی مرزها و انقیاد در مقابل خارجیان، در هم می آمیزد: این عصر، دوره ای بغایت نامتعادل است. با وجود همه اینها، رژیم فئودالی، آنهمه دریدگی و وحشیگری که در اعمال خود نشان داد قادر به جلوگیری از محو خویش نگردید. روابط تولیدی سرمایه داری جانشین روابط تولیدی فئودالی شدند، و این یک ضرورت تاریخی بود.

کتابهای اصلی جهت مطالعه:

مارکس و انگلس: "مانفیسست حزب کمونیست".

انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت".

مائوتسه دون: "تحلیل طبقاتی جامعه چین". منتخب آثار، جلد اول.

مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" بخش اول، منتخب آثار. جلد اول.

موضوعاتی برای تفکر:

- 1- مالکیت خصوصی، طبقات و دولت چگونه پدیدار شدند؟
- 2- تضاد بین روابط تولیدی و نیرو های تولیدی در جوامع برده داری و فنودالی چگونه بطور متمرکز در مبارزه طبقاتی متبلور می شوند؟
- 3- شرایط اصلی لازم برای پیدایش و تکامل روابط تولیدی سرمایه داری چیست؟

یادداشت ها:

- 1- انگلس: "دیالکتیک طبیعت" انتشارات اجتماعی، صفحه 171
- 2- انگلس: "آنتی دورینگ" انتشارات اجتماعی، صفحه 143
- 3- مائوتسه دون: "در باره پراتیک" منتخب آثار، انتشارات پکن جلد 1، صفحه 329-430
- 4- مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" منتخب آثار، انتشارات پکن، جلد 2، صفحه 329.
- 5- مارکس و انگلس: "مانفیسست کمونیست" انتشارات پکن صفحه 32
- 6- مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" منتخب آثار، جلد 2
- 7- مارکس و انگلس: "ایدئولوژی آلمانی" انتشارات سوسیال، صفحه 75
- 8- یادداشت مترجم: در اینجا منظور از "جاده ها و راهها" نوار زمینهای شمال به جنوب و غرب به شرق است که مزرعه "جینگ" شد. را محدود می سازد.
- 9- مائوتسه دون: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" منتخب آثار، انتشارات پکن، جلد 2 صفحه 229
- 10- Landlords: یعنی مالکین بزرگ ارضی که به جهت تعلقشان به خاندانهای اشرافی و نجبا، مالک زمین محسوب می شوند. (یادداشت مترجم)
- 11- مارکس: "سرمایه" انتشارات سوسیال، جلد اول، قسمت 3، صفحه 155
- 12- مارکس: "سرمایه" انتشارات سوسیال جلد اول، قسمت 3، صفحه 252.
- 13- یادداشت مترجم: مراجعه به نقل قول صدر مائو: "برای دست یافتن به قدرت سیاسی همیشه باید اول از آماده سازی افکار عمومی شروع کرد و در زمینه ایدئولوژیک عمل نمود. این امر همانقدر در باره یک طبقه انقلابی صدق میکند که در باره یک طبقه ضد انقلابی."
- 14- مائوتسه دون: "وظایف حزب کمونیست چین در دوره مقاومت"، منتخب آثار انتشارات پکن، جلد اول، صفحه 356.

فصل سوم

براي تجزيه و تحليل جامعه سرمايه داري، بايد از کالا حرکت كنيم

كالا- پول- قانون ارزش ها

صدر مانو به ما گوشزد ميكند كه ماركس "با حرکت از كالا، اين ساده ترين عنصر سرمايه داري، ساختمان اقتصادي جامعه سرمايه داري را موشگافانه بررسي كرد"¹ چرا ماركس به هنگام مطالعه اقتصاد جامعه سرمايه داري از تجزيه و تحليل كالا آغاز ميكند؟ دليل آن اينستكه در جامعه سرمايه داري هر محصولي، كالا محسوب ميشود. علاوه بر وسايل توليد و محصولات مصرفي، خود نيروي كار انساني نيز تبديل به كالا ميشود. درين حال، ثروت اجتماعي به صورت يك انباشت عظيم كالا در مي آيد؛ كالا شكل پايه اي (سلولي) اقتصاد سرمايه داري است و در درون خود، همه تضاد هاي اين سيستم را نهفته دارد. به همين جهت است كه مطالعه اقتصاد سرمايه داري بايد از مطالعه كالا آغاز شود.

روابط كالايي همه تضاد هاي سرمايه داري را در درون خود نهفته دارد

كالا از دو عنصر كه عبارتند از ارزش مصرف و ارزش، تشكيل ميشود.

كالا يك محصول كار است، محصولي كه مبادله و فروخته ميشود. ظهور و تكامل آن، مراحل مختلف يك روند تاريخي اند. در جامعه اوليه، انسانها به طور دسته جمعي توليد

میکردند و توليداتي که اينچنين حاصل ميشد خود به خود، توسط اعضاي گروه اشتراکي مصرف ميگرديد. درين حال نه مبادله صورت ميگرفت و نه توليد کالايي. فقط در جامعه سرمايه داري است که مبادله و توليد کالايي که قبلاً در جوامع برده داري و فئودالي توسعه يافته بود، به اوج خود مي رسند.

صفات بنيادي کالا، اين شکل سلولي اقتصاد سرمايه داري، چيست؟

چون کالا يك محصول کار جهت مبادله است، در درجه اول بايد براي انسان مفيد و قابل استفاده باشد. برنج بر گرسنگي مرحم مي نهد، پوشاك انسانها را از سرما محفوظ نگه ميدارد، فولاد به کار ساختن ماشين مي آيد، تراكتور به درد شخم زدن ميخورد... وغيره. اين نوع فوايد کالا ها را، ارزش مصرف آنها ميگوئيم. بديهي است که آنچه هيچ ارزش مصرفي براي انسان نداشته باشد و هيچ کس به آن محتاج نشود، نميتواند کالا باشد. "ارزش مصرف" يك صفت بنيادي کالا است. ولي تنها صفت آن نيست. در واقع هر شئي که ارزش مصرف داشته باشد هم نميتواند الزاماً کالا محسوب شود. هوا و اشعه آفتاب، با آنکه براي زيست انسان لازم اند، اما محصول کار نيستند. آنها نميتوانند کالا باشند و انسانها آزادانه از آنها بهره مند ميشوند. همچنان غلات و سبزيجات تا آن هنگام که توسط خود دهقانان مصرف ميشوند، کالا محسوب نميشوند. هر چند که محصول کار باشند. باز توجه داشته باشيم که در عهد فئودالها هم، غلاتيکه با رنج فراوان توسط دهقان به عمل مي آمد و به عنوان بهره مالکانه به رايگان در اختيار مالک قرار ميگرفت نيز موضوع يك مبادله تجارتي نبود. اين غلات کالا محسوب نميشدند، هر چند که به مصرف شخصي دهقانان توليد کننده نمي رسيدند.

محصول کار فقط زماني به کالا مبدل ميشود که توسط يك مبادله بدیگري منتقل گردد. همچنين، ارزش کالا نه تنها در ارزش مصرف آن بلکه در اين نهفته است که با محصول ديگري مبادله شود. اين خاصيت را که اجازه مبادله يك محصول با محصول ديگر را ميدهد، ارزش مبادله ميگوئيم.

ارزش مبادله در درجه اول به مثابه يك رابطه کمي بين دو "ارزش مصرف" مبادله شده، جلوه مي نمايد. مثلاً من سه متر پارچه را با دو پيمانه برنج مبادله مي کنم: دو پيمانه برنج نشان دهند ارزش مبادله اي سه متر پارچه است.

رابطه کمي بين دو کالايي مبادله شده بر حسب زمان و مکان متفاوت است، اما براي يك زمان و يك مکان، تقريباً ثابت است، ميتوانيم از خود سوال کنيم که چه چيزي تعيين کننده

ميزان اين رابطه مبادلاتي است. واضح است كه اگر کالا هاي مختلف در جريان مبادله بتوانند رابطه كمي ثابتي برقرار كنند، پس بايد داراي عناصر مشتركه باشند. اين عنصر مشترك نمي تواند ارزش مصرف آنها باشد. در واقع اگر ارزش مصرف هر كدامشان را در نظر بگيريم، هر يك داراي ماهيت خاص خویش است كه آنها را از ديگران متمايز ميسازد. مثلاً پارچه به درد تهیه لباس مي خورد، در حاليكه برنج گرسنگي را تسكين ميدهد. اينها دو ارزش مصرف ماهيتاً متفاوت هستند كه نميتوان آنها را با هم مقايسه كرد. به اين ترتيب عنصر مشترك بين کالا هاي مختلف را بايد درجيز ديگري جزء ارزش مصرف آنها جستجو كرد. اگر ارزش مصرف پارچه و برنج را حذف كنيم، باز هم يك عنصر مشترك باقي مي ماند، هر دوي آنها محصولات كار هستند. توليد نشاندهند يك مصرف كار انساني است. اين كار متبلور شده در كالا است كه ارزش آنها ميسازد. كالا هاي مختلف با ارزشهاي گوناگون، داراي يك ماهيت مشترك اند: از اين پس ميتوانيم آنها را به طور كمي با هم مقايسه كنيم. اگر ميتوانيم 3 متر پارچه را با 2 پيمانه برنج معاوضه كنيم، بدين دليل است كه مقدار كار مصرف شده براي توليد هر کدام از آنها، با هم مساوي است. به همين جهت است كه ارزشي برابر همديگر دارند. پس مي بينيم كه "ارزشي مبادله اي" ، توسط "ارزش" (يعني كار متبلور شده در كالا م) تعيين ميگردد؛ ارزش مبادله اي يك نمايش ارزش، و اين دومي، اساس ارزش مبادله اي مي باشد.

ارزش مصرف و ارزش، دو صفت اصلي كالا محسوب ميشوند و دو عنصر اصلي آنها تشكيل ميدهند. ارزش مصرف محمل مادي ارزش است. اگر يك شئي، ارزش مصرف نداشته باشد، هر قدر هم كه مقدار كار مصرف شده براي تهیه آن زياد باشد نميتواند ارزشي را بيان كند. و در نتيجه نمي تواند به كالاي قابل مبادله تبديل شود. پس فقط ارزش مصرفي كه توسط كار بوجود ميآيد، ميتواند ارزش مصرف كالا باشد. چيزي را در نظر بگيريم كه انسان هيچ كاري روي آن انجام نداده باشد، اما ارزش مصرف آن براي زيست وي غير قابل انكار باشد؛ اين چيز هم ، مثل هوا و اشعه خورشيد كه قبلاً در باره شان صحبت كرديم، كالا محسوب نميشوند.

خاصیت دوگانه کالا ناشی از خاصیت دوگانه کار مصرف شده در آنست.

خاصیت دوگانه کالا از کجا ناشی میشود؟ اگر ریشه یابی کنیم، به این نتیجه میرسیم که کار موجود در اصل کالا نیز دارای خاصیتی دوگانه است. کار مشخص، از طرفی و کار مجرد از طرف دیگر.

انسان باید برای تولید هرگونه ارزش مصرف مختلف، به فعالیتهای تولیدی مختلفی که هر کدام هدفی معین دارد، بپردازد. مثلاً نجار، میز میسازد، دهقان غله میکارد، هدف کار، وسایل و طرز کار آنها متفاوت است. نجار از وسایلی مثل اره، رنده و تیشه استفاده میکند و بدینترتیب چوب را تبدیل به میز میکند. کار دهقان عبارتست از تولید غلات و از وسایل مختلف کشاورزی استفاده میکند و به کارهای مختلفی دست میزند: شخم زدن، صاف کردن زمین، کاشتن، درو کردن. کاری که برای هر کدام از این دو شکل تولید، مصرف میشود، کار مشخص نام دارد. این کار مشخص، تولیدکننده ارزش مصرف است. ارزش مصرف کالاها از کالایی به کالایی دیگر فرق میکند و کار مشخصی که در اصل وجود دارد نیز بسیار مختلف است. هر شغلی با یک کار مشخص مخصوص مطابقت میکند، این تنوع سبب پیچیدگی تقسیم اجتماعی کار میباشد.

این کارهای مشخص بجهت ماهیت متفاوت خود، قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، ولی با وجود این، محصولات این کارهای غیر مشابه، به محض حضور در بازار متقابلاً با یکدیگر قابل قیاس می شوند. این امر نشان میدهد که با وجود تفاوت کارهای مشخص، کار تولیدی دارای یک عامل ثابت است.

این عامل ثابت کدام است؟ با آنکه اشکال مشخص کار تولیدی مختلف است ولی همه آنها یک خصلت مشترک دارند و آن اینست که همه آنها نشان دهنده مصرف کار انسان میباشد؛ حاصل کار یدی یا فکری.

اما ماهیت کار انسانی صرف نظر از اینکه برای تولید چه چیزی به کار برود یکسان است. اگر از تنوعات و ویژگیهای معین کار انسانی صرف نظر کنیم، آنچه که باقی میماند کار مجرد نامیده میشود.

ارزش کالا توسط این کار مجرد تعیین میشود. بالاتر گفتیم که کار متبلور در کالا به ارزش تبدیل میشود. تحلیلی که از خاصیت دوگانه کار بدست دادیم، به ما اجازه میدهد تا مفهوم ارزش را بهتر تعریف کنیم: ارزش یعنی کار مجرد متبلور شده در کالا.

کار مشخص و کار مجرد دو نوع کار مختلف نيستند، بلکه دو جنبه يك کار واحد هستند. انسان براي فائق آمدن به احتياجات مختلف خويش بايد به اشکال گوناگون، به کار مشخص بپردازد و بدینترتيب ارزش هاي مصرف گوناگون توليد نمايد. کار مشخص رابطه انسان و طبيعت را متجسم مي سازد. اما کار مجرد به این صورت نيست، کار مجرد معيار واحدي را به دست ميدهد که به منظور سنجش کار مصرف شده براي ساختن هر کالاي بخصوص، به کار ميرود. پس کار مجرد روابط اجتماعي تبادل کار بين انسانها را در شرايط توليد کالايي، نشان ميدهد.

ارزش کالا توسط مقدار کار اجتماعاً لازم، سنجيده ميشود.

ارزش کالا توسط کار به وجود مي آيد، این ارزش به وسيله مقدار کار به کار رفته در توليد کالا، و مقدار کار به وسيله مدت کار سنجيده ميشود. هر قدر مدت زمان کار لازم براي ساختن کالايي بيشتتر باشد، مقدار کار به کار رفته بيشتتر و ارزش این کالا زيادتر است.

آيا این بدان معني است که هر قدر شخصي تنبل تر يا بي تجربه تر باشد، ارزش کالايي که توليد ميکند بيشتتر است؟ نه، باین صورت نيست.

براي توليد کالايي مشابه، هر توليد کننده اي اجباراً زمان معيني که متفاوت با زمان ديگران است، صرف ميکند. بعضي ها خيلي ماهر اند، بعضي ديگر ناشي تر اند. وسايل کار و ماشينها بر حسب مورد، کما بيش مدرن يا کهنه اند، توليد کننده کارآمد که وسايل مدرني در اختيار دارد، براي ساختن يك کالا وقت کم تري از يك توليد کننده تازه کار که وسايل توليد کهنه اي دارد، صرف ميکند. درین صورت پس چه زمان کاري را براي تعيين ارزش کالا، مبنا قرار دهيم؟

زمان کار مصرف شده توسط هر توليد کننده اي، زمان کار انفرادي ميباشد. بدینترتيب مثلاً براي ساختن يك ميز، بعضي نجاران 30 ساعت وقت ميگذارند، بعضي ديگر 25 ساعت يا حتي 20 ساعت. 30، 25 و 20 ساعت زمان کار انفرادي هستند. ارزش کالا نه با مدت زمان کار انفرادي، بلکه با زمان کار اجتماعاً لازم سنجيده ميشود. "زمان کار اجتماعاً لازم براي توليد کالاها عبارتست از زمان لازم براي هر کاري که با درجه متوسط مهارت و شدت و در شرايطي که در رابطه با يك محيط اجتماعي مشخص، نرمال محسوب ميشود صورت ميگيرد."²

فرض كنيم كه در شرايط اجتماعي نرمال (متعارف) با يك درجه متوسط مهارت و سرعت، ساختن يك ميز 24 ساعت كار ميبرد. اين 24 ساعت، كار اجتماعاً لازم براي ساختن يك ميز ميباشد، اين مقدار كار، مقدار كار اجتماعاً لازمي است كه ارزش اين ميز را تعيين ميكند.

وقتي ميگويند ميزان ارزش، عبارتست از مقدار كار، نه تنها بايد ميان زمان كار انفرادي و زمان كار اجتماعاً لازم تفاوت گذارد، بلكه بايد كار ساده و كار پيچيده را نيز از يكدیگر تفكيك نمود. آنچه كه كار ساده ناميده ميشود كاري است كه براي انجام آن نه به تخصص و نه به يادگيري بخصوصي احتياج است: همه آدمهاي معمولي كه در وضع جسماني خوبي به سر ميبرند، ميتوانند اينكار را انجام دهند. كاري كه پيچيده ناميده ميشود احتياج به يادگيري دارد؛ اينكار، يك كارگر قابل و متخصص را مي طلبد. همچنين، يك كار ساده در زمان مساوي با يك كار پيچيده، ارزش كمتر را توليد ميكند. تبديل كار پيچيده به كار ساده، به تدريج در طي روند مبادله کالا، تحقق مي يابد.

تضاد ميان كار انفرادي و كار اجتماعي، تضاد اساسي توليد كالايي است.

ما هم اکنون، خاصيت دوگانه کالا و خاصيت دوگانه كار توليد كننده کالا و نيز مسئله سنجش ارزش کالا را مورد تجزيه و تحليل قرار داديم. ما ميتوانيم به كمك اين معلومات پايه اي، قدري در تجزيه و تحليل تضاد هاي توليد كالايي، پيشتر برويم.

كالا، محصول كار است، كه مبادله ميشود. وقتي يك توليد كننده، كالايي را ميسازد، نه براي استفاده شخصي خودش بلكه براي فروش آن و به دست آوردن كالايي ديگر است. مثال آهنگر را در نظر بگيريم كه بيلي ميسازد، خود او استفاده از اين بيل نميكند. او سعي در فروش آن و بدست آوردن ارزش آن ميكند تا در عوض کالا هايي نظير برنج يا پارچه را كه مورد نيازش ميباشند تهيه كند. فروش کالا، براي توليد كننده يك مسئله حياتي محسوب ميشود.

كالا وحدت اضداد است كه ارزش مصرف و ارزش را در خود جمع آورده است؛ كار مشخص توليد كننده کالا و كار مجرد نيز يك وحدت اضداد را نشان ميدهند. اينها در عين ضديت، در درون يك کالا، کنار هم وجود دارند.

اگر يك کالا بتواند فروخته شود، درين حال، اين تضاد هاي موجود در درون آن حل خواهند شد. به محض آنكه بيل در دست دهقانيكه به آن احتياج دارد، قرار بگيرد، كار

مشخص تبدیل به کار مجرد میشود و آهنگر ارزش خود را دریافت میکند. در این حال، ارزش مصرف بیل و ارزش آن یکی هستند. اگر کالا فروش نرود، تضاد های موجود بین ارزش مصرف و ارزش آن، بین کار مشخص و کار مجرد، بلا فاصله بیرون میزنند. با آنکه ارزش مصرف بیل آشکار و بدیهی است، اگر هر آینه این کالا بفروش نرود، هیچ وسیله ای برای تحقق یافتن ارزش آن وجود ندارد و بیل چیزی نیست بجز یک تکه آهن. در اینحال هر چند که کار آهنگر نشاندهنده یک مصرف نیروی یدی و فکری است، اما این کار نمیتواند به کار مجرد تبدیل شود و این مصرف کار توسط اجتماع برسمیت شناخته نشده است و کوششهای آهنگر بیهوده بوده است. او نمیتواند آهن خام و ذغال لازم برای ادامه تولید خود را بخرد و همچنین دیگر چوب و برنج و روغن و نمک برای ذخیره زندگی خود ندارد. تضاد بین ارزش مصرف و ارزش، بین کار مشخص و کار مجرد بر روی تولید و زندگی تولید کننده، اثر مستقیم دارند.

این تضاد در تولید کالا ها از کجا ناشی میشود؟ و سرچشمه آن کجاست؟

تولید کالا ها در سیستم مالکیت خصوصی یک تضاد اساسی در بر دارد، تضاد بین کار انفرادی و کار اجتماعی. چون کالا یک محصول قابل مبادله کار است، چون ارزش مصرفی که توسط تولید کننده تولید میشود نه برای مصرف شخصی خود وی، بلکه برای احتیاجات اجتماعی است پس کار تولید کننده نیز دارای **خصلت اجتماعی** است و معرف یک بخش از کل کار اجتماعی میباشد.

در عین حال در شرایط سیستم مالکیت خصوصی، ماهیت کالا، کمیت محصول و در آمد همه مسائلی هستند که مربوط به شخص تولید کننده میشوند. به همین دلیل است که کار او در عین حال دارای خصلت خصوصی هم میباشد. این تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی، سرچشمه همه تضاد های تولید کالایی در سیستم مالکیت خصوصی میباشد. اگر کالا های تولید شده توسط تولید کنندگان خصوصی در بازار بفروش برسند، میتوان گفت که کار شخصی آنها توسط اجتماع برسمیت شناخته شده و بصورت بخشی از کار کلی اجتماعی در آمده است. اگر کالا ها بفروش نروند به آن معنی است که کار شخصی تولید کننده توسط اجتماع برسمیت شناخته نشده و بکار اجتماعی تبدیل نمیشود، کار مشخص تولید کننده هم درین حالت نمیتواند بکار مجرد تبدیل شود و ارزش کالا هم تحقق نمییابد.

تئوري "ارزش-كار" ماركس، اساس تئوري "ارزش اضافي" ميباشد.

ماركس، بكمك تجزيه و تحليل صفت دوگانه كار توانست به درستي تئوري ارزش-كار را تدوين نمايد. اين تئوري بطرزي علمي نشان ميدهد كه كار مشخص، آفريننده ارزش مصرف كالاست و اين كار است كه تنها منبع توليد ارزش ميباشد. تئوري ارزش-كار اساس تئوري ماركسيستي ارزش اضافي و يكي از اجزاي مهم تشكيل دهنده اقتصاد سياسي ماركسيستي ميباشد.

پرولتاريا، پيش از آنكه تئوري ماركسيستي را براي راهنمايي خود در دسترس داشته باشند، قادر به درك ريشه هاي مشكلات خويش نبود، او بخوبي نمیتوانست هدفهاي مبارزه خود را تشخيص بدهد. بعضي ها گناه اين مشكلات را بگردن ماشين ها مي انداختند و براي توسعه مبارزه خويش دست به تحريب ماشينها مي زدند. ماركس بيلائي از تجزيه طولاني مبارزه پرولتاريا تهيه و تئوري ارزش اضافي را تدوين كرد. او بدين ترتيب توانست راز استثمار سرمايه داري را بشكلي نشان دهد كه پرولتاريا بتواند، ماموريت تاريخي خويش را دريابد. پرولتاريا دانست كه فقط انقلاب قهر آميز و جانشين كردن نظام سوسياليستي بجاي نظام سرمايه داري است كه ميتواند به وي آزادي ببخشد. باري، اساس تئوري ارزش اضافي ماركس تئوري ارزش-كار ميباشد. بدون اين تئوري اخير، تئوري ارزش اضافي نمي توانست تدوين گردد.

درست باين دليل كه تئوري ماركسيستي ارزش - كار، تئوري اي است كه پرولتاريا را در مبارزه انقلابي خويش رهبري ميكند، براي مقابله با آن اقتصاد دانان بورژوازي به هر وسيله در ساختن همه نوع تئوري ضد علمي تلاش مي نمايند. آنها كوشش ميكند رابطه بين ارزش و كار را براي مخالفت با تئوري ماركسيستي ارزش-كار قطع كنند و استثمار سرمايه داري را مخفي كنند.

در نزد اقتصاد دانان عامي بورژوازي يك تئوري رواج دارد كه بر طبق آن اين مخارج توليد هستند كه ارزش را تعيين ميكند. آنها وانمود ميكند كه ارزش کالا بوسيله مخارج توليد (ارزش وسايل توليد و مزد) تعيين ميشود. اگر واقعاً چنين بود، سرمايه دار فقط ميتوانست خرچ توليد را دوباره به دست بياورد، پس چگونه ميتوانست ثروتمند شود؟ چطور ميتوانست كارگران را استثمار كند؟ بهمين جهت است كه اقتصاد دانان مبتذل بورژوازي كه ميگويند مخارج توليد، ارزش را تعيين ميكند ادعا ميكند كه سود سرمايه دار نوعي دستمزد بالا براي جبران فدا كاري هاي وي و جبران خسارت هاي ناشي از

خطراتی که بجان میخرد... و غیره میباشد. اینجاست که چهره دلگه و ار مدافعین بورژوازی آشکار میشود.

تئوری دیگری هم وجود دارد که در نزد اقتصاد دانان عامی بورژوازی قدر و قیمت دارد؛ این تئوری، تئوری "ارزش- سودمندی" است. بر اساس این تئوری، ارزش کالا بر حسب سودمندی آن فرق میکند. اما این "سودمندی" چیست؟ در واقع این چیزی نیست بجز ارزش مصرف کالا. ما قبلاً گفتیم که کالا ها از نظر ارزش مصرف خود دارای ماهیت گوناگون اند و با یکدیگر قابل مقایسه نیستند. اینکه بگوئیم ارزش مصرف يك کالا ارزش آنرا تعیین میکند، هیچ چیزی را بیان نمیکند. طرفداران این تئوری ارزش- سودمندی در مقابل این سوال جوابی ندارند. چرا ارزش مصرف چیز هائی مثل هوا، اشعه خورشید که برای حیات انسان از هر چیز واجب تر اند، هیچ ارزشی ندارد و بعنوان کالا خرید و فروش نمیشود؟

همچنین يك تئوری دیگر هم بنام تئوری ارزش بر حسب عرضه و تقاضا در نزد اقتصاددانان پیش پا افتاده بورژوازی، رواج دارد. این تئوری ارزش عینی درونی کالا را نفی و چنین وانمود میکند که ارزش کالا توسط رابطه عرضه و تقاضا روی کالا، تعیین میگردد. وقتی عرضه يك کالای بخصوص از تقاضائی که برایش وجود دارد بیشتر میشود، تعداد کالا هائیکه با وي قابل معاوضه هستند کاهش میابد و ارزش آن کم میشود؛ وقتی تقاضا از عرضه بیشتر میشود، تعداد کالا هائیکه با وي قابل معاوضه اند افزایش می یابد و ارزش آن بالا میرود. این تئوری ارزش بر حسب عرضه و تقاضا نیز بهیچ وجه بنیاد درستی ندارد و طرفداران آن از جوابگویی به این استدلال عاجز اند؛ وقتی عرضه و تقاضا با هم متعادل میشوند، چه چیزی ارزش را تعیین میکند؟ وقتی رابطه بین عرضه و تقاضا برای کالا های گوناگون دستخوش تغییر میشود، چگونه است که بعضی کالا ها همیشه از بعضی دیگر گرانتر اند؟

اقتصاددانان بورژوازی بشدت این تئوری ارزش- کار را رد میکنند، ولی واقعیت را نمیتوان نفی کرد. تئوری مارکسیستی ارزش- کار امتحان خود را در مبارزه بر علیه همه کش و قوس های تئوریهای ضد علمی بورژوائی داده است. فقط این تئوری است که صحیح است.

پول محصول ضروري تكامل مبادله كالائي است

پول كالائي ويژه اي است كه نقش معادل عمومي را بازي ميكند.

وقتي از کالا حرف ميزنيم، فوراً به پول فكر ميكنيم، زيرا كه در زندگي روزمره، ارزش کالا ها توسط پول نشان داده ميشود؛ کالا ها با پول خريداري ميشوند. اما ارزش کالا در همه دوره ها با پول نشان داده نشده است. بلكه پول محصول تكامل توليد و مبادله كالائي است.

مبادله کالا در آغاز بشکل مبادله پاياپاي کالا بوده است. قبایل چوپان چادر نشين و قبایل کشاورز، مازاد توليدات خود را در ميان خود مبادله ميكردند؛ مثلاً آنها گوسفند را با برنج معاوضه ميكردند. درين دوره، مبادله كالائي هنوز بسيار به ندرت و فقط بين گروههاي اشتراكي كالائي، صورت ميگرفت.

درين نوع مبادله، ارزش يك کالا بطور تصادفي توسط كالائي ديگر تعيين ميشود. باين ترتيب مثلاً 2 گوسفند = يك كيسه برنج، ارزش گوسفند در خود گوسفند نيست، بلكه ارزش آن در مبادله با برنج است كه نشان داده ميشود.

درين معادله كالائيكه در سمت راست علامت مساوي قرار دارد، داراي نقش بخصوص است، او نقش "معادل" را بازي ميكند. اين کالا بيك آينه شبيهه است كه ميتوان در آن ارزش آن كالائي ديگر راديد.

با توسعه نيرو هاي توليدي و تقسيم اجتماعي كار، مبادله كالائي توسعه يافت. انواع مختلف کالا هاي مبادلاتي بيش از پيش زياد شد. يك کالا در اين حال ميتوانست با تعداد زيادي كالائي ديگر مبادله شود و ارزش آن روي هر يك از آنها منعكس مي گرديد. به همراه توسعه مبادله كالائي، نارسائي مبادله پاياپاي بيش از پيش آشكار شد، در مبادله پاياپاي طرفين معامله بايد حتماً به كالائي كه طرف مقابل به آنها عرضه ميكند احتياج داشته باشند و در غير اينصورت، مبادله نميتوانست صورت گيرد. مثلاً كسيكه يك گوسفند دارد، ميخواهد آنرا با غلات معاوضه كند، در حاليكه آنكس كه داراي غلات است به گوسفند احتياجي ندارد، بلكه يك بيل ميخواهد. از طرفي آنكس كه بيل دارد، نه گوسفند ميخواهد و نه غلات، بلكه به پارچه احتياج دارد، اگر آنكس كه پارچه دارد، درست به يك گوسفند احتياج داشته باشد درينصورت فروشنده گوسفند مي بايد آنرا با پارچه عوض كند، سپس اين

پارچه را با بیل عوض کند و در پایان بیل را با غله ای که از آغاز خواهانش بود معاوضه کند. این همه پیچ و خم برای انجام يك معاوضه دلخواه!

اگر صاحب پارچه گوسفند را نخواهد صاحب گوسفند به آنچه که میخواهد نمیرسد. این وضع دیگر وضع مناسبی به نظر نمی رسد. در حالیکه تولید کالایی توسعه می یافت، مشکلات حاصله از مبادله پایاپای بیش از پیش به چشم میخورد.

انسانها کم کم آگاه شدند که برای آنکه ساده تر به هدف خود برسند، کافیسیت دو معاوضه پایاپای انجام دهند. چیزیکه شخص در اختیار دارد، در درجه اول با يك کالا (مثلاً يك گوسفند) که عموماً مورد احتیاج همگان است، معاوضه میشود، سپس در مرحله بعدی، این کالا دوباره با چیزیکه شخص از آغاز میل به داشتن آن داشت، معاوضه میگردد. به این ترتیب است که در طی يك روند کند تکامل مبادلات کالایی، بعضی کالاها مثلاً گوسفند، کم کم از دیگر کالاها متمایز شدند و شروع به ایفای نقشی کردند که دیگر کالاها قادر به ایفای آن نبودند. هر کالایی در درجه اول با گوسفند معاوضه می شد و سپس این گوسفند میتوانست در مقابل هر کالایی دیگری مبادله شود. درین دوره ارزش هر کالایی به وسیله گوسفند بیان میشد. پس گوسفند در مبادله کالایی به شکل "معادل عمومی" ظاهر می شد. در تمام طول این دوره، معادل عمومی، برای همه مردم يك چیز نبود بلکه چیز های مختلفی مثل: گوسفند، صدف، توپ پارچه ابریشمی، فلزات و غیره این نقش را بازی میکردند. اما بالاخره روی فلزات قیمتی مثل طلا و یا نقره ثابت گردید. دلیل اینکار اینستکه مقدار کمی ازین فلزات، ارزش زیاد دارد، فساد ناپذیر اند و به سادگی قابل شمارش اند، به آسانی چکش خوار و شکل پذیر اند و در نتیجه برای ایفاء نقش معادل عمومی مناسب ترین چیز محسوب می شوند. این معادل عمومی، بشکل طلا و نقره، بصورت پول رایج مورد استفاده قرار گرفت. طلا و نقره هم بطور طبیعی، پول نیستند، بلکه تحت روابط تولیدی کاملاً معینی به پول تبدیل میشوند.

ما با بررسی ریشه پول میتوانیم به ماهیت آن پی ببریم. پول يك کالای ویژه است که چون بصورت يك معادل عمومی در آمده است از دیگر کالاها متمایز شده است.

پنج نقش پول، به تدریج بوجود آمدند.

ماهیت پول در نقشی که ایفاء میکند، آشکار میشود. پول دارای پنج نقش است که بتدریج با توسعه مبادله کالایی بوجود میاید. این نقشها عبارتند از:

سنجش ارزش، وسیله گردش، وسیله انباشت ثروت، وسیله پرداخت و پول بین المللی. سنجش ارزش و وسیله گردش، نقشهای بنیادی پول هستند که همزمان با ظهور خود آن، پدیدار شدند.

اولین نقش پول **سنجش ارزش** است. همانطور که متر، طول اشیاء را می سنجد، پول معیاری است که بکار سنجش ارزش کالا ها میاید. این پول، این ارزش سنج، میتواند فقط يك معنی تجربی باشد. یعنی وقتی انسانها از پول برای سنجش ارزش کالا ها استفاده میکنند، ابدأ احتیاج به لمس و در دست داشتن پول نقد ندارند. مثلاً روی میزی که 1000 ریال میارزد اصلاً لازم نیست آن 1000 ریال را بگذارند، فقط کافیست که روی میز تیکتی که روی آن نوشته باشد 1000 ریال چسبانده شود. زمانیکه ارزش کالا به وسیله پول بیان میشود، این ارزش همان قیمت کالاست. قیمت نمایش پولی ارزش است. قیمت کالا ها، توسط دو عامل تعیین میشود. یکی ارزش خود کالا، دیگری ارزش پول (طلا، نقره). قیمت کالا ها متناسب با ارزش آن است و با ارزش پول نسبت عکس دارد. مثالی را در نظر بگیریم: ارزش يك گاو به اندازه 500 ساعت کار اجتماعی است، ارزش 50 گرام طلا هم 500 ساعت کار اجتماعی است. پس قیمت يك گاو 50 گرام طلاست. فرض کنیم که راندمان کار جوینده طلا دو برابر شود، ارزش 50 گرام طلا به 250 ساعت کار اجتماعی تنزیل میابد: درین صورت هر چند که ارزش گاو ابدأ عوض نشده است و همان 500 ساعت کار است، قیمت گاو به 100 گرام طلا خواهد رسید.

دومین نقش پول، **وسیله گردش** بودن است، پول در گردش کالا نقش واسطه را بازی میکند. گردش کالا را در حالیکه پول نقش واسطه را در آن بازی میکند، مبادله کالا میگویند. قبل از ظهور پول مبادله مستقیم – اگر بخواهیم آنرا با فرمولی نشان دهیم – چنین بوده است: M-M (M یعنی کالا). پس از ظهور پول همه کالا ها بواسطه پول مبادله میشوند، طبق فرمول: M-A-M (پول = A). این نقش واسطه ای در گردش کالا همان نقش پول است که بر طبق آن "وسیله گردش" نامیده میشود.

در آغاز، این پول به عنوان وسیله گردش، به شکل قطعات طلا و نقره با اندازه و وزن متفاوت بود؛ بعد ها به تدریج سکه های ضرب شده جایگزین آنها شد. این سکه ها قطعات فلزی بودند که شکل، رنگ و وزن آنها توسط دولت تضمین شده بود. هر کشور پول مخصوص خود را دارد. در چین پس از سلسله شانگ (قرن یازدهم قبل از میلاد مسیح) سکه های مسی رایج شدند. شکل این اولین پول، شبیه وسایل کشاورزی بود. تحت رژیم چو

(قرن یازدهم تا سوم قبل از میلاد مسیح) نیز سکه ها گرد یا چاقو شکل وجود داشت. در زمان امپراطوری گوانگ چو (1908 - 1875) از سلسله کیانگ شروع به ضرب سکه های نقره ای کردند، هر سکه عبارت بود از 36 گرام نقره.

سکه های پول کم کم در طی گردش خود فرسوده شده، بخشی از ارزش خود را از دست می دهند و علیرغم این کمبود ارزشی در مقایسه با سکه های نو، همچنان مانند سکه ای با ارزش عادی مورد استفاده قرار میگیرد. این سکه ها، بعنوان وسیله گردش فقط از بین دستهای ما میگذرند و ما آنها را مدت بسیار کوتاهی نگه میداریم. انسانها کالا ها را با سکه های پول معاوضه میکنند زیرا این سکه ها، به آنها اجازه بدست آوردن آنچه را که مورد نیازشان است میدهد. صاحب کالا در درجه اول به این نکته توجه میکند که پول يك وسیله گردش میباشد، و نه اینکه آیا تمام ارزش خود را دارد یا نه. این دقیقاً به آنجهت است که حتی پولی که مثلاً در اثر سایش مقدار فلز آن از میزان رایج کمتر باشد میتواند به عنوان وسیله گردش مورد استفاده قرار گیرد؛ و حتی پول کاغذی که ارزشی کاملاً قراردادی و صوری دارد نیز میتواند جای آنرا بگیرد.

در گردش کالا ها، پول کاغذی به جای پول فلزی کار میکند. به همین دلیل مقدار نوت بانک موجود در جریان باید باندازه مقدار پول فلزی لازم برای گردش باشد. مارکس چنین گوشزد میکند: "صدور پول کاغذی، باید به نسبت مقدار طلا (یا نقره) ای باشد که سمبل آن محسوب میشود."³

اگر صدور نوت بانک باندازه مقدار پول فلزی لازم برای گردش کالا باشد، قدرت خرید پول کاغذی مساوی به قدرت خرید پول فلزی میباشد؛ اگر صدور نوت بانک از مقدار پول لازم برای گردش کالا بیشتر باشد، کل نوت بانکهای که به این طریق انتشار یافته، فقط میتواند بجای مقدار پول لازم برای گردش، مصرف گردد؛ بدین جهت مقدار پول فلزی که يك نوت بانک نماینده آن است کاهش میابد و پول کاغذی ارزش خود را از دست میدهد و قیمتها بالا میرود. مثالی در نظر بگیریم: برای يك دوره معین، مقدار پول لازم برای گردش کالا 1000 میلیون ریال است ولی مقدار نوت بانک های صادر شده به 2000 میلیون ریال میرسد. در چنین حالتی ارزش پول کاغذی به نصف تقلیل میابد.

قدرت خرید يك نوت بانک 100 ریالی مساوی به 50 ریال پول فلزی میشود. علت این تقلیل ارزش پول کاغذی به خاطر زیادی نوت بانکهای صادر شده به نسبت مقدار پول فلزی لازم برای گردش است، این پدیده تورم نام دارد. در جامعه سرمایه داری تورم شیوه ای است که

دولت بورژوازی اغلب برای غارت خلق زحمتکش، از آن استفاده میکند. اثر تورم پائین آمدن ارزش پول کاغذی و بالا رفتن قیمتتها است. اما از دید دستمزد کارگران بسیار کندتر از افزایش قیمتتها است. در نتیجه دستمزد واقعی پائین میاید و همچنین سطح زندگی و بموازات آن، درآمد حاصله از استثمار بورژوازی بطرز اعجاب انگیزی بالا میرود. در چین، در عهد گومین دان (حزب ناسیونالیست)، صدور نوت بانک های کاذب که به مقادیر وحشتناکی میرسد، سبب ایجاد يك تورم اسفناك و صعود برق آساي قیمتتها میشد. محاسبه زیر برای نوت بانکی که قدرت خریدی برابر 100 ین دارد به عمل آمده است. در 1937، این نوت بانک، میتوانست 2 گاو را خریداری کند. در 1941، يك خوک، در 1947، يك سوم يك قوطی گوگرد، در 1948 این نوت بانک 100 ینی حتی قادر به خرید يك سوم يك قوطی گوگرد هم نبود.

سومین نقش پول آنست که بعنوان وسیله انباشت ثروت بکار رود. تکامل روابط پولی و کالایی به پول اجازه میدهد تا به بیان مادی ثروت اجتماعی تبدیل گردد. زمانیکه اقتصاد طبیعی هنوز فایق بود، انباشت ثروت به صورت جنسی بود، مثل ذخیره کردن غلات، نخ، ابریشم... و غیره.

از آنجا که پول اجازه خرید هرگونه کالا را میدهد، انباشت ثروت از زمان تکامل روابط کالایی و پولی، بیش از پیش بشکل ذخیره پول در آمده (طلا و نقره). پولیکه اینچنین از گردش کالا خارج شد، توسط مالک خود ذخیره میشود و بصورت پول گنجینه در می آید. این نقش دیگری از پول است.

چهارمین نقش پول آنستکه، وسیله پرداخت، بشمار میرود. تکامل تولید و مبادله کالایی باین ترتیب بتدریج تکامل اعتبار را باعث شد. وقتی زمان بازپرداخت اعتبار فرا رسید، مبلغ بدهی مورد نظر باید توسط پول پرداخت شود. ولی مبادله کالا مدتها قبل از این لحظه انجام گرفته است. پس پول درین مورد، وسیله گردش نیست؛ بلکه وسیله پرداخت است. این پولی که وسیله پرداخت بشمار میرفت، در ابتدا فقط برای ادای قرض بین تولیدکنندگان کالا ها بکار می آمد، پس از آن، این پول، بیش از پیش از دایره گردش کالا، خارج و مثلاً برای پرداخت دیون ارضی، منفعت پول و مالیات مورد استفاده قرار گرفت. پنجمین نقش پول آنستکه، بصورت پول بین المللی در می آید، بتدریج که مبادله کالا در خارج از مرزها اشاعه یافت. شاهد پیدایش بازرگانی بین المللی هستیم، پس پول نقش تازه ای را بعنوان پول بین المللی به عهده گرفت.

در بازار جهاني، طلا در وهله اول يك وسيله عمومي پرداخت است كه بكار متعادل ساختن موازنه بازرگاني بين ملتها مي آيد. اينست نقش اصلي پول بين المللي، ثانياً، طلا، بطور كلي يك وسيله تصفيه حساب در بازار جهاني بشمار ميرود كه اجازه به دست آوردن هرگونه كالائي را ميدهد. ثالثاً اين بيان ثروت اجتماعي است كه از كشوري به كشور ديگر منتقل ميشود. بدین ترتیب وقتی انتقال طلا به يك کشور صورت میگیرد، خواه به دلیل پرداخت ديون جنگي باشد، يا صدور سرمايه يا هر دليل ديگري، درین حال طلا بيان ثروت اجتماعي محسوب ميشود.

این پنج نقش پول که هم اکنون آنها را بررسی نمودیم، به یکدیگر مرتبط اند؛ آنها نمود های مختلف ماهیت پول و نشان دهند نقش معادل عمومی آن در تمام زمینه ها، در طی تکامل گردش کالا میباشد.

قانون ارزش، قانون اقتصادي توليد كالائي است

ضرورت عيني قانون ارزش، مبادله با ارزش برابر است.

قانون ارزش، قانون اقتصادي توليد كالائي است. محتوي اساسي اين قانون عبارت از اينست كه: ارزش کالا توسط زمان كار اجتماعاً لازم تعيين ميشود؛ کالا ها بر حسب ارزش خويش مبادله ميشوند و اين موضوع يك مبادله با ارزش معادل را تقاضا ميكند. تا زمانیکه اقتصاد كالائي وجود دارد، قانون ارزش اجباراً نقش مهم خود را در آن ايفا ميكند، مارکس ميگويد: "در روابط مبادله اي اتفاقي و همواره متغير محصولات، زمان كار اجتماعاً لازم مانند يك قانون طبيعي تنظيم کننده اي، ماهرانه خود را تحميل ميكند، همچنانکه قانون ثقل، زمانیکه خانه بر سر کسي خراب ميشود خود را نشان ميدهد."⁴

با آنکه تاثیر عرضه و تقاضا توسط يك تغيير دائمي تناسب در مبادله كالائي جلوه گر ميشود. با آنکه زمان كار اجتماعاً لازم (ارزش) كه در دو کالا مبادله شده بين دو نفر نمیتواند مطلقاً معادل باشد، با وجود اين اگر به اين مسئله به شكل دراز مدت توجه كنيم، تبادل كالايي لزوماً يك مبادله با ارزش معادل است. ارزش دو كالايي مبادله شده بايد يكسان باشد.

چرا جهت عینی تبادل کالائی، مبادله ای با ارزش لزوماً معادل است؟ بدین دلیل که تولید کنندگان کالا توجه بسیاری به مقدار کالائیکه میتوانند با کالای خود مبادله کنند مبذول میدارند. تاثیر عرضه و تقاضا به صورت یک تغییر دائمی نسبتها در مبادله، جلوه گری میکند. بنابر این، تولید کنندگان سعی میکنند، هر قدر که ممکنست تولید کالا های سود آور را زیاد کنند و از تولید محصولاتیکه سود آوری زیادی ندارد کم کنند. در نتیجه تولید کالا های سود آور زیاد شده و عرضه آنها از تقاضائی که برایشان وجود دارد افزونتر میگردد، پس ارزش مبادله آنها پایین میاید. تولید کالا هائیکه سود آوری کم دارند، کاهش میابد و عرضه آنها نسبت به تقاضائیکه برایشان وجود دارد کمتر میشود و ارزش مبادله ائی آنها بالا میرود. این دو نوع کالا، دائماً در بازار جایگزین یکدیگر میشوند. نوع اول سود آور بودن خود را از دست میدهد و نوع دوم به عکس، سود آور میشود. این تغییرات دائمی در مبادله کالایی، به درستی نشان میدهد که مبادله ارزش معادل یک قانون عینی و مستقل از خواست انسانهاست.

مبادلات کالائی همیشه پول را بصورت واسطه در خود ندارد؛ از زمان پیدایش پول، قیمت، بیان ارزش است. قانون ارزش، مبادله با ارزش معادل را ایجاب میکند. یعنی **مطابقت میان قیمت و ارزش**. بدیهی است که وقتی از مطابقت بین قیمت و ارزش صحبت میکنیم منظور همان جهت عینی است. در یک اقتصاد کالایی که پایه آن مالکیت خصوصی است، خصوصیات کور تولید و ناهماهنگی های دائمی بین عرضه و تقاضا کالا در بازار، سبب بالا و پائین رفتن قیمت میشود. علیرغم این بالا و پائین رفتن قیمتها که بسته به تغییر در عرضه و تقاضاست، قیمت ها همواره کمابیش بر گرد محور ارزش چرخ میزند.

قانون ارزش، در خلال رقابت در بازار، سه نقش ایفا میکند.

قانون ارزش، اساساً بر روی تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی سه تاثیر بر جای می نهد. این تاثیرات توسط نیرو های خود بخودی رقابت در بازار، اعمال میشوند.

قانون ارزش، در درجه اول **تنظیم کننده** تولید است: این قانون بطور خود بخودی تقسیم وسایل تولید و کار اجتماعی بین بخشهای مختلف تولیدی را تنظیم میکند. تولید کالایی که مبتنی بر مالکیت خصوصی است در حین رقابت و هرج و مرج انجام میشود. هیچ کس نمیداند که جامعه به چه چیزی احتیاج دارد و چقدر احتیاج دارد. با وجود این، ادامه تولید اجتماعی پاره نظم و مقررات و یک ترتیب کلی را ایجاب میکند. این ترتیب کلی بکمک مقررات قانون ارزش و در اثر تاثیر خود بخودی تغییر قیمت ها در بازار تحقق میابد.

اگر عرضه يك کالا به اندازه كافي نباشد، قيمت آن از ارزش اصلي اش بيشتر خواهد شد. همچنين توليد آن وسيعتر ميگردد. اگر بعكس، قيمت يك کالا از ارزش آن كمتر بشود، توليد آن كم خواهد شد. بدینترتیب است که قانون ارزش فعالیتهای تولیدی را با تنظیم نیروی کار و وسایل تولیدش در بخشهای مختلف رهبری میکند.

اگر چه این تنظیم تولید اجتماعی توسط قانون ارزش، به اقتصاد کالایی مبتنی بر سیستم مالکیت خصوصی، اجازه برقراری نوعی نظم و ترتیب را میدهد، اما باید توجه داشته باشیم که این نظم و ترتیب در يك وضع کلاً پر هرج و مرج برقرار شده و توسط رقابتهای کورکورانه بدون وقفه، بر هم میخورد.

بمحض بر هم خوردن یکنوع ترتیب، ترتیب دیگری خود بخود برقرار میشود، ولی برقراری تعادل به قیمت ضایع شدن و صرف مقدار متناهی کار اجتماعی امکان پذیر است. مارکس میگوید: "مجموع حرکت این بی نظمی است که همان نظم آنرا میسازد"⁵

ثانیاً، قانون ارزش سبب پیشرفت تکنیک در تولید و بالا رفتن بار آوری کار میگردد. بار آوری کار توسط محصول ساخته شده در يك واحد زمان ثابت، معین میشود. فرمول آن باین ترتیب خواهد بود:

$$\text{تعداد محصولات} \\ \text{بار آوری کار} = \frac{\text{بار آوری کار}}{\text{زمان کار}}$$

تفاوتهای بار آوری به علل گوناگونی بستگی دارد، که اهم آنها عبارتند از: مهارت تکامل علم و تکنیک و کاربرد آنها در تولید، درجه تقسیم کار و همکاری.

با توجه به تأثیرات عینی قانون ارزش، کالاها بر حسب قیمت تعیین شده با توجه به کار اجتماعاً لازم صرف شده برای تولید شان، فروخته میشوند. تولید کننده ای که از تکنیک پیشرفته و بار آوری بیشتر برخوردار باشد به همان اندازه که زمان کار انفرادی وی از زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید يك کالا كمتر باشد، فایده بیشتری خواهد برد، این مسئله، تولید کننده را به اندیشیدن در باره پیشرفت تکنیک و بالا بردن بار آوری کار تشویق میکند. با وجود این در سیستم مالکیت خصوصی اگر تولید کننده گان تکنیک های تولیدی را بهبود بخشند، هدفی جز جستجوی سود بیشتر، ندارند. تولید کنندگانی که به تکنیک مدرن

دست یافته اند، لزوماً سعی در مخفی نگه داشتن رمز تکنیکی خود دارند. در چنین حالتی، راه تکامل نیرو های تولیدی مسدود میشود.

ثالثاً، قانون ارزش، لزوم دو قطبی شدن تولید کنندگان، کالا را دربر دارد. این امر از آنجا ناشی میشود که شرایط و وضعیت تولید برای همه تولید کنندگان یکسان نیست همچنانکه زمان کار انفرادی مصرف شده برای تولید يك کالای معین بطور قابل ملاحظه ای تفاوت میکند. با وجود این قانون ارزش، ایجاب میکند که کالا ها بر حسب زمان کار اجتماعاً لازم خود، با ارزش مشخص فروخته شوند. همچنین تولید کنندگانی که از وضع تولید خوبی برخوردار اند زمان کار شخصی آنها نسبت به زمان کار اجتماعاً لازم کمتر است، از رقابت سر بلند بیرون می آیند، سود آنها سرشار تر و تکامل تولید شان سریع تر است، به عکس، آنهایی که وضع تولید بدی دارند و نیز در نتیجه، زمان کار شخصی آنها بیشتر از زمان کار اجتماعاً لازم میباشد، درین رقابت خواهند باخت. توسعه این جدائی میان دو نوع تولید کننده نیز، اجتناب ناپذیر است.

فتیشسم کالا چیست؟

فتیشسم در اصل يك باور و عقیده انسانی نسبت به نیرو های مرموز يك شي میباشد. این يك مذهب است که بر پرستیدن و محترم شمردن این شي مبتنی است. در زمانیکه سطح نیرو های تولیدی بسیار پائین بود، ظرفیت انسانی برای مسلط شدن بر طبیعت بی اندازه ضعیف بود. انسان که در این حال خود را در برابر نیرو های طبیعت ناتوان میافت، سعی در آرام نگه داشتن آنها میکرد. او تصور میکرد که این نیرو های جهان طبیعت مثل رعد، برق، آب و آتش، توسط ارواح هدایت میشوند، پس به پای آنها به سجده در می افتاد.

در اقتصادی که بر مالکیت خصوصی بنیان نهاده شده است، ولی بزودی همین کالا بالاتر از خود انسان و حاکم بر سرنوشت وی گردید. مارکس این پدیده را فتیشسم کالا نامید. این فتیشسم کالا، چگونه پدیدار شد؟

در تولید کالائی که مبتنی بر مالکیت خصوصی میباشد، روابط تولیدی بین انسانها، خود را مثل روابط میان اشیاء ظاهر میسازند و بنظر میرسد که کالا بجای انسان نشسته است، بر وی مسلط است. سرنوشت تولید کننده به طرز تفکیک ناپذیر به سرنوشت کالا وابسته است. سرنوشت او کاملاً به فروش کالا هایش و قیمت حاصله از آن بستگی دارد. اگر کالاهایش فروش رود و بیش از آن، اگر کالا به قیمت خوبی فروش رود، تولید کننده روز های

خوشي در پيش خواهد داشت. اگر کالا فروش نرود و يا به قيمت پائين بفروش برسد، توليد كننده مشكلات فراواني در پيش خواهد داشت. او نميتواند از پيش بدارد كه آيا كسي خواهان كالاهاي او هست يا نه؟، و آيا ميتواند آنها را به قيمت نيكو روانه بازار كند؟ قيمت كالا ها، فقط توسط توليد كننده تثبيت نميشود، اين قيمت دستخوش تغييرات فراوان به مناسبت قانون ارزش در بازار است. اين وضع باعث ميشود كه توليد كننده حس كند كه مسلط بر سرنوشت خود نيست و وابسته پيش آمد هاي بازار مي باشد.

وقتي پول، اين معادل عمومي همه كالا ها، پديد آمد، انسان طبيعت خویش را به سخره گرفت: او تصور كرد كه پول قدرت بخصوصي براي تغيير سرنوشت او دارد به همين دليل است كه فتيشسم كالا به نحو اجتناب ناپذيري به فتيشسم پول مي انجامد.

ماركس نخستين كسي بود كه به راز فتيشسم كالا پي برد. آنجا كه اقتصاد بورژوايي فقط رابطه بين اشياء را ميديد. تئوري ماركسيستي روابط پولي و كالائي، روابط موجود بين انسانها، روابط اجتماعي را كه انسانها مي پروراند و در پوشش ظاهري اشياء پنهانند، بر ما آشكار ميكند.

تئوري ماركسيستي بطرزي انكار ناپذير، نشان ميدهد كه روابط پولي و كالائي، جاوداني نيستند و پديده هاي تاريخي اند. نظام اقتصادي سرمايه داري، كه كالا شكل سلولي آن محسوب ميشود نيز جاوداني نيست. آنچه در اوضاع تاريخي ويژه اي به وجود مي آيد، بايد با دگرگون شدن اين اوضاع تاريخي از ميان برود. اين است يك قانون عيني مستقل از اراده انسان.

كتابهائي اصلي براي مطالعه:

ماركس: "سرمايه" كتاب اول، بخش اول تا سوم

انگلس: "آنتي ديورينگ" بخش دوم، فصل 5.

لنين: "كارل ماركس" (تئوري اقتصادي ماركس)

موضوعات براي تفكر:

- 1- چرا ميگويند كه روابط كالائي همه تضاد هاي سرمايه داري را در بطن خود دارد؟
- 2- محتوي اصلي و معني تنوري ماركسيستي ارزش- كار چيست؟
- 3- قانون ارزش در اقتصاد كالائي كه بر اساس مالكييت خصوصي قرار دارد چه نقشي بازي ميكند؟

يادداشت ها

- 1- مائوتسه دون، "سبك كار حزبي را اصلاح كنيم" جلد 3 ، صفحه 26
- 2- ماركس، كتاب "سرمايه" انتشارات سوسيال- كتاب اول، جلد اول، صفحه 55
- 3- ماركس: "سرمايه" انتشارات سوسيال- جلد اول: صفحه 133.
- 4- ماركس: "كار مزد بگيري و سرمايه" انتشارات پكن، صفحه 25

فصل چهارم

سرمایه داران

چگونه کارگران را تحت ستم قرارداداده و

استثمار مي کنند

سرمایه و ارزش اضافي

راز استثمار کارگران بوسیله سرمایه داران

مسئله تولید ارزش اضافي : نیروي کار به کالا تبدیل میشود.

کارگران قدیمی متعلق به جامعه کهن چین همگی داراي يك تاريخ خانوادگی هستند که با عرق و خون نوشته شده است. آنها بخاطر مي آورند که در جامعه کهن، کارگران " مثل خوک تغذیه شده و يك زندگي سگي را دنبال میکردند." ، " حتي از خاک هم بي ارزش تر بودند و تا هنگام پيري در رنج و مشقت به سر میبردند." آنها از لحاظ سياسي تحت ستم بوده و هیچ تضميني در زندگي نداشته و هستي آنها بیش از پیش دشوار میشود: چرا؟ و این سرمایه داران که هیچ وقت کارنمي کردند ، که از قبل کارگران فربه مي شدند و يك زندگي فاسد و تن پرورانه را میگذراندند، شاهد افزایش مدام ثروت خویش بودند.

چرا و به چه دليل؟ تئوري سرمايه و ارزش اضافي مارکس براي نخستين بار اين راز را آشکار کرده و بطور علمي به اين سوال پاسخ داد.

تئوري سرمايه و ارزش اضافي مارکس چگونه راز استثمارکارگران بوسيله سرمايه داران را کشف کرد؟ ما بايد نخست از يك کالاي ويژه که نيروي کار نام دارد صحبت کنيم.

نيروي کار عبارت است از ظرفيت کار انسان، يعني ترکيب کار جسماني و فکري وي. در هر جامعه، نيروي کار عامل اساسي توليد است اما در سيستم سرمايه داري است که نيروي کار به کالا تبديل ميشود. براي اين تبديل دو شرط وجود دارد:

1- کارگر يك انسان آزاد است، يعني وي قادر است نيروي کار خود را به عنوان کالا به

فروش برساند بدون اينکه هيچ مانعي يا محدوديتي وجود داشته باشد؛

2- کارگر آزاد و فاقد هرگونه مالکيت است، و فاقد هرگونه وسايل توليد و وسايل معاش: وي

براي زيستن فقط ميتواند بر روي فروش نيروي کار خود حساب کند. اين دو شرط در

روند تاريخي زوال جامعه فئودالي، دو قطبي شدن تدريجي توليد کنندگان کوچک کالا و

انباشت اوليه سرمايه بوجود آمده اند. سرمايه داران کارگران را استخدام ميکنند، يعني

نيروي کار آنها را خريداري کرده و آنها را به بردگان مزد بگير خود تبديل کرده اند.

از آنجا که نيروي کار به کالا تبديل شده است، مثلي هرکالاي ديگري داراي يك ارزش ويک ارزش

مصرفي است. ارزش نيروي کار، مثل ارزش هرکالاي ديگر، بوسيله زمان کار اجتماعا لازم

براي توليد و بازتوليد اين کالا تعيين ميشود. اگر سرمايه دار بخواهد که کارگر کار کند، بايد ظرفيت

کار کارگر را حفظ و نگهداري کند؛ و اگر بخواهد ظرفيت کار کارگر را حفظ کند اين کارگر بايد غذا

بخورد، لباس بپوشد و مسکن داشته باشد؛ وي بايد داراي وسايل معيشت باشد به همين دليل ارزش

نيروي کار در وهله اول در برگرينده ارزش وسايل معيشت ضروري براي زندگي کارگر است،

در عين حال کارگر پير شده و ميميرد و اگر سرمايه دار بخواهد سيستم استثماری خود را حفظ کند،

بايد جاي آنرا به وسيله کارگران جديد پر کند به همين دليل است که ارزش نيروي کار بايد ارزش

وسايل معاش لازم براي تولد و آموزش کودکان کارگر را در برداشته باشد.

سرمایه داران برای استنمار هرچه بیشتر کارگران ، از آنها میخواهند که دريك تكنيك خاص تسلط پیدا کنند؛ و اگر کارگران بخواهند بريك تكنيك مسلط شوند باید برای اینکار يك دوره آموزش ببینند. به این ترتیب ، ناچاریم که در ارزش نيروي کار هزینه هاي مربوط به این آموزش را ، که نسبت آن اندک است ، نیز منظور نماییم. عموماً گفته میشود که زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید نيروي کار ، زمان کار اجتماعاً لازم وسایل معیشت است. که ما قبلاً از آنها سخن گفتیم؛ و یا اینکه ارزش نيروي کار ارزش وسایل معاش لازم برای تضمین وجود کارگر و فرزندانش او میباشد.

در مورد ارزش مصرف نيروي کار ، این ارزش مصرف از ارزش سایر کالاها متفاوت است. نيروي کار يك کالاي ویژه است و ارزش مصرف آن داراي يك خصلت ویژه است. سایر کالاها ، مثل غلات ، لباس وغيره نمیتوانند بوسیله مصرف ارزش خود ، ارزش جدیدی ایجاد کنند. اما مصرف این کالاهای ویژه که نيروي کار باشد يعني زمانیکه در طی آن کارگر کار میکند میتواند ارزش ایجاد کند: این ارزش میتواند بالاتر از ارزش خود نيروي کار باشد. "این همان تفاوت در ارزش است که سرمایه دار هنگام خرید نيروي کار در نظر داشته است." ¹ به این تفاوت ارزش اضافی میگوییم. ارزش اضافی استخراج شده بوسیله سرمایه دار از استنمار کارگر ناشی میشود.

ارزش اضافی چگونه ایجاد میشود؟ اکنون به طور مشخص روند تولید ارزش اضافی را مورد بررسی قرار میدهم. پس از خرید نيروي کار کارگر ، سرمایه دار ، او را مجبور میکند در کارخانه اش کار کرده و برای او کالا تولید نماید.

تولید سرمایه داری ، داراي خصلت دوگانه است : روند کار و روند افزایش ارزش.

روند کار روندي است که در آن انسان به کمک فعالیت مناسب با هدف خود و يك روش کار معین موضوع کار را تغییر میدهد. تا نیازهای همنوعان خود را برآورده سازد. سرمایه داران مالک وسایل تولید بوده ، کارگران تحت فرمان سرمایه دار کار کرده و ثمره کار به سرمایه داران تعلق میگیرد: همه این خصلت مشخصه روند کار سرمایه داری را تشکیل میدهد، در روند کار سرمایه داری ، ارزش هاي مصرف برای برآوردن نیازهای اجتماعي ایجاد میشود اما این به هیچ وجه هدف تولید سرمایه داری نیست. اگر سرمایه داران کارگران را مجبور به تولید این یا آن ارزش مصرف می نمایند، فقط به این دلیل است که ارزش مصرف تکیه گاه مادي ارزش را تشکیل میدهد. اگر آنها يك

ارزش مصرف معین را فراهم ننمایند، هیچ کس کالایی را طلب نکرده و ارزش ایجاد شده (از جمله ارزش اضافی) تحقق نخواهد یافت.

روند تولید سرمایه داری در عین حال روند افزایش ارزش است. کارگر وقتیکه به وسیله

کارش یک ارزش مصرف را تولید میکند یک ارزش تازه را نیز ایجاد می نماید. ارزشی که به تازگی توسط کارگر ایجاد شده است، بزرگتر از ارزش خود نیروی کار است؛ و افزایش ارزش هدف نهایی سرمایه دار را تشکیل داده، و روند افزایش ارزش، اصل هدایت کننده تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد.

مثلاً در تولید نخ پنبه ائی، سرمایه دار خود را با خرید وسایل تولید لازم برای کار یک کارگر برای یک روز- کار دوازده ساعته شروع میکند. فرض میکنیم که ارزش وسیله تولید معادل 48 ساعت کار، یا 2400 ریال باشد. همچنین فرض کنیم که سرمایه دار نیروی کار یک روز- کار یک کارگر را که ارزش آن معادل 6 ساعت کار و یا 300 ریال است خریداری مینماید. آنگاه روند تولید را که در طی آن کارگر پنبه میریسد شروع میکند. و از آنجا که سرمایه دار نیروی کار یک روز- کار را خریداری کرده نمیتواند کارگر را فقط به مدت شش ساعت به کار وادار سازد. فرض کنیم که روز- کار این کارگر 12 ساعت باشد؛ در این حال، ارزش نخ های رشته شده معادل کمیت کار 60 ساعت یا 3000 ریال است. این مبلغ شامل یک ارزش 2400 ریالی است که بوسیله وسایل تولید به آن انتقال یافته، و یک ارزش 600 ریالی جدیداً ایجاد شده بوسیله 12 ساعت کار کارگر است. در این روند کار، سرمایه دار فقط 2700 ریال خرچ کرده که 2400 ریال آنرا صرف خرید وسایل تولید و 300 ریال آنرا صرف پرداخت دستمزد نموده است. 300 ریال اضافی، افزایش ارزش یا ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگر را نشان میدهد که بوسیله سرمایه دار تصرف شده است. به این ترتیب روند افزایش ارزش روند افزایش ارزش اضافی است.

آنچه که در بالا گفته شد با مراعات اصل مبادله با ارزش های مساوی صورت میگیرد. با این همه، ما شاهد افزایش ارزش و پیدایش ارزش اضافی هستیم. سرمایه دار پس از اینکه نیروی کار را خریداری کرد حق استعمال آنرا برای خود به دست میآورد: کلید راز ارزش اضافی درینجا نهفته

است. "ارزش مصرف نیروی کار، یعنی کار، دیگر به فروشنده آن تعلق ندارد، همانطوریکه ارزش مصرف روغن فروخته شده دیگر به بقال تعلق ندارد. فرد صاحب پول، ارزش روزانه نیروی کار را پرداخت کرده است، پس مصرف آن در طول روز (یعنی) کار یک روز تمام به وی تعلق میگیرد. حتی اگر مخارج نگهداری و ترمیم این نیروی کار فقط معادل نصف روز کار باشد - با وجود اینکه وی میتواند در طول یک روز تمام کار یا عمل نماید- یعنی ارزش ایجاد شده به وسیله مصرف آن در طول یک روز، دوبرابر ارزش روزانه آن باشد..."²

هرچه قدر سرمایه دار کارخانه های بیشتری باز کند و هرچه این کارخانه ها بیشتر بزرگتر باشند، ثروتهای بیشتری انباشت میشود، زیرا ارزش ایجاد شده بوسیله نیروی کار کارگزار ارزش نیروی کار بسیار بیشتر بوده و این تفاوت به وسیله سرمایه دار غصب میشود.

با بررسی روند تولید ارزش اضافی، میتوانیم به روشنی مشاهده کنیم که این ارزش اضافی به وسیله کار کارگران در حیطه تولید ایجاد شده است. اما بورژوازی و نمایندگان اش برای پنهان کردن ماهیت استثمار کارگر و انمود میکنند که ارزش اضافی جدیدی که بوسیله سرمایه دار بدست آمده از حیطه مبادله ناشی شده است. ما باید این دروغ را کاملاً فاش سازیم. ما نمیتوانیم ارزش اضافی را نه ناشی ازین بدانیم که خریدار کالا را با قیمتی کمتر از ارزش آن بدست میآورد و نه ناشی ازینکه فروشنده کالا خود را با قیمتی بالاتر از میزان ارزش آن به فروش میرسانند. در واقع، سودها یا زیانهای ایجاد شده برای کسانی که ازین شیوه ها استفاده میکنند، با این دلیل که گاهی آنها در مقام خریدار و گاهی در مقام فروشنده اند، همدیگر را جبران مینمایند. همچنین نمیتوان ارزش اضافی را ناشی از حقه بازی دانست زیرا با وجود اینکه برخی قربانی آن بوده و برخی برنده اند اما میزان کل ثروت های دوطرف اضافه نمیشود. "طبقه سرمایه دار یک کشور نمیتواند از خودش دور رود"³

اگر بخواهیم میان ارزش اضافی و حیطه مبادله یک رابطه مشاهده کنیم، این رابطه در این نهفته است که سرمایه دار، نیروی کار و وسایل تولید را خریداری کرده و کالاها را به

فروش میرساند؛ این نمیتواند ازین حیطه جدا باشد. در حیطه گردش، سرمایه دار نیروی کار و وسایل تولید را خریداری کرده و اجازه تولید ارزش اضافی را میدهد؛ وقتی سرمایه دار کالا را به فروش میرساند، به ارزش اضافی تحقق میبخشد. اما به هر صورت ارزش اضافی فقط میتواند در حیطه

تولید و نه درحیطه گردش و مبادله، تولید گردد. ارزش اضافی فقط میتواند محصول استثمارکارگربوسیله سرمایه داردرطی روند تولید باشد.

پس ازافشاء کردن راز استثمارسرمایه داری، ما میتوانیم جوهرسرمایه و قوانین اقتصادی بنیادی سرمایه داری را درک کنیم. سرمایه ارزشی است که میتواند ارزش اضافی به باربیاورد. یعنی ارزشی است که خود قادربه تولید ارزش است. سرمایه خنثی نیست بلکه روابط تولیدی سرمایه داری و روابط طبقاتی استثمار کارگران بوسیله سرمایه دار را مجسم میسازد.

این روابط که بوسیله سرمایه دارتجسم یافته اند نتیجه یک تکامل تاریخی هستند. وسایل تولید و پول مدتها قبل از تولد روابط تولید سرمایه داری وجود داشته اند، اما فقط با روابط تولید سرمایه داری به سرمایه تبدیل شده اند. یعنی وقتیکه به وسیله سرمایه داران تصرف شده و به وسیله استخراج ارزش اضافی از کارگران تبدیل شدند. مارکس میگوید: "یک زنگی یک زنگی است. فقط درشرایط معین است که به برده تبدیل میشود. یک ماشین نخ ریزی یک ماشین نخ ریزی است. فقط درشرایط معین است که به سرمایه تبدیل میشود." ⁴

اقتصاددانان بورژوازی ادعایکنند که وسایل تولید معرف سرمایه هستند. مطابق گفته های آنها سنگ و چماق انسانهای اولیه از نوع سرمایه بوده اند. هدف این هجویات استفاده از روابط میان اشیاء برای پوشاندن روابط طبقاتی میان انسانهاست؛ این همان مخفی کردن ماهیت استثمارکارسرمایه، نفی این واقعیت که سرمایه یک مقوله تاریخی است، گفتن این است که سیستم سرمایه داری از عهد باستان وجود داشته و دگرگون نخواهد شد.

مارکس درتحلیل مشخصات شیوه تولید سرمایه داری میگوید: " ایجاد ارزش اضافی، این است، قانون مطلق این شیوه تولید." ⁵ این قانون، قانون اقتصادی بنیادی سرمایه داری بوده و غایت عینی تولید سرمایه داری را روشن ساخته و ماهیت آنرا عریان میسازد. اگر تولید ارزش اضافی صورت نمیگرفت، تولید نمیتوانست سرمایه داری بشود. تمام فعالیتهای سرمایه داری شامل مکیدن خون و عرق کارگران با هدف ثروتمند شدن است. جیب زدن صدها و هزارها، داشتن حرص ارزش اضافی، اینست ماهیت سرمایه داری، " هدف سرمایه تولید سود است و نه ارضاء نیازها" ⁶، سرمایه و افزایش ارزش آن بوسیله خودش به عنوان نقطه حرکت و نقطه پایان، موتور و پایان تولید

به نظر می‌آید.⁷ تمام سیستم سرمایه داری بر پایه استثمار و حشمتاک کارگران بوسیله سرمایه داران بنا شده است. سیستم سرمایه داری یک سیستم جنایتکارانه، استثمار انسان به وسیله انسان است.

بورژوازی و نماینده گان آن برای حفاظت از سیستم سرمایه داری ماهیت استثمارگری سرمایه داری را پنهان ساخته و هجویات زیادی را برای فریب توده ها اختراع میکنند. آنها میگویند اگر کارگران گرسنه اند و از سرما می‌لرزند دلیل آن است که "زندگی سخت است" و اگر سرمایه داران ثروتمند میشوند به لطف "فعالیت و روحیه صرفه جوی" آنها میباشد و غیره. اینها سخنان پوچی بیش نیستند. اگر سرمایه داران کار نمی‌کنند، چکش را به دست نمی‌گیرند، به ماشین ها دست نمی‌زنند، چگونه میتوانند به خودشان "فعال" بگویند؟ اگر آنها بدون وقفه خرج کرده، زندگی پرخرجی را می‌گذرانند دیگر چگونه میتوانند ادعای "صرفه جویی" کنند؟ در جامعه کهن چین کارگران یک زندگی غیرقابل تحمل را از سر می‌گذراندند، نه به این خاطر که "زندگی سخت بود" بلکه به این دلیل که بخش عظیم ثمره کار آنها به وسیله سرمایه تصرف میشد. در یک کلمه فقر کارگران و ثروت سرمایه داران هر دو دارای یک منشاء میباشد. سیستم استثماری سرمایه داری که پایه آنرا تملک خصوصی سرمایه داری تشکیل میدهد.

شیوه های بیرحمانه استثمار و ستم بر کارگران

بوسیله سرمایه داران

شیوه های بیرحمانه استثمار و ستم بر کارگران به وسیله سرمایه داران

سرمایه داری تجسم واقعی سرمایه و روح سرمایه است. سرمایه دار خون آشامی است که کارگران را تا آخرین قطره خون آن استثمار خواهد کرد. سرمایه دار برای کسب سود هرچه بیشتر از هر شیوه و روشی برای تحکیم و تشدید استثمار کارگران استفاده میکند. نرخ ارزش اضافی به ما امکان میدهد تا درجه استثمار کارگر بوسیله سرمایه دار را مشاهده نماییم.

اگر بخواهیم بدانیم نرخ ارزش اضافی چیست و درجه استثمارکارگربوسيله سرمايه دار را توضیح دهیم باید در وهله اول نقش متفاوتی را که وسایل تولید و ابزار کار در شکل گیری و افزایش ارزش ایفاء میکنند درک کرده و تفاوت میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را بفهمیم.

وسایل تولید در روند کار فرسوده شده، ارزش مصرف اولیه آنها از دست رفته اما ارزش آنها ناپدید نمیشود. ارزش آنها بلطف دگرگونی که بوسیله کار کارگرسورت میگیرد به محصولات جدید انتقال یافته است. با این همه این انتقال نمیتواند هیچگونه ارزش جدیدی ایجاد کند در نتیجه این بخش از سرمایه که صرف خرید وسایل تولید میشود بنام سرمایه ثابت خوانده میشود. برخلاف سرمایه ثابت، آن بخش از سرمایه که صرف خرید نیروی کار میشود سبب افزایش ارزش میشود (درواقع ارزش اضافی ایجاد شده به وسیله کار کارگر از ارزش خود نیروی کار فراتر میرود) این بخش از سرمایه بنام سرمایه متغیر خوانده میشود. ارزش اضافی دقیقا محصول افزایش سرمایه متغیر است. اگر حرف c نشاندهنده سرمایه ثابت، حرف v سرمایه متغیر و حرف pl ارزش اضافی باشد به این ترتیب سرمایه بکار افتاده به وسیله سرمایه دار معادل $c+v$ به ارزش کل محصول معادل $c+v+pl$ است. از آنجا که ارزش c (سرمایه) نمیتواند در طول روند تولید تغییر کند pl (ارزش اضافی) منحصرأ محصول افزایش v (سرمایه متغیر) خواهد بود. به همین دلیل است که اگر بخواهیم درجه استثمارکارگر را نشان بدهیم نه c بلکه باید v & pl را در نظر بگیریم.

اگر pl (ارزش اضافی) را به v (سرمایه متغیر) تقسیم کنیم در نتیجه pl/v نرخ ارزش اضافی را بدست میدهد. اگر مثال نخ های پنبه ای را مجددا در نظر بگیریم خواهیم داشت:

v مساوی به 300 ریال و pl نیز معادل به 300 ریال بوده است و نرخ ارزش اضافی یعنی pl/v که نشاندهنده درجه استثمار سرمایه داری است در نتیجه معادل 100 فیصد خواهد بود.

میتوان مشاهده کرد که برطبق روند افزایش ارزش زمان کار روزانه یک کارگردرواقع میتواند به دو بخش تقسیم شود: یک بخش صرف بازتولید ارزش سرمایه متغیر (یعنی دستمزد) میشود، این بخش از زمان کار اجازة برطرف ساختن نیازهای حیاتی کارگر را میدهد و بنام زمان کار لازم نامیده

میشود، بخش دیگر صرف تولید ارزش اضافی برای سرمایه دار میشود و بنام زمان کار اضافی خوانده میشود. به این طریق میتوان نرخ ارزش اضافی را به شکل ذیل نشان داد.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی (pI)}}{\text{سرمایه متغیر (v)}} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}}$$

اخذ ارزش اضافی مطلق به وسیله طولانی تر کردن زمان کار.

برای تشدید استثمار کارگر سرمایه دار همواره میکوشد نرخ ارزش اضافی را افزایش دهد. در سیستم سرمایه داری زمان کاری کارگر در طول یک روز از جمع زمان کار لازم و زمان کار اضافی تشکیل میشود. فرض کنیم که در اصل روز کاری کارگر دوازده ساعت باشد که شش ساعت آنرا زمان کار لازم و شش ساعت دیگر را زمان کار اضافی تشکیل میدهد. حال سرمایه دار زمان کار را به 15 ساعت افزایش میدهد زمان کار لازم تغییر نکرده و همان 6 ساعت باقی مانده است اما زمان کار اضافی به 9 ساعت افزایش یافته و به میزان 3 ساعت زیاد شده است. به این ترتیب نسبت کار اضافی به کار لازم از 6/6 به 9/6 افزایش یافته و نرخ ارزش اضافی از 100% به 150% رسیده است. این تولید ارزش اضافی که ناشی از طولانی کردن مطلق زمان کار روزانه است ارزش اضافی مطلق خوانده میشود.

در چین قدیم زمان کار روزانه یک کارگر به طرز وحشتناکی طولانی بود و به 15، 16 و حتی 18 ساعت میرسید. در این زمان "برخواستن قبل از طلوع آفتاب و خوابیدن در نیمه شب و همواره ستاره ها را دیدن" چیزی عادی بود. قبل از آزادی، کارگران یک کارخانه "تیان تسین" باید 357 روز در سال و هر روز قریب 20 ساعت کار میکردند. اگر این میزان را برحسب سیستم روزکار هشت ساعته در نظر بگیریم هر کارگر بایستی 893 روز کار در سال انجام میداد. و یا به عبارت دیگر کار سه سال واقعی را در یک سال سرمایه دار به منظور هرچه طولانی تر کردن ساعت کار روزانه به انواع حیل و پستی ها از قبیل ثبت نام برای رفتن به توالی دست زده و حتی عقربه های ساعت را

به عقب میکشد. هرچه ساعت کارکارگر طولانی تر شود به همان نسبت زمان کار اضافی مهمترو کمیت ارزش اضافی مطلق کسب شده بوسیله سرمایه دار بیشتر خواهد بود. تحت استثمار بی رحمانه سرمایه داران، این مصرف زیاده از حد نیروی کار موجب وارد آمدن صدمات جسمی بیشتر به کارگر و مرگ پیش رس اومیگردد.

سرمایه داران از طریق طولانی کردن زمان کار به استثمارمی افزاینده اما هر چند که این شیوه خیلی آسان است ولی بطور اجتناب ناپذیری مقاومت کارگران را باعث میشود. به علاوه سرمایه دار نمیتواند کارگران را وادار کند در تمام 24 ساعت به کارپردازند زیرا مصرف نیروی کار به یک مرز فزیولوژیک برخورد میکند. به این دلیل، سرمایه داران برای تشدید استثمارکارگران به شیوه های دیگری دست میزنند، یعنی تقلیل زمان کار لازم و طولانی کردن نسبی زمان کار اضافی.

استخراج ارزش اضافی نسبی بوسیله تقلیل زمان کار لازم.

چگونه میتوان زمان کار لازم را تقلیل داد؟ میدانیم که زمان کار لازم زمان کاری است که برای بازتولید ارزش نیروی کار ضروری است. ارزش نیروی کار به نوبه خود به ارزش وسایل معیشت لازم برای کارگروخانواده او وابسته است. اگر سرمایه دار تکنیکها و ماشین های جدیدی را به کاربگیرد این امر عموماً سبب افزایش بارآوری کار اجتماعی و در نتیجه تقلیل ارزش وسایل معیشت ضروری برای بازتولید نیروی کار است. به این ترتیب بدلیل کاهش ارزش نیروی کار هر چند که زمان یک روز کاریک کارگرتابیت باقی میماند اما زمان کار لازم میتواند کاهش یافته و زمان کار اضافی بطور نسبی افزایش یابد. فرض کنیم که زمان کار لازم دراصل 6 ساعت و زمان کار اضافی نیز 6 ساعت باشد اگر بارآوری کار دو برابر شود ارزش وسایل معاش لازم برای کارگر و خانواده او به نصف تقلیل میابد. به این ترتیب زمان کار لازم برای بازتولید ارزش نیروی کار از 6 ساعت به 3 ساعت تنزل خواهد یافت، اما زمان کار اضافی که در آغاز 6 ساعت بود به 9 ساعت افزایش میابد یعنی 3 ساعت به آن افزوده خواهد شد. رابطه میان زمان کار اضافی و زمان کار لازم از 6/6 به 9/3 و نرخ ارزش اضافی از 100% به 300% افزایش خواهد یافت. این ارزش اضافی

تولید شده به وسیله تقلیل زمان کار لازم و افزایش نسبی زمان کار اضافی ارزش اضافی نسبی خوانده میشود.

لازم به تذکراست که اگر یک سرمایه دار منفرد، تکنیک ها و ماشین های جدیدی را به کارگیرد و کارگران را مجبور سازد که بارآوری کار را افزایش دهند، از آنجایی که وی به تنهایی نخواهد توانست ارزش وسایل معاش را تقلیل دهد نخواهد توانست بلافاصله ارزش اضافی نسبی استخراج کند. حال که قضیه ازین فراراست، چرا سرمایه دار تکنیکهای جدید و ماشین های تازه به کار میگیرد؟ انگیزه مستقیم او این است که اگر زمان کار فردی او برای تولید کالاهای خویش کمتر از زمان کار اجتماعا لازم باشد خواهد توانست کالای خود را با همان قیمت تعیین شده به وسیله زمان کار اجتماعا لازم به فروش برساند و به این ترتیب نسبت به سایر سرمایه داران ارزش اضافی بیشتری کسب کند.

مارکس این ارزش اضافی حاصل از کمتر بودن زمان کار انفرادی برای تولید یک کالا از زمان کار اجتماعا لازم برای تولید آنرا ارزش اضافی فوق العاده مینامد.

اما سرمایه داری که قبل از دیگران تکنیک های جدیدی بکار میگیرد نخواهد توانست این ارزش اضافی فوق العاده را برای مدتی طولانی به جیب بزند. زیرا سایر سرمایه داران، که شاهد اهمیت این سود هستند میخواهند همین کار را انجام دهند. پس از بکار بردن عمومی تکنیک ها و ماشین های جدید، و با ارتقاء بارآوری کار، ارزش کالاها میتواند کاهش یافته با تفاوتی که قبلا میان زمان کار انفرادی و زمان کار اجتماعا لازم وجود داشت و سبب ایجاد ارزش اضافی فوق العاده میشد ناپدید میگردد. ازین پس این ارزش فوق العاده وجود نخواهد داشت. اما به این ترتیب بارآوری کار اضافه افزایش یافته و ارزش تعداد زیادی از کالاها نسبت به هم کاهش میابد، وسایل معاش که اساس ارزش نیروی کار را تشکیل میدهند ارزانتر خواهد شد، بنابراین ارزش نیروی کار کاهش یافته و زمان کار لازم تقلیل میابد. نتیجه این است که سرمایه دار میتواند با دیگر ارزش اضافی نسبی بیشتری به چنگ آورد.

علاوه بر افزایش بارآوری کار، سرمایه داران حریص به تشدید کار و تقلیل زمان کار لازم برای اخذ ارزش اضافی نسبی، دست میزنند. مارکس میگوید: "افزایش بارآوری کار و شدت آن سبب چند

برابردن توده کالاهای بدست آمده در یک زمان معین شده و در نتیجه آن بخش از روز کار را که کارگری جزء تولید معادل وسایل معیشت خود میکند کوتاه مینماید.⁸

سرمایه دار از طریق افزایش آهنگ، ارتقاء معیارها و کاهش پست های کارآنقدکارگران را فشرده و سنگین میکند که پس از یک روز کار کارگران دیگر هیچ رمقی ندارند. در یک کارخانه نساجی شانگهای 440 کارگر برای ده هزار دوک در سال 1933 وجود داشت. برای رقابت با یک کارخانه ژاپنی مشابه و اخذ ارزش اضافی بیشتر سرمایه داران این کارخانه کارگران را مجبور به افزودن شدت کار کرده در عین حال تعداد آنها را کاهش دادند. در سال 1934 شماره کارگران به 227 برای ده هزار دوک کاهش یافت. در جامعه کهن چین، تحت یوغ سرمایه داران، بسیاری از کارگران، تحت فشار بسیار شدید کار پس از رسیدن به 40 سالگی دیگر قادر به کار نبوده و پیش از موعد می مردند.

کاهش دستمزد به پایین تر از ارزش نیروی کار ، تشدید استثمار کارگر.

در میان ترکیب های متعددی که سرمایه داران برای استثمار کارگران استفاده میکنند، تقلیل و ضبط دستمزد وجود دارد. و قتیکه ما در بالا ارزش اضافی مطلق را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم فرض کردیم که سرمایه دار دستمزد را مطابق ارزش نیروی کار میپردازد. اما در واقع ، دستمزد کارگر اغلب پایین تر از میزان ارزش نیروی کار است. سرمایه دار همواره در سودای کاهش دستمزد است یعنی ، فقط تاحدودی که برای کارگر یک هستی ناپایدار را تضمین نماید؛ علاوه بر این سرمایه داران به هروسیله ای برای کسر کردن از دستمزد کارگران و کاهش آن به کمترین میزان ارزش نیروی کار متوسل میشوند، به نحوی که کارگران حتی نتوانند حداقل سطح زندگی را تضمین نمایند. مثلا در معدن ذغال سنگ " کی لوان" قاطر و اسب را روزانه 47 " فن"⁹ کرایه میگیرند حال آنکه دستمزد روزانه یک معدنچی از 22 " فن" تجاوز نمیکرد. کاملا حق داشتند اگر میگفتند " یک آدم به اندازه یک قاطر ارزش ندارد". به علاوه در چین کهن در بسیاری از کارخانجات مجازاتهای متعددی علیه کارگران وجود داشت و حتی جریمه ، گاه از میزان دستمزد هم فراتر میرفت. به عنوان

مثال برای کسانی که هر وقت دلشان میخواست آب میخوردند، برای کسانی که از پنجره به بیرون نگاه میکردند و کسانی که در جلسات کارگری شرکت میکردند جریمه مختلفی وجود داشت و ایجاد سازمانهای کارگری هرچه شدیدتر سرکوب میشد و غیره. این جریمه ها یکی از وسایل جمع آوری ثروت بوسیله سرمایه داران بود.

سرمایه داران به نحوی باز هم بیرحمانه تری از کار تعداد زیادی از زنان و کودکان بهره

میکرفتند. درین شرایط، دستمزد کارگران اغلب از ارزش نیروی کار کمتر میشد و دستمز زنان و کودکان باز هم پائین تر بود. در چین کهن، زنان نیز بیش از 10 ساعت در روز کار میکردند اما دستمزدشان عموماً 2/3 یا نصف دستمزد مرد بود. دستمزد کودکان ازین هم پایین تر بود و اغلب حدود نصف دستمزد کارگران بود. برخی از سرمایه داران، فقط اندکی خوراک به آنها میدادند و هیچ دستمزدی به آنها نمی پرداختند " کارآموزان" و " کودکانی که در کارخانه گمارده شده بودند" از نظر سرمایه داران ابداً به عنوان انسان در نظر گرفته نمیشدند. مارکس میگوید: سرمایه داران " حریر را با خون کودکان که از فرط کوچکی ناچار بودند در تمام طول کار بر روی صندلی های بلندی قرار بگیرند" می یافتند. بعلت رفتار بد سرمایه داران این کودکان در هنگام رشد جسمی و فکری خود هیچ چیزی را برای خوردن و یا پوشیدن نداشتند و اغلب کتک خورده و مورد توهین قرار میگرفتند. تحت فشار بیرحمانه سرمایه داران تعداد زیادی ازین کودکان به بیماری و نقص عضو دچار شده و از بین میرفتند.

در جامعه سرمایه داری کارگران نه فقط استثمار میشوند بلکه به وسیله سرمایه داران تحت فشار قرار میگیرند. در چین قدیم تعداد زیادی از سرمایه داران صنعتی مقرراتی را تنظیم کرده اند که کارگران را تحت فشار قرار میداد. این مقررات شامل ده ها نوع و حدود صد ماده بود. این مقررات به شدت به آزادی کارگران لطمه میزد. از آنجمله میتوان " تفتیش در هنگام ورود و خروج"، " قدرت اخراج کارگزاران کارخانه" و غیره را نام برد. این کارخانه ها به زندانهای واقعی و کارگران به زندانی تبدیل شده بودند. برخی از سرمایه داران حتی پولیس نظامی را برای سرکوب کارگران وارد کارخانه میکردند.

دستمزد، روابط استثماری سرمایه داری را میپوشاند.

دستمزد یک شکل قلب شده ارزش یا قیمت نیروی کار است.

در جامعه سرمایه داری، کارگران در کارخانه سرمایه داران کار کرده و از آنها دستمزد دریافت میدارند. در ظاهر به نظر میرسد که سرمایه دار برای یک روز کار به کارگر یک روز دستمزد و برای یک هفته کار کارگر یک هفته دستمزد پرداخت مینماید. گویی که کار کارگری یک مزد معادل خود دریافت کرده و یک "بازار عادلانه" وجود دارد. در واقع شکل دستمزد استثمار کارگر را به وسیله سرمایه دار مخفی میکند.

مارکس میگوید: "دستمزد کار آنچیزی نیست که به نظرمی آید (یعنی) ارزش (یا قیمت) کار؛ بلکه فقط یک شکل قلب شده ارزش (قیمت) نیروی کار است."¹⁰ وقتی بورژوازی می گوید که دستمزد "ارزش (قیمت) نیروی کار" است این کاملاً دروغ است.

باید میان نیروی کار و کار تفاوت قائل شده و این "یکی از مهمترین نکات تمام اقتصاد سیاسی"¹¹ را تشکیل میدهد. در سیستم سرمایه داری این نیروی کار و نه کار است که بصورت کالا وجود دارد. چرا یک کار کالا نیست و نمیتواند موضوع خرید و فروش واقع شود؟ دلیل آن به شرح ذیل است:

1. اگر کاریک کالا بود، میبایستی مثل هر کالای دیگر قبل از آنکه در معرض فروش قرار گیرد، وجود داشته باشد. در واقع کار، مصرف نیروی کار است و قبل از به فروش رساندن آن وجود نداشته و فقط بعد از فروش نیروی کار کارگر وجود دارد. کار فقط پس از آغاز روند کار وجود دارد به علاوه از این لحظه به بعد کار کارگر دیگر به او تعلق ندارد و به سرمایه دار متعلق است و در نتیجه دیگر نمیتواند به وسیله کارگر به فروش برسد.
2. اگر کار، کالا میبود ضرورتاً مطابق قانون ارزش باید با ارزش مساوی خود مبادله میشد. برای خرید کار کارگر، سرمایه دار میبایستی به او دستمزدی معادل تمام ارزش ایجاد شده بوسیله این کار را پرداخت میکرد. اگر چنین میبود سرمایه دار منشاء ثروتمند

شدن خود یعنی ارزش اضافی را از دست میداد و سیستم سرمایه داری نیز دیگر وجود نداشت.

3. اگر کار کالا بود، آنهم باید دارای ارزش میبود؛ اما چیست که این ارزش را تعیین میکند؟ ما میدانیم که ارزش هر کالا به وسیله کمیت کاری که دربردارد تعیین میشود. اگر کار ارزشی داشته باشد این ارزش نیز به وسیله کمیت کار تعیین میشود و در نتیجه کار بوسیله کار اندازگیری میشود. اما این هیچ معنی ندارد.

بنابراین میتوان مشاهده کرد که کاریک کالا نیست و دارای ارزشی نمیشود. در واقع ارزش یا قیمت کار وجود ندارد. در سیستم سرمایه داری این نیروی کار است که سرمایه داران کارگر خریداری میکند. دستمزدی که سرمایه دار به کارگر پرداخت میکند یک بخش از ارزش ایجاد شده بوسیله نیروی کار است و بخش دیگر ارزشی که به وسیله کارگر ایجاد شده است یعنی ارزش اضافی به وسیله سرمایه دار غصب میگردد. به همین دلیل است که دستمزد در شیوه سرمایه داری منعکس کننده روابط میان استخدام کننده و مزد بگیر استثمار کننده و استثمار شونده است که میان سرمایه دار و کارگر وجود دارد.

دستمزد واقعی کارگران گرایش به کاهش یافتن دارد.

معمولاً سرمایه داران از پول برای پرداخت دستمزدها استفاده میکنند وقتی کارگر نیروی کار خود را به فروش میرساند و یک مقدار معین از پول را اخذ میکند این مقدار پول که نشاندهنده دستمزد است بنام دستمزد اسمی یا ظاهری نامیده میشود. این کمیت پول نمیتواند نشاندهنده سطح زندگی واقعی کارگر باشد. فقط کمیتی از وسایل معاش که بتواند واقعا به وسیله این دستمزد پولی خریداری شود میتواند سطح زندگی او را نشان دهد. این دستمزد که سطح زندگی واقعی کارگر را نشان میدهد دستمزد واقعی نام دارد.

دستمزد اسمی یا ظاهری و دستمزد واقعی همیشه با هم مطابقت ندارند وقتی دستمزد اسمی تغییر نکند دستمزد واقعی میتواند کاهش یابد. همراه با کاهش قدرت خرید پول و افزایش قیمت

وسایل معاش کمیتی ازین وسایل که میتواند درمقابل آن مبلغ دستمزد ظاهری معاوضه شود تقلیل یافته و در نتیجه دستمزد واقعی کاهش می یابد. بعضی اوقات دستمزد اسمی یا ظاهری اندکی افزایش می یابد اما با این همه این افزایش کمتر از میزان افزایش قیمت وسایل معیشت است و در نتیجه در همین حال نیز دستمزد واقعی باز هم کاهش می یابد.

دستمزد واقعی کارگران در جامعه سرمایه داری در هر لحظه از خود گرایشی به کاهش نشان میدهد. مثلا به وسیله تورم، افزایش قیمت افزایش دستمزد ها، بورژوازی به طور بی وقفه تفاوت میان دستمزد ظاهری و دستمزد واقعی را توسعه داده و به این ترتیب بروخامت استثمار کارگران می افزاید.

در چین کهن " دستمزدها مثل لاک پشت میخزیدند و قیمت ها مثل خرگوش میدویدند" سلسله خانواده جیانگ¹² پول کاغذی را هرچه بیشتر به بازار میریخت و تورم را به سطحی باورنکردنی میرساند. در طول 12 سال از 1937 تا 1949 تعداد کل پول کاغذی بیش از 140 میلیارد بار و رشد قیمتها 8500 میلیارد بار افزایش یافت به علت این تورم کارگران چین کهن در مشقت بارترین وضعیت به سر می بردند. قبل از سقوط دودمان سلسله جیانگ هر بار که کارگر مزد دریافت میکرد " پس از دریافت دستمزد به بیرون میدویدند اما پس از عبور دویاسه خیابان بزرگ قیمت برنج دیگر سه بار زیاد شده بود" در چین کهن دستمزد کارگران کاهش یافته و تعداد اشیائی که میتوانستند خریداری کنند باز هم بیشتر کاهش یافته بود. فراهم کردن زندگی یک خانواده بسیار دشوار بود. بعضی اوقات پس از یک اعتصاب یا مظاهره دستمزد ظاهری اندکی زیاد میشد اما قیمت ها با سرعت باز هم بیشتر افزایش می یافت. زندگی کارگران هر روز بدتر میشد در چین کهن اجاره خانه هم بسیار گران بود، برای یک آلونک باید مبلغ گزافی به سرمایه دار پرداخت میکردید. مارکس وانگلس میگویند: " پس از اینکه کارگر استثمار صاحب کارخانه را تحمل کرد و دستمزدش پرداخت گردید بصورت طعمه ائی برای سایر اعضای بورژوازی درمی آید: طعمه مالک خانه، خرده فروش، وام دهنده و غیره غیره"¹³ در جهان همه کلاها سیاه

هستند." شیوه های استثماربورژوازی اروپا در قرن نوزده که بوسیله مارکس وانگلس افشاء شده است مشابه به شیوه های بورژوازی در چین قدیم بود.

مبارزه طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری

کاهش دستمزد واقعی کارگران آنها را طعمه گرسنگی و سرما میکند؛ در نتیجه بطور اجتناب ناپذیری طبقه کارگر به مبارزه علیه استثمار سرمایه داری برمی خیزد.

طبقه کارگر برای حفظ حق زندگی خود با استثماربیرحمانه بورژوازی به مقابله برخاسته مبارزه اقتصادی برای افزایش دستمزدها را دامن میزند. این بسیار مهم است. وی میتواند به این ترتیب موقتاً از کاهش دستمزد های واقعی جلوگیری کرده و همچنین در مبارزه خویش وحدت خود را تحکیم بخشیده، آگاهی طبقاتی خود را بالا برده و مبارزه جوئی خود را تقویت کند اما نمیتوان درباره نقش مبارزه اقتصادی زیاده از حد اغراق کرد. مارکس میگوید: کارگران به عنوان طبقه" نباید فراموش کنند که در این مبارزه آتیه برای مقتول ها و نه مثل این مقتول ها مبارزه میکنند که آنها میتوانند جلوی حرکت نزولی دستمزد واقعی را بگیرند اما نمیتوانند جهت آنرا تغییر بدهند؛ که از مسکن استفاده میکنند اما نمیتوانند بیمار را مداوا نمایند."¹⁴

با این طریق طبقه کارگر باید بکوشد خود را به طور کامل آزاد سازد، و نباید مطلقاً مبارزه خود را به مبارزه اقتصادی محدود نماید. وی باید مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی ارتقاء دهد. حاکمیت ارتجاعی بورژوازی راسرنگون سازد و سیستم استثمار سرمایه داری را نابود نماید.

اما خائنین به طبقه کارگر میگویند " چه بهتر که کارگران منحصراً به مبارزه اقتصادی بپردازند" مطابق این ترهات طبقه کارگر نباید انقلاب قهری را برای تصرف قدرت و معدوم نمودن سیستم سرمایه داری انجام دهد. کافی است تا دستمزد او اندکی افزایش یابد آتیه او

اندکی بهتر شود تا خود را راضی احساس کند. اگر این مردان به این ترهات توسل میجویند برای این است که میخواهند جنبش انقلابی پرولتاریا را درین بست فرمیسم بورژوائی اسیر ساخته و برای ابد طبقه کارگر را به صورت بردگان روزمزد سرمایه داران نگاه دارند. "به جای شعار محافظه کارانه" یک دستمزد عادلانه "برای یک روز کار عادلانه" آنها باید روی درفش خود این شعار انقلابی را بنویسند: "نابودی کارمزدوری" ¹⁵

یادداشت ها

- 1- مارکس ، سرمایه داری ، انتشارات سوسیال ، کتاب يك ، جلد يك ، صفحه 194
- 2- مارکس ، سرمایه داری ، انتشارات سوسیال ، کتاب يك ، جلد يك ، صفحه 194
- 3- مارکس ، " سرمایه " ، انتشارات سوسیال ، کتاب يك ، جلد يك ، صفحه 166
- 4- مارکس ، " کار روزمزدی و سرمایه " انتشارات پگن ، صفحه 38
- 5- مارکس ، سرمایه ، انتشارات سوسیال ، کتاب يك ، جلد 3 ، صفحه 59
- 6- مارکس ، سرمایه ، انتشارات سوسیال ، کتاب 3 ، جلد 1 ، صفحه 269
- 7- مارکس سرمایه ، انتشارات سوسیال ، کتاب 3 ، جلد يك ، صفحه 263
- 8- مارکس : "سرمایه" کتاب 1 جلد 2 – صفحه 200
- 9- یک "ین" برابر 100 " فن " است.
- 10- مارکس : " نقد برنامه گوتا" صفحه 22
- 11- انگلس : مقدمه ای بر " کار روزمزدی و سرمایه" صفحه 3
- 12- خانواده چیانکاچک یکی از 14 خانواده بزرگ که قبل از سال 1949 زندگی اقتصادی و سیاسی کشور را کنترل می نمودند.
- 13- مارکس و انگلس " مانیفیست حزب کمونیست" صفحه 42
- 14- مارکس : " دستمزد ، قیمت و سود" صفحه 73
- 15- مارکس : " دستمزد ، قیمت و سود" صفحه 73

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس " سرمایه " کتاب 1 – فصل های 4 و 5 , 10 و 17

مارکس " کارمزدوری و سرمایه "

مارکس " دستمزد , قیمت و سود "

مانوتسه دون " تحلیل طبقاتی جامعه چین " – آثار منتخب – جلد 1

مانوتسه دون " انقلاب چین و حزب کمونیست چین " فصل 1 – بخش 3 و فصل 2 بخش 4 –

آثار منتخب – جلد 2

موضوعاتی برای تفکر:

1- ارزش اضافی چگونه ایجاد میشود؟ چرا میگوییم تولید سرمایه داری تولید ارزش اضافی است؟

2- شیوه های سرمایه داران برای استثمار و ستم برکارگران چیست؟

3- چرا میگوییم دستمزد سرمایه داری چیزی جزء شکل قلب شده ارزش یا قیمت نیروی کار نیست؟

4- چرا باید تئوری ارزش مارکس را مطالعه کرد؟

فصل پنجم

در جامعه سرمایه داری،

نابرابری به طور مدام افزایش

می یابد

انباشات سرمایه و تهیدست شدن پرولتاریا

سرمایه داران با کلیه وسایل به استخراج ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی پرداخته و این ارزش اضافی را مجدداً به شکل سرمایه در آورده و برای استثمار به کار میگیرند؛ آنها هر روز بیشتر کارگران را مورد ستم و استثمار قرار میدهند. این روند که در طی آن ارزش اضافی مجدداً به سرمایه تبدیل میشود انباشت سرمایه را تشکیل میدهد.

تجزیه و تحلیل انباشت سرمایه میتواند به ما بفهماند که چرا در جامعه کهن سرمایه داران که هرگز به کار نمیبپرداختند هر روز شاهد افزایش مدام ثروت خود بودند در حالی که کارگران که هر روز به سختی به کار میپرداختند شاهد دشوارتر شدن بیش از بیش شرایط زندگی خویش میگشتند. علاوه بر این ما بهتر درک خواهیم کرد که چرا سلب مالکیت کنندگان، سلب مالکیت خواهد شد؛ چرا محو سرمایه داران به پیروزی سوسیالیسم ناگزیر است و هیچ نیروی ارتجاعی قادر به جلوگیری از آن نیست. رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا همان واژگون سازی این نظام سرمایه داری جنایت کار است.

انباشت سرمایه استثمار کارگران را تشدید مینماید

باز تولید ساده سرمایه داری را تحلیل کنیم و دروغ هایی را که وانمود میکنند که این سرمایه داران هستند که کارگران را تغذیه میکنند افشاء کنیم.

در بالا گفتیم که انباشت سرمایه داری روندی است که به وسیله آن سرمایه داران بار دیگر ارزش اضافی استخراج شده را به سرمایه تبدیل میکنند قبل از آنکه به تجزیه و تحلیل انباشت سرمایه پردازیم ببینیم که اگر سرمایه داران به جای تبدیل مجدد ارزش اضافی استخراج شده به سرمایه، آن را تماماً به مصرف شخصی خود برسانند چه اتفاقی خواهد افتاد. در این حالت تولید سرمایه داران نخواهد توانست خود را توسعه بخشیده وی قادر نخواهد بود جزء به باز تولید ساده پردازد.

یک سرمایه دار را در نظر بگیریم: وی یک کارخانه را با سرمایه ای معادل صد هزار ریال باز میکند. از این سرمایه 80000 ریال آنرا برای تهیه ساختمان، مواد اولیه، وسایل و ماشین آلات صرف میکند. (برای ساده کردن مطلب فرض کنیم که این وسایل تولید با ارزش 80000 ریال تماماً در طول یکسال به مصرف رسیده و ارزش آنها تماماً به کالاهای تولید شده انتقال یافته باشد)، و 20000 ریال آنرا برای خرید نیروی کار مصرف میکند. فرض کنیم که نرخ ارزش اضافی نیز معادل صد فی صد باشد. در یک سال ارزش محصولات معادل ریال

$80000c+20000v+20000p=120000$ خواهد بود که 20000 ریال آنرا ارزش اضافی تشکیل میدهد. اگر یک سرمایه دار و خانواده او تمام این 20000 ریال را به مصرف امور شخصی خود

برسانند در آغاز سال دوم تولید، سرمایه ای که در دست دارد مثل سال قبل معادل $80000c+20000v=100000$ خواهد بود. فرض کنیم که نرخ ارزش اضافی تغییر نیابد؛

در اینصورت ارزش تولید سال دوم همان میزان 120000 ریال باقی خواهد ماند. در طول تولید، مقیاس تولید وسیعتر نشده و در همان سطح آغاز کار باقی میماند. این بازتولید با همان مقیاس آغاز کار، بازتولید ساده نام دارد.

بازتولید ساده سرمایه داری چه چیزی را نشان میدهد؟

در وهله این بازتولید اجازه میدهد تا بطور واضح بفهمیم که در جامعه سرمایه داری چه کسی، کسانی دیگری را تغذیه میکنند. فقط یک روند تولید را در نظر بگیریم سرمایه دار از سرمایه بکارانداخته برای پرداخت دستمزد استفاده میکند. کاملا بنظر میرسد که این اوست که کارگران را نگهداری کرده و روزی میدهد این دقیقا همان چیزی است که تبلیغات سرمایه داران را وانمود مینماید. اما کفایت که به روند تولید نگاه کنیم تا این دروغ سرمایه داران بفوریت آشکار شود. دستمزد فقط یک بخشی از ارزشی است که بوسیله خود کارگران در طول روند تولید ایجاد میشود در ارزشی که جدیدا ایجاد میشود نه فقط ارزشی وجود دارد که به کارگر اجازه زندگی و جبران نیروی کارش را میدهد بلکه همچنین ارزشی وجود دارد که به سرمایه دار اجازه میدهد که امرار معاش کرده و از یک زندگی پراز خوشی و لذت برخوردار باشد. به همین دلیل است که این سرمایه داران نیستند که به کارگران روزی میدهند بلکه کاملا به عکس این کارگران هستند که زندگی سرمایه داران را تامین مینمایند.

بعلاوه، روند بازتولید ساده به ما اجازه میدهد که بفهمیم که سرمایه سرمایه داران همواره از تبدیل ارزش اضافی حاصل میشود. مثال گذشته را بار دیگر در نظر بگیریم؛ این سرمایه دار که در آغاز کار یک سرمایه 100000 ریالی را در اختیار داشته و هر سال 20000 ریال را به مصرف شخصی خویش میرسانند. به این ترتیب در طول 5 سال وی تمام سرمایه اولی خود را که معادل 100000 ریال بود خورده است. اما به کمک باز تولید ساده پس از 5 سال دارای سرمایه معادل 100000 ریال میباشد. این 100000 ریال سرمایه دیگر همان سرمایه اولیه نیست بلکه مبلغ ارزش اضافی است که پس از 5 سال بوسیله سرمایه دار استخراج شده است.

مارکس گفته است: "با تجرید از هر گونه انباشت، بازتولید ساده نیز دیر یا زود برای تبدیل تمام سرمایه بکار افتاده به سرمایه انباشت شده یا به ارزش اضافی تبدیل شده به سرمایه، کافی خواهد بود"¹. بنابراین کاملا صحیح است که طبقه کارگر پس از تصرف قدرت، بورژازی را از تمام وسایل تولید محروم کرده و این وسایل را به دولت پرولتاریا بازگردانند، زیرا سرمایه سرمایه

داران از تبدیل ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله کارگران حاصل میشود. این سرمایه ناشی از مصادره ثروت های ایجاد شده بوسیله نسل های پیاپی کارگران است.

سر انجام، با کمک روند بازتولید ساده میتواند مشاهده گردد که بازتولید سرمایه داری نه فقط انواع کالاها را ایجاد میکند بلکه همچنین مناسبات تولیدی سرمایه داری را مجدداً تولید مینماید. در طی باز تولید، کارگران بدون وقفه به تولید سرمایه متغیر که اجازه خرید مجدد نیروی کار را میدهد و نیز به تولید ارزش اضافی که به سرمایه دار امکان زندگی و حفظ سرمایه اولیش را میبخشد اشتغال دارند. درانتها روند تولید، کارگر بصورت یک کارکننده روز مزد درمیآید که هیچ چیزی را در دست نداشته و سرمایه دار همواره هرآن چیزی را که برای استثمار کارگر ضروری است در تصرف دارد.

باز تولید در مقیاس وسیع سرمایه برای استخراج ارزش اضافی هر چه بیشتر صورت میگیرد.

در بالا فرض کردیم که سرمایه دار تمام ارزش اضافی را برای مصرف شخصی خویش خرج میکند و بدین ترتیب، باز تولید فقط در مقیاس اولیه میتواند تکرار گردد. اما باز تولید ساده خصلت مشخصه تولید سرمایه داری نیست. خصلت مشخصه تولید سرمایه داری بازتولید وسیع است.

برای انجام بازتولید در مقیاس وسیع، سرمایه دار نباید تمام ارزش اضافی استخراج شده را برای مصرف شخصی خود صرف کند، بلکه باید یک بخشی از آن را نگهداشته و آنرا مجدداً تبدیل به سرمایه برای خرید ماشین های جدید، وسایل و تجهیزات تازه و استخدام کارگران جدید بنماید؛ فقط به این طریق است که وی قادر خواهد بود مقیاس تولید را توسعه داده و باز تولید وسیع را عملی سازد.

سرمایه یک سرمایه دار را وقتی که وی خود را به عرصه تولید وارد میکند در نظر بگیریم. فرض کنیم سرمایه وی معادل 100000 ریال است که از این میزان 80000 ریال سرمایه ثابت، 20000 ریال سرمایه متغیر بوده نرخ ارزش اضافی 100% است. در پایان روند تولید، ارزش

محصولات معادل $120000 = 20000pl + 20000v + 80000c$ خواهد بود. باز هم فرض کنیم که سرمایه دار نصف 20000 ریال ارزش اضافی را صرف مخارج شخصی کرده و نصف دیگر را به انباشت اختصاص داده، مجدداً به سرمایه تبدیل مینماید. اگر نسبت میان سرمایه ثابت و سرمایه متغییر به همان نسبت موجود در سرمایه اولیه باقی بماند در سرمایه جدید 10000 ریالی سرمایه ثابت جدیداً اضافه شده 8000 ریال، سرمایه متغییر جدیداً اضافه شده 2000 ریال خواهد بود. در سال دوم، میزان کل سرمایه به 110000 ریال بالغ خواهد گردید که ترکیب آن به صورت زیر است: $88000c + 22000v$ اگر نرخ ارزش اضافی 100% باقی بماند در سال دوم ارزش محصول معادل:

ریال $pl = 132000 = 22000 + 22000v + 88000c$ خواهد بود. اگر این ارزش محصول را با ارزش محصول سال اول مقایسه کنیم مشاهده میکنیم که این سرمایه دار باز تولید وسیع را انجام داده است. اگر باز تولید وسیع سرمایه داری را در نظر بگیریم، میتوان مشاهده کرد که این باز تولید فقط بر اثر تبدیل یک بخشی از ارزش اضافی به سرمایه، امکان پذیر است. در باز تولید ساده باید مدت معینی را صبر کرد تا مشاهده نمود که سرمایه به کار افتاده به وسیله سرمایه دار از تبدیل ارزش اضافی ناشی میشود؛ اما در باز تولید وسیع، سرمایه اضافی آشکارا از همان آغاز به عنوان محصول تبدیل ارزش اضافی پدیدار است.

چرا سرمایه دار به جای اینکه همه ارزش اضافی را بمصرف شخصی خود برساند به انباشت سرمایه دست میزند؟ برخی اقتصاد دانان بورژوا انباشت سرمایه را به عنوان تظاهر یک خاصیت "پرهیزکارانه" سرمایه داران معرفی میکنند، گویی که سرمایه داران به خاطر منافع تمام جامعه به این انباشت دست میزنند و گویی بر میل مصرف خود بخاطر توسعه مقیاس تولید سرپوش میگذارند.

مارکس ماهیت "پرهیزکاری" سرمایه داران را افشا کرده است. وی خاطر نشان کرده است که سرمایه داری "تابع حرص کورکورانه اش در جهت کسب سود میباشد".² حرصی که سرمایه داری برای ارزش اضافی نشان میدهد حد و مرز ندارد: فقط با انباشت بدون وقفه سرمایه، با افزایش بدون وقفه رقم سرمایه، و با توسعه بدون وقفه تولید است که میتوان ارزش اضافی را افزون ساخت. در عین حال رقابت نیز سرمایه داران را به انباشت سرمایه مجبور مینماید. سرمایه داریکه

سرمایه اش بیشتر است میتواند وسایل کار تهیه کرده، مواد اولیه خریداري کند و تکنیک های جدیدی را در خدمت بگیرد و يك موفقیت ممتاز کسب کند بنابراین وي داراي امکانات بیشتری براي افزایش بارآوری و کاهش زمان کار انفرادي، براي تولید يك محصول به میزان کمتری از زمان کار اجتماعا لازم بوده و در رقابت از امکان پیروزي بیشتری برخوردار است.

در حالت معکوس وي به وسیله رقابت مغلوب شده و به صورت يك طعمه کوچک، ماهی کوچکی که بوسیله کوسه های بزرگ بلعیده میشوند در میآید. رقابت هر سرمایه دار را تحت فشار قرار میدهد. در رقابت، هراس از شکست و ورشکستگی، سرمایه داران را مجبور میکند که براي تقویت توان رقابت خویش تا حد ممکن سرمایه انباشت نمایند.

"رقابت، قوانین مسلط تولید سرمایه داری را به عنوان قوانین جبری خارجی به هر سرمایه دار تحمیل میکند. رقابت به او اجاز نمیدهد سرمایه خود را بدون افزایش دادن آن حفظ کند و ادامه افزایش سرمایه فقط به کمک يك انباشت تدریجی ممکن است".

بنابراین بطور وضوح آشکار میشود که این نه چند صفت "خیرخواهانه" بلکه حرص و ولع و هراس است که سرمایه داران را بسوی تبدیل مجدد يك بخشی از ارزش اضافی استخراج شده از قبل کار کارگران به سرمایه، سوق میدهد هر چه سرمایه داران بیشتر آنها را استثمار کند انباشت سرمایه نیز بزرگ تر است. هرچقدر انباشت سرمایه بیشتر است سرمایه داران بیشتر قادرند تا به نوبه خود ارزش اضافی استخراج کنند. به همین دلیل است که انباشت سرمایه نه فقط نتیجه استثمار کارگران، بلکه بعلاوه وسیله ای برای وخیم تر کردن این بحران و گسترش استثمار است.

بیکاری کارگران نتیجه انباشت سرمایه است

ارتقای ترکیب ارگانیک سرمایه سبب طرد کارگر بوسیله ماشین میشود.

انباشت سرمایه فقط افزایش میزان کل سرمایه نیست. در طول این روند انباشت، ترکیب سرمایه نیز میتواند تغییر یابد. این امر نتایج بزرگی برای پرولتاریا در برخواهد داشت.

از نقطه نظروسایل، ترکیب سرمایه به صورت یک رابطه میان وسایل تولید (ساختمانهای کارخانه ، ماشینها و مواد اولیه) و نیروی کار است. میان کمیت وسایل تولیدی که بوسیله سرمایه دار خریداری شده و شمار کارگرانی که استخدام میکنند رابطه معینی موجود است. مثلا : میان کمیت پنبه ای که هرروز استعمال میشود و شمار دوک هایی که هرروز بوسیله کارگران نساجی تولید میشود ضعف یا قوت این رابطه به سطح تکنیک تولید اجتماعی، خصلت و درجه مکانیزه شدن هر رشته تولیدی ونیز به درجه مجهز بودن تکنیکی هر موسسه مربوط است به همین دلیل است که ما این رابطه را ترکیب تکنیکی سرمایه میخوانیم. همچنین میتوان ترکیب سرمایه را از زاویه ارزش نیز مورد بررسی قرارداد. ارزش وسایل تولید به عنوان سرمایه ثابت و ارزش نیروی کار بصورت سرمایه متغیر ظاهر میشود. رابطه میان سرمایه ثابت و سرمایه متغیر ترکیب ارزشی سرمایه نامیده میشود.

میان ترکیب تکنیکی سرمایه و ترکیب ارزشی سرمایه رابطه فشرده ای وجود دارد بطور عمومی ، دگرگونی در ترکیب تکنیکی سرمایه سبب تغییر در ترکیب ارزشی سرمایه میشود . " ما ترکیب ارگانیک (آلی) سرمایه را همان ترکیب ارزشی آن میدانیم که به شکلی که این ترکیب ارزشی به ترکیب تکنیکی وابسته باشد و در نتیجه تغییرات حاصل در این یکی ، در دیگری منعکس میگردد." ⁴ فرمول ترکیب آلی سرمایه عبارتست از: pl/v

مثالی بزنیم : یک سرمایه دار دارای سرمایه معادل 100 هزار ریال است که 80 هزار ریال آن سرمایه ثابت و 20 هزار ریال آن سرمایه متغیر است. ترکیب ارگانیک (آلی) این سرمایه عبارت است از $4/1 = 80000/20000$ در طول تکامل سرمایه داری ، ترکیب آلی سرمایه نه ثابت است ونه تغییرناپذیر. سرمایه دار برای اخذ ارزش اضافی هرچه بیشتر و برای تفوق در رقابت شدید باید وسایل تکنیکی موسسات را بهبود بخشیده، استفاده از ماشین را جایگزین کاریدی سازد ویا ماشین های کهنه را با ماشین های جدید تعویض نماید. به این ترتیب سرمایه دار مجبور است سرمایه ای را که برای خرید و مرمت ماشین ها به کار میاندازد افزایش دهد. اگر ماشین جایگزین کار دستی بشود، کارگر در همان زمان کار بیشتری انجام داده و مواد اولیه بیشتری مصرف مینماید؛ سرمایه داران باید سرمایه ای را که وقف خرید مواد اولیه میشود افزایش دهند. به این دلیل در دروند بدون وقفه انباشت سرمایه سهم سرمایه ثابت درکل سرمایه بیش از پیش بزرگ میشود

در حالیکه سهم سرمایه متغییر بیش از پیش کوچک میگردد. ترکیب آلی سرمایه مدام در حال افزایش است.

پیش شرط ترکیب آلی سرمایه عموماً رشد سرمایه منفرد است. افزایش سرمایه دو شکل مشخص به خود میگیرد:

شکل اول (انباشت سرمایه است. یعنی یک سرمایه معین با اتکاء به انباشت خود میزان کل سرمایه را افزایش میدهد.

شکل دیگر (تمرکز سرمایه است. در طی رقابت، سرمایه بزرگ سرمایه های کوچک را جذب میکند و ویا سرمایه های کوچکی که در ابتدا پراکنده بوده اند برای ایجاد یک شرکت سهامی جمع شده و یک سرمایه مهمی را تشکیل میدهند. انباشت و تمرکز سرمایه ضرورتاً سبب افزایش ترکیب آلی سرمایه میگردد.

افزایش ترکیب آلی سرمایه ضرورتاً به نتایج وخیمی برای طبقه کارگر منجر میشود. اگر ترکیب آلی سرمایه تغییر نکند، انباشت سرمایه موازی با نیاز به نیروی کار، یعنی متناسب با امکانات به کارگرفتن کارگران، افزایش میابد. اما پس از بالا رفتن ترکیب آلی سرمایه، نتایج انباشت دیگر مثل قبل نیستند. تقاضا برای نیروی کار میتواند افزایش یابد. اما اهمیت این افزایش بمراتب کمتر از افزایش سرمایه ثابت است. در برخی حالات میتوانیم حتی شاهد تقلیل نیاز به نیروی کار باشیم. زیرا در آخرین تحلیل این میزان کل سرمایه نیست که تعیین کننده میزان احتیاج به نیروی کار است بلکه تعیین کننده آن سرمایه متغییر است: به عنوان مثال: وقتیکه ترکیب آلی یک سرمایه $\frac{4}{1}$ است این به آن معنی است که از هزار ریال، فقط دوصد ریال برای پرداخت به کارگران صرف میشود.

اگر ترکیب آلی سرمایه به $9/1$ افزایش یابد این بمعنی آنست که از 1000 ریال سرمایه فقط 100 ریال آن صرف پرداخت به کارگران میشود. به این ترتیب حتی وقتیکه یک سرمایه از 100 هزار ریال، 150 هزار ریال برسد، سهم سرمایه متغییر میتواند از 20 هزار به 15 هزار تقلیل یابد. این نشان میدهد که ارتقاء ترکیب آلی سرمایه عرضه اشتغال را کاهش داده و برای کارگران نتایج مصیبت باری به پیش دارد. در جامعه سرمایه داری این طبقه کارگر است که ماشین ها را میسازد؛

اما استعمال ماشین ها بوسیله سرمایه داران تعداد بسیار زیادی از کارگران را بیکار کرده و به خیابان پرت میکند. استعمال ماشین خیاطی بوسیله سرمایه داران تعداد زیادی از کارگران خیاط را بیکار کرده است. استعمال ماشین ها بسته بندی ، تعداد زیادی از کارگران بسته بندی را به بیکاری کشانده است. در طول تکامل سرمایه داری بیکاری افزایش یافته و امکانات استخدام کارگران بطور نسبی، به تدریج که تکنیک ها بهبود یافته و ترکیب آلی سرمایه افزایش میابد، کاهش میابد. این پدیده اخراج کارگران بوسیله ماشین است.

اضافه جمعیت نسبی نتیجه اجتناب ناپذیر انباشت سرمایه است

افزایش ترکیب آلی سرمایه سبب تقلیل نسبی نیاز سرمایه به نیروی کار میشود. اما در طول انباشت سرمایه عرضه نیروی کار به طور مطلق افزایش میابد. تکامل تکنیکهای تولید سرمایه داری و کاربرد ماشین در مقیاس وسیع به مقدار زیادی سبب تسهیل در حرکات کار شده و دیگر محتاج به نیروی زیاد جسمانی نمیشد. نتیجه آن ورود خیل عظیم زنان و کودکان به سپاه کارگران مزد بگیر هستند. در عین حال در طی روند انباشت سرمایه تعداد زیادی از تولید کنندگان کوچک کالایی و سرمایه داران کوچک در اثر رقابت و رشکست شده و برای گذران زندگی چاره ای جز فروش نیروی کار خود ندارند. تکامل سرمایه داری در روستاها شمار زیادی از دهقانان را بسوی ورشکستگی سوق میدهد و اینها در جستجوی کاری برای ادامه زندگی به شهرها سرازیر میشوند. تمام اینها سبب افزایش مطلق عرضه نیروی کار میگردد.

به این ترتیب از یکسو نیاز به نیروی کار به طور نسبی کاهش میابد و از سوی دیگر عرضه نیروی کار بطور مطلق افزایش میابد. در نتیجه وسیعا در جامعه سرمایه داری یک ارتش قابل ملاحظه بیکاران وجود دارد که اضافه تولید نسبی را تشکیل میدهد. به این دلیل به این اضافه جمعیت، اضافه جمعیت نسبی میگویند که این اضافه جمعیت فقط مازاد نسبت به نیازهای سرمایه میباشد. یعنی منظور این نیست که این اضافه جمعیت واقعا به شکل مطلق وجود دارد و یا واقعا این اضافه جمعیت از محدوده تولید اجتماعی وسایل معاش که اجازه تغذیه آنها میدهند فراتر میرود و یا سرانجام این مازاد جمعیت واقعا زیادی است. در واقع در جهان مطلقا نمیتواند مازاد جمعیت مطلق وجود داشته باشد زیرا انسانها نه فقط دارای یک دهان برای خوردن بلکه دارای یک جفت دست

برای ایجاد انواع سرمایه های مادی نیز میباشند. روزی که خلق زحمتکش سرنوشت خود را به دست گیرد، یک مبارزه عظیمی را برای تولید براه خواهند انداخت و روز به روز وسایل معاش متعددتری را ایجاد خواهند کرد و زندگی وی روز به روز مرفه تر خواهد گردید. فقط در جامعه سرمایه داری است که کارگران به خیابان افکنده شده و یک مازاد جمعیت نسبی را تشکیل میدهند، زیرا آنها حاکم برسرنوشت خود نبوده و ماشین هایی که بوسیله آنها ساخته میشود، به وسیله سرمایه مورد استعمال قرار میگیرد. مارکس میگوید: " که اضافه جمعیت نسبی قانون جمعیت است. که مشخصه عصر سرمایه داری بوده و متناسب با همین تولید ویژه است. " وی میگوید که " انباشت، ترقی ثروت بر مبنای سرمایه داری ضرورتاً سبب ایجاد یک اضافه جمعیت کارگری خواهد شد." ⁵

اضافه جمعیت نسبی در جامعه سرمایه داری سه شکل اساسی بخود میگیرد.

شکل اول عبارتست از اضافه جمعیت مواج . این اصطلاح برای نشان دادن جمعیت بیکاری بکار میرود که موقتا از روند تولید اخراج شده باشد. این شکل بیکاری ، رایج ترین شکل در مراکز صنعتی است. در هنگام بحران ها ، یا پس از بکار بستن ماشینها یا تکنولوژی جدید ، یک بخشی از کارگران از کارخانه ها اخراج میشوند. اما به هنگام فرارسیدن دوره آغاز فعالیت مجدد و یا هنگامیکه صنایع تکامل میابد این بیکاران جذب شده و در کارخانه مجدداً بکار گرفته میشوند. فقط یک تعداد اندکی از کارگران کشور های سرمایه داری هرگز طعم بیکاری را نچشیده اند. اکثریت عظیم کارگران در یک زمان معین در بیکاری به سر برده و در زمان معین دیگری کار پیدا میکنند.

شکل دوم ، اضافه جمعیت پنهان است یعنی اضافه جمعیت در روستا. پس از دگرگونی سرمایه داری در روستا و افزایش ترکیب آلی سرمایه نیاز به کارگران کشاورزی به طور بی وقفه کاهش میابد. اما در کشاورزی این اخراج نیروی کار بطور مطلق صورت میگیرد. دیگر نمیتوان مجدداً نیروی کار جذب کرد مگر از طریق آباد کردن زمینه های جدید در میان کارگرانی که به وسیله کشاورزان سرمایه دار اخراج شده اند برخی به سوی شهرها سرازیر میشوند و برخی دیگر یک زندگی نامطمئن را با نگهداری و کشت یک قطعه کوچک زمین و انجام کار روزمزدی ، میگذرانند.

ظاهراً چنین به نظر میرسد که آنها درحالت بیکاری به سرنمیبرند. اما درواقع، از نظرتولید کشاورزی آنها اضافی بوده و به همین دلیل است که این جمعیت را اضافه جمعیت پنهان مینامیم.

شکل سوم: اضافه جمعیت راكد است. اینها کسانی هستند که بکار بانکی یا بکار اجرت بگیری می پردازند. هرچند که آنها را درزمره ارتش کارگرانی که درحال خدمت فعال هستند درنظرمیگیریم، اما کار آنها بسیار ناپایدار بوده و زمان کارشان طولانی تر است و با اینهمه دستمزد آنها درپایین ترین میزان ممکن بوده و سطح زندگی آنها پائین تر از میزان متوسط سطح زندگی طبقه کارگر قراردارد.

درجامعه سرمایه داری علاوه براین سه نوع اضافه جمعیت نسبی توده ای کثیری بینوایان وجود دارد که ازراه صدقه یا گدائی زندگی میکنند. درمیان آنها کسانی که وجود دارد که قدرت کارکردن را از دست داده اند، مثل پیران، ضعیفان، بیماران، معلولین، یتیمان، ولگردان و غیره. آنها نشان دهنده بینواترین قشر اضافه جمعیت بوده و زندگی آنها از همه مشقت بارتر است.

اضافه جمعیت نسبی نتیجه اجتناب ناپذیرانباشت سرمایه است درعین حال این پدیده خود بخود به اهرم انباشت سرمایه تبدیل میشود. تا جاییکه یکی از شرایط وجود و تکامل شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد. سرمایه داران ازبیکاری کارگران به عنوان یک "اتو" برای تحکیم ستم و استثمار کارگران شاغل استفاده میکنند. اغلب میتوان این سخن بیرحمانه را ازدهان سرمایه داران شنید که "اگر پیدا کردن صد تایی سگ دشوار است، اما پیدا صد کارگر آسان است" چرا سرمایه داران میتوانند به خود اجازه این جسارت را بدهند؟ فقط به این دلیل که درپشت درهای کارخانه هزاران هزارکارگر بیکار وجود دارد و سرمایه دارقادر است کسانی را که دردرون کارخانه کار میکنند تهدید کرده و دستمزد آنها را کاهش دهد. درعین حال، اقتصاد سرمایه داری درحالت رقابت و انارش (هرج و مرج) که برتولید حاکم است تکامل یابد. تولید سرمایه داری به شکل جهش وار کاهش یافته و یا توسعه میابد. وقتی تولید ناگهان افزایش میابد. احتیاجات سرمایه به کار نمیتواند فقط بوسیله رشد و افزایش طبیعی نیروی کار پاسخ گفته شود. سرمایه داران باید درجستجوی یک "منبع ذخیره" نیروی کار باشند. اضافه جمعیت نسبی دقیقاً یک "منبع ذخیره" ازین نوع است. به این معنی ما

ارتش ذخیره صنعتی را ارتش ذخیره جامعه سرمایه داری مینامیم. وجود این ارتش برای وجود و تکامل شیوه سرمایه داری اجتناب ناپذیر است.

تئوری جمعیت مالتوس یک تز ارتجاعی است که برای دفاع از آرمان سرمایه داری اختراع شده است.

در جامعه سرمایه داری ارتش بیکاران در یک مقیاس وسیع وجود دارد این ارتش از یک طرف برای بورژوازی یک چیز "خوب" است. زیرا در خدمت استثمار قرار میگیرند، اما از سوی دیگر اسباب شرمندگی است زیرا این کشورهای به اصطلاح متمدن را به کشورهای "بربر" تبدیل میکند. برخی تئوریسین های در خدمت بورژوازی با به درد آوردن سرخود موفق شده اند از مغز خود تئوری های بی پایه ای را برای دفاع از بورژوازی استخراج کنند. "تئوری جمعیت" که در اوایل قرن نوزدهم بوسیله اقتصاددان عامی انگلیسی "مالتوس" عنوان شد یکی از این تئوری های بی پایه است.

ایده ای را که مالتوس تکامل داده و سبب شهرت رقت بار او را فراهم کرد عبارت ازین است که جمعیت به شکل تصاعد هندسی (1،2،4،8،...) رشد میکند در حالیکه وسایل معاش بر حسب تصاعد حسابی (1،2،3،4،...) رشد میکند به نظر او این عامل علت بنیادی اضاف جمعیت بیکاری توده های مردم فقیر است. این طرز ارائه چیزهای آشکار در خدمت پنهان کردن این نظریه است که: بیکاری و فقر نه جنایات نظام سرمایه داری بلکه نتیجه قوانین طبیعی هستند. مطابق تئوری مالتوس، جنگها و بیماری های واگیر برای جامعه انسانی مفید اند. زیرا تعداد زیادی از انسانها میمیرند و این امراض اضافه جمعیت را تخفیف داده و اجازه میدهد تا رشد جمعیت با رشد وسایل معاش تناسب پیدا کند. واقعیات، صریح اند، تئوری بی نهایت ارتجاعی مالتوس بر سرپا باقی نمی ماند این علم دروغین رشد جمعیت مطابق تصاعد هندسی و رشد وسایل معاش مطابق تصاعد حسابی از کجا اختراع شده است؟

در اصل مالتوس مبنای نرخ رشد جمعیت را نرخ رشد جمعیت امریکا در یک زمان معین و مبنای نرخ رشد وسایل معاش را نرخ رشد تولید غلات در فرانسه در طول زمان معین قرارداد اما تجزیه و تحلیل علمی داده های آماری، سرهمبندی های مالتوس را آشکار ساخته است. در این عصر، رشد بی سابقه جمعیت امریکا نه ناشی از ازدیاد طبیعی جمعیت بلکه عمدتاً ناشی از مهاجرت بود.

درمورد تولید غلات در فرانسه هم باید گفت که اگر آن را با رشد جمعیت در فرانسه ونه با رشد جمعیت در امریکا مقایسه کنیم نه تنها از آن کمتر نیست بلکه از آن هم فراتر میرود . در سال 1760 جمعیت فرانسه 21 میلیون بود و مقدار متوسط غله برای هر نفر 450 لیتر بوده است. 80 سال بعد یعنی در سال 1840 جمعیت فرانسه به 34 میلیون بالغ شد یعنی به میزان 62 فیصد افزایش یافت اما تولید غلات باز هم با سرعت بیشتر افزایش یافته زیرا در سال 1840 میزان متوسط غلات برای هر نفر 832 لیتر بود و افزایشی معادل 85 فیصد را نشان میدهد. اسناد و مدارک مشابه مربوط به تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری نیز میتوانند ثابت کنند که جمعیت سریعتر از وسایل معاش رشد نکرده بلکه کاملاً به عکس وسایل معاش از جمعیت سریعتر رشد میکنند. با اینهمه علیرغم این امر ، خلق زحمتکش همواره از هیچ چیزی برخوردار نبوده و به زحمت قادر به گذران زندگی خویش است . مالتوس امیدوار است با این به اصطلاح اضافه جمعیت مطلق بتواند جنایات سیستم سرمایه داری را توجیه کند اما این رنج بیهوده است !

درچین قدیم " تئوری جمعیت " بشکل وسیعی زهر خویش را اشاعه داده بود. امپریالیستها و مرتجعین گومیدان همواره تئوری جمعیت مالتوس را به عنوان سلاحی علیه انقلاب خلق چین بکار میبردند. قبل از آزادی ، آنها وانمود میکردند علت اصلی بدبختی خلق چین، ازدیاد جمعیت است و جنایات امپریالیزم ، فئودالیزم و سرمایه داری بوروکراتیک را بردوش پدیده های طبیعی میگذاشتند. درآستانه آزادی ، آنها همچنین وانمود ساخته اند که جمعیت زیاده از حد پرشماره بوده و قدرت خلقی نمیتواند این جمعیت را غذا داده، و بیش از چند ماه دوام نخواهد آورد. صدر مانو با قاطعیت این ترهات ارتجاعی را رد کرده وخاطر نشان نمود که : " مایه خوشوقتی بسیار است که چین دارای جمعیتی پرشماری است. حتی با جمعیتی چندبار بزرگتر نیز چین بخوبی قادر است راه حلی پیدا کند؛ این راه حل ، تولید است." " انقلاب و تولید میتواند مسئله تغذیه جمعیت را حل نماید." ⁶ از زمان ساختمان چین سوسیالیستی ، این تز علمی صدر مانو به وسیله پراتیک کاملاً تایید گردیده است. کشور ما ، تحت رهبری مشی انقلابی صدر مانو مسئله بیکاری را بسیار زود حل کرد واقتصاد سوسیالیستی به سرعت توسعه یافت وشرایط زندگی خلق بهبود میابد. یک چین بینوا و عقب افتاده هم اکنون به یک کشور سوسیالیستی که درآستانه رفاه قرار گرفته است تبدیل گردیده است. پیش گویی های امپریالیزم جارو شده اند.

انباشت سرمایه سبب فقیر شدن پرولتاریا می‌گردد

قطبی شدن میان ثروتمندان و فقرا یک قانون عمومی انباشت سرمایه است.

انباشت سرمایه به نتایج کاملا متفاوتی برای پرولتاریا و بورژوازی منجر می‌شود. در طرف بورژوازی، انباشت سرمایه یک روند انباشت و تمرکز سرمایه است؛ این یک روند تورم ثروت بورژوازی است. در طرف پرولتاریا، انباشت، یک روند اخراج کارگر بوسیله ماشین، افزایش ارتش بیکاران، تحکیم بلاوقه استثمار کارگران شاغل و وخیم تر شدن مداوم شرایط زندگی مجموعه طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. قطبی شدن میان ثروتمندان و فقرا در طی انباشت سرمایه در جامعه سرمایه داری مستقل از اداره افراد صورت می‌گیرد. در یک قطب جامعه، انباشت ثروت و در قطب دیگر انباشت فقر صورت می‌گیرد. مارکس می‌گوید: "این همان قانون مطلق و عام انباشت سرمایه داری است."⁷

مارکس این قانون را که دارای اهمیت بینهایت زیادی است کشف کرده است. این قانون به ما یاد می‌دهد که وخیم تر شدن شرایط زندگی و کار طبقه کارگر از مناسبات تولیدی سرمایه داری ناشی می‌شود. در سیستم سرمایه داری تکامل تولید نمی‌تواند به چیزی جز فقیر شدن پرولتاریا منجر گردد. فقیر شدنی که نه تنها نسبی است بلکه بصورت مطلق نیز وجود دارد.

تقلیل مدام سهمی درآمد ملی که به پرولتاریا تعلق می‌گیرد سبب فقیر شدن نسبی وی می‌گردد.

درآمد ملی، مجموعه تمام ارزشهایی است که در تمام جامعه در جریان یکسال خلق می‌شود. در جامعه سرمایه داری درآمد ملی در وهله اول به دو قسمت تقسیم می‌شود: دستمزد هایی که به کارگران تعلق می‌گیرد و ارزش اضافی که بوسیله سرمایه داران جذب می‌شود. تغییراتی که در روند تکامل سرمایه داری در توزیع درآمد ملی میان کارگران و سرمایه داران صورت می‌گیرد چیستند؟ درآمد ملی تماما به وسیله کارگران خلق شده و به طرز بی وقفه ای در روند بازتولید وسیع افزایش می‌یابد؛ با این همه، در سیستم سرمایه داری، سهم ویژه پرولتاریا از درآمد ملی که بصورت دستمزد به وی تعلق می‌گیرد مدام کاهش یافته در حالیکه سهمی که به سرمایه داران، به شکل ارزش اضافی تعلق می‌گیرد بدون وقفه افزایش می‌یابد. این پدیده را فقیر شدن نسبی پرولتاریا مینامیم. مطابق آمارهای رسمی

آمریکا سهم ویژه دستمزد کارگران امریکا از درآمد ملی در سال 1843-45.6% ، در سال 1866 – 43.5% ، در سال 1891 – 42.7% ، در سال 1938 – 37% ، در سال 1945 – 33.3% و در سال 1951 – 29.7% بوده است. روشن است که در طول انباشت سرمایه سهم نسبی درآمد کارگران از کاهش باز ناپستاده در حالیکه توده ثروت های غصب شده به وسیله بورژوازی نیز مدام در حال رشد افزایش بوده است.

شرایط کارزندگی روز به روز وخیم تر شده و سبب فقیر شدن مطلق پرولتاریا میگردد.

در جامعه سرمایه داری ، فقیر شدن پرولتاریا نه تنها نسبی است بلکه مطلق نیز هست. همانطور که لنین میگوید: "کارگر به شکل مطلق فقیر میشود، یعنی وی واقعا از قبل فقیرتر میشود و مجبور است هنوز به شکل بدتری زندگی کند، خوراک بدتری داشته باشد و اغلب پیش از گذشته به کمی غذایی مبتلا بوده و هر چه بیشتر درگودالها و انبارها کپه شوند." ⁸

فقیر شدن مطلق پرولتاریا عمدتا بصورت های زیرتظاهر میشوند:

1. وجود یک خیل عظیم از بیکاران. کارگران کشورهای سرمایه داری اغلب در معرض تهدید بیکاری قرار دارند. به محض اینکه این کارگران به بیکاری دچار شوند، هرگونه منبع درآمدی را از دست داده و بلافاصله در حالت بلا تکلیفی کامل و ناامیدی فراوان قرار میگیرند. این یکی از معیارهای مهم وخیم شدن شرایط زندگی مادی پرولتاریاست. در ایالات متحده شمار کارگران بیکار از 1.1 میلیون در سال 1945، به 2.654 میلیون در سال 1955 و به 2.8 میلیون در سال 1968 و به 5 میلیون در سال 1971 رسیده است. در انگلستان نیز پدیده بیکاری بینهایت وخیم شده است. شمار کارگران بیکار انگلیسی از 500 هزار در پایان سال 1952 به 1.6 میلیون نفر در سال 1972 رسیده است.
2. تعیین دستمزد واقعی: در کشورهای سرمایه داری کارگرانی که کار میکنند نیز برای گذراندن زندگی دچار مشکلاتی بزرگی هستند. دستمزدهای کارگران همواره پایین تر از ارزش نیروی کار آنها بوده و سبب میشود که آنها به سختی قادر باشند یک سطح زندگی مناسب را حفظ نمایند. کارگران در مبارزه خود علیه سرمایه داران میتوانند شاهد افزایش

اندکی در دستمزد ظاهری خود باشند، اما در جامعه سرمایه داری که عموماً تورم وجود دارد افزایش ارزش پولی دستمزدها همواره از افزایش قیمت ها عقب میماند. در واقع، دستمزد واقعی افزایش نیافته و حتی میتواند کاهش یابد. مثلاً مطابق آمار رسمی امریکا، دستمزد های کارگران صنایع تبدیل، در فاصله دسامبر 1969 و دسامبر 1970 به میزان 2.6 % افزایش یافته اما در همین زمان بهای محصولات ضروری مصرفی 5.5 % افزایش یافته است. به این ترتیب دستمزد واقعی کارگران صنایع تبدیل 2.9 % کاهش یافته است به علاوه مالیاتها و عوارض در جامعه سرمایه داری بیداد کرده و امکان میدهد تا بخش بزرگی از درآمدهای خلق زحمتکش اخذ گردد، مطابق آمار رسمی امریکا، مبلغ مالیات جمع اوری شده در ایالات متحده در فاصله 30 سال میان 1940 الی 1970 تقریباً 16 برابر شده است. مبلغ قروض خصوصی 197.8 میلیارد دلار امریکایی در سال 1960 یعنی قرض معادل 1133 دلار امریکایی برای هر نفر بوده است، این مبلغ در پایان سال 1980 به 557.9 میلیارد دلار امریکایی بالغ گردیده است یعنی 2832 دلار برای هر امریکایی. در سال 1970 خلق امریکا به طور متوسط 22.3 % از درآمد سالانه خود را برای بازپرداخت قروض و پرداخت منفعت آن صرف کرده است. تقریباً نصف درآمد سالانه وی صرف پرداخت مالیات و باز پرداخت قروض و منفعت شده است.

3. شرایط زندگی نامطمئن : کارگران کشورهای سرمایه داری مجبوراند شرایط زندگی

نامطمئن را به علت کاهش دستمزد واقعی خود تحمل کنند. وخیم شدن شرایط زندگی کارگران در کشورهای سرمایه داری به ویژه در زمینه تولیدی عریان است. زیرا در جامعه سرمایه داری تولید به شکل هرج و مرج توسعه گرفته و تولید صنعتی و جمعیت به شکل کورکورانه ای تمرکز میابد. تعداد اندکی از شهرها بیش از پیش بزرگ شده در حالیکه وضع مسکن کارگران، بمراتب بدتر میشود. مارکس خاطر نشان کرده است: " هر اندازه که انباشت سرمایه در شهرهای صنعتی یا تجاری تسریع میشود و ماده انسانی قابل استثمار شدن به آنها سرازیر میشود وضع مسکن های خلق الساعه کارگران بدتر میشود."⁹

مارکس وانگلس بارها در آثار خود از وخامت یافتن شرایط مسکن کارگران در جامعه سرمایه داری سخن گفته و وضع وحشتناک بیچارگان شهر بزرگ

لندن را توصیف کرده اند. در حال حاضر شماره زاغه نشین های شهرهای بزرگ جهان سرمایه داری از افزایش بازمی ایستد. در بزرگترین شهر ایالات متحده یعنی نیویورک، جمعیتی که در آلونک ها زندگی میکنند از 1664000 در سال 1950 به 2572000 در سال 1957 بالغ شده است. جمعیت ایالات متحده در سال 1959 معادل به 180 میلیون نفر بوده که از آن میان 22 میلیون نفر در آلونک ها و 44 میلیون نفر در مسکن های بسیار رقت باری زندگی میکردند.

آلودگی هوا، آب و تخلیه فضولات کارخانه ها، بصورت مصیبت های واقعی درآمده اند که وضع مسکن کارگران را وخیم تر کرده و سلامت آنها را به شدت به مخاطره میاندازد. هر قدر که شهرهای صنعتی بیشتر رشد میکنند به همان اندازه آلودگی در آنها بیشتر است. سرمایه دارانی که پول دارند میتوانند در حومه شهرها در ویلاهای پر باغ و درخت زندگی کرده و این بازم کارگران هستند که از شر آلودگی محیط زیست رنج میبرند. در چند شهر بزرگ که آلودگی بسیار وخیم است، شهرنشینان هر ساله مقدار زیادی هوای آلوده را تنفس میکنند. درین شهرهای بزرگ، ضریب بیماری های ریوی، برونشیت، آسم و غیره بسیار بالا بوده و میزان مرگ و میر نیز در نتیجه آن افزایش میابد. در اروپا، ایالات متحده و ژاپن، کارگرانی که بر اثر ابتلا به بیماریهای ریوی و سایر بیماری ها کار خود را از دست میدهند بیش از پیش زیاد میشوند. در مورد مداوای امراض، در آمریکا، "درب بیمارستان با دو ضربه اشکوبه بازمیشود. اما بیمار بدون پول نمیتواند در آن وارد گردد" هر بار که مریض میشوند باید یک سوم درآمد روزانه متوسط یک کارگر را فقط برای هزینه ثبت نام بپردازند، عمل آپاندیسیت هزینه ای معادل 2 ماه دستمزد یک کارگر را دربردارد. و فقط با پس انداز چندین ماهه هست که خانواده یک کارگر متوسط میتواند مخارج ناشی از تولد یک کودک را بپردازد. از 1965 تا 1972 مخارج بستری شدن در ایالات متحده بطور متوسط 12.2% در هر سال افزایش یافته است؛ از آنجا که کارگران قادر به پرداخت هزینه های درمانی نیستند، بسیاری از آنها در حالیکه مبتلا به بیماری هستند به کار ادامه داده و قبل از موعد می میرند.

4. کار زیاده از حد شدید و شرایط کار نامطمئن : هرچقدر که مکانیزسیون و اتوماتیسیون

موسسات سرمایه داری تکامل میابد کارگران نه فقط به تابع ماشین تبدیل میشوند بلکه شدت کار آنها نیز افزایش بسیارمیابد. یک کارگر صنعتی اتومبیل سازی امریکا میگوید:"در یونان قدیم و امپراطوری رم بردگان میتوانستند وقتی که کشتی بر اثر باد حرکت میکرد اندکی درکنار پاروی خود بخوابند، اما کارگران امروز که به شکل زنجیری کار میکنند حتی فرصت نفس کشیدن هم ندارند زیرا قطعات بلاوقفه میگذرند" سرمایه داران از "سیستم افزایش آهنگ کار" برای استثمارهرچه بیشتر کارگران استفاده میکنند؛ در ایالات متحده ، برخی از کارگران درمدت هشت یا ده سال قدرت کارکردن را از دست داده وتعدادی بیشتری از آنها با فرارسیدن سن 40 سالگی دیگر قادر به انجام کارهای شدید نیستند. به علت کار بسیار شدید و فقدان تدارکات ایمنی ، حوادث کار پیاپی اتفاق میافتد. حکومت امریکا ، ناچار است اعتراف کند که 85 فیصد کارگران امریکا درهرلحظه ممکن است دراثرحادثه دراثنا کار زخمی شده و درهرسال 3 تا 5 درصد کارگران ازحوادث کار مرده یازخمی میگردند. کشورهای سرمایه داری که در زمینه های علمی تکامل یافته تر و درزمینه های تکنیکی " پیشرفته تر" اند درعین حال کشورهایی هستند که شرایط زندگی خود را از فقیر شدن مدام کارگران و رفتار همواره بدتری که نسبت به کارگران انجام میدهند کسب میکنند.

طبق تمام جنبه هایی که دربالا برشمردیم ، میتوان مشاهده کرد که فقیر شدن مطلق پرولتاریا درجامعه سرمایه داری وجود دارد این یک واقعیت تردید ناپذیراست.

سرمایه داران وهمچنین نماینده گان آنها درطبقه کارگر مایل اند با اتکا به پدیده های جزئی ، منطقه ای وقسمی ، فقیرشدن مطلق پرولتاریا را انکار نمایند. اما این کار شدنی نیست. مسئله فقیرشدن پرولتاریا باید دروهله اول ازیک نقطه نظرتبقاتی بررسی شود. باید صفوف طبقه کارگر را ازین عناصر اشرافیت کارگری که بوسیله بورژوازی خریداری شده اند پاک کرد. یک مشت قلیل اشرافیت کارگری از بورژوازی لقمه چربی دریافت کرده و سطح زندگی آنها واقعا بهبود مییابد. اما این افراد دیگر درصف طبقه کارگر نبوده بلکه خائن به طبقه کارگر اند. ما همچنین باید مسئله فقیرشدن پرولتاریا ازنقطه نظرتاریخی و بطورمشخص بررسی کنیم . در زمانهای متفاوت و

کشورهای متفاوت سطوح زندگی متفاوتی وجود دارد. نباید به شکل ساده گرایانه ای آنها را با گذشته مقایسه نمود. درگذشته شاهان از چراغ روغنی استفاده میکردند امروزه اکثریت قریب به اتفاق کارگران از الکتریسیته استفاده میکنند. اگر بگوییم که کارگران الکتریسیته دارند. پس فقیری دربین نیست و سطح زندگی کارگران امروز از شاهان دیروز بالاتر است. آیا این يك دروغ شرم آور نیست؟ ما باید همچنین مسئله فقیر شدن پرولتاریا را از تمام این جنبه ها مورد امتحان قرار دهیم. بررسی در تمام جنبه ها به این معنی است که نباید مسئله سطح زندگی را در یک کارخانه معین ، یک مکان ویژه و در یک دوره مشخص در نظر گرفت بلکه باید آنرا برای تمام طبقه کارگر و در یک مدت طولانی مورد بررسی قرارداد. این به آن معنی است که نه فقط باید زندگی کارگران شاغل بلکه زندگی کارگران بیکار یا نیمه بیکار را در نظر گرفت؛ نباید فقط به سطح زندگی کارگران کشورهای امپریالیستی بلکه به سطح زندگی کارگران مستعمرات نظر انداخت؛ نباید به زندگی طبقه کارگر در یک دوره معین رفاه کاذب سرمایه داری ، بلکه در دوره بحرانهای اقتصادی نیز توجه کرد. به این ترتیب، میتوان شاهد افزایش سطح زندگی کارگران در یک کارخانه معین ، یک مکان مشخص و در یک دوره ویژه بود اما با این همه ، وضع مجموع طبقه کارگر به طور کلی نشاندهنده فقیر شدن مداوم آن است.

پرولتاریا گورکن نظام سرمایه داری است

روند انباشت سرمایه ، روند ثروتمند شدن بورژوازی و فقیر شدن پرولتاریاست. اما در عین حال روند حدت یافتن مداوم تضادهای موجود میان نیروهای مولده و روابط تولیدی سرمایه داری نیز تشکیل میدهد. در روند تکامل اقتصاد سرمایه داری ، تولید فردی کوچک ، پراکنده ، مستقل و با مقیاس وسیع به تولید بزرگ اجتماعی شده تکامل یافت. اجتماعی شدن تولید که در سیستم سرمایه داری تکامل می یابد دارای دو جنبه است: نخست آنکه کارخانه ها بجای معادل کارگاه کوچک پیشه وری فردی نیست. در کارگاه فردی ، روند تولید کالا به وسیله خود پیشه ور به تنهایی عملی میشود. در کارخانه های سرمایه داران ده ها ، صدها و حتی هزاران کارگر پراکنده در کارگاه ها و بخش های مختلف کارخانه ، تحت فرمان سرمایه دار و نمایندگان وی ، به لطف تقسیم اجتماعی کار و همکاری ، به تولید یک کالا میپردازد. آنگاه تقسیم اجتماعی کار روز به روز تکامل می یابد . تولید

بیش از پیش تخصصی میشود، رشته های مختلف، موسسات تولیدی متفاوت که در تولید اجتماعی شرکت میکنند در بین خود دارای روابط فشرده متقابل بوده و متقابلاً به هم وابسته اند. تکامل تقسیم کار در کارخانه و در جامعه سبب میشود که: "تولید از یک سلسله اعمال انفرادی به یک سلسله اعمال اجتماعی و تولیدات از تولیدات فردی به تولیدات اجتماعی تبدیل گردند"¹⁰ ابزارهای ماشین، اتومبیل، پنبه، کفش، و سایر محصولات همه تبلور کارمشارکت تعداد زیادی کارگر بوده و هیچ کس نمیتواند بگوید "این محصول کار من است".

تولید اجتماعی شده، اما با این همه وسایل تولید و محصولات کار اجتماعی مایملک عمومی نبوده و مایملک خصوصی سرمایه داران را تشکیل میدهد. به این ترتیب میان اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی سرمایه داری تضاد به وجود میآید. این همان تضاد بنیادی سیستم سرمایه داری را تشکیل میدهد.

مالکیت خصوصی سرمایه داری به شدت به تکامل تولید بزرگ اجتماعی شده لطمه وارد میآورد. روابط تولیدی سرمایه داری بیش از پیش بصورت مانع درآمد و جلوی رشد نیروهای مولده را سد می نماید. فقط از طریق نابودی مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اشتراکی سوسیالیستی و جایگزینی روابط تولیدی سرمایه داری با روابط تولیدی سوسیالیستی است که میتوان این تضاد را به طور قاطعی حل نمود. به همین دلیل است که تخریب نظام سرمایه داری و تولد نظام سوسیالیستی مستقل از اراده انسان بوده و از نظر تاریخی اجتناب ناپذیراند.

اما روند تاریخی که در طی آن نظام سوسیالیستی جایگزین نظام سرمایه داری میشود، خود به خودی نیست، بورژوازی که حیات اش بر نظام سرمایه داری متکی است ناگزیر این دگرگونی اجتماعی را سد میکند. برای تحقق این دگرگونی، یک نیروی اجتماعی که مقاومت بورژوازی را نابد کند لازم است، این نیروی اجتماعی، پرولتاریاست. پرولتاریا نماینده نیروهای مولده پیشرو بوده و در تحت استثمار و ستم قرار داشته و آگاه ترین و انقلابی ترین طبقه را تشکیل میدهد.

پرولتاریا، مسلح به مارکسیسم، بطور اجتناب ناپذیر برای واژگونی سیستم سرمایه داری از جا برخواید خاست: "تضاد میان تولید اجتماعی و تملک سرمایه داری بصورت تضاد آشتی ناپذیر پرولتاریا و بورژوازی پدیدار میشود"¹¹ پرولتاریا در طی تکامل انباشت سرمایه پخته تر شده

صفوف خود را تحکیم می بخشد. انباشت سرمایه و باز تولید وسیع تنها روندهای باز تولید وسیع ثروت های مادی نیستند؛ آنها همچنین روند باز تولید وسیع روابط تولیدی سرمایه داری را تشکیل میدهند. ازیکسو آنها بیش از پیش منجر به تولید سرمایه داران هرچه نیرومند تر میگردند و ازسوی دیگر مزد بگیران بیش از پیش پر شماره تری را بوجود میاورند. به همین دلیل است که انباشت سرمایه نه تنها شرایط مادی عینی نابودی سرمایه داری، یعنی تولید بزرگ اجتماعی شده را فراهم میکند بلکه همچنین نابود کنندگان سرمایه داری یعنی پرولتاریا را نیز بوجود میاورند: "بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی میکند که او را هلاک خواهد کرد؛ بلکه انسانهایی که این سلاحها را به کارمیگیرند، یعنی کارگران صنعتی و پرولتاریا را نیز بوجود میاورد."¹²

پرولتاریا همزمان با سرمایه داری بوجود میاید، و به تدریج در طی روند انباشت، آگاهی و نیرو کسب میکند. تکامل انباشت سرمایه تدریجا صفوف پرولتاریا را توسعه بخشیده و تولید بزرگ اجتماعی، خصلت منضبط و سازمان یافته او را تقویت می نماید. فقیر شدن پرولتاریا بطور بی وقفه ای تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا را حدت میبخشد؛ پراتیک مبارزه طبقاتی و سلاح مارکسیزم از پرولتاریا از خود گذشته ترین، روشن بین ترین، و انقلابی ترین طبقه را بوجود میاورد.

در روند انباشت سرمایه، تکامل عظیم اجتماعی شدن تولید ضرورتا به نقطه ای میرسد که دیگر پوسته سرمایه داری قادر به تحمل آن نیست؛ مارکس با اطمینان اعلام میدارد: "این پوسته خرد خواهد شد. عمر مالکیت سرمایه داری خاتمه یافته است، سلب مالکیت کنندگان به نوبه خود سلب مالکیت میشوند." ¹³ سرمایه داری نابود شده و سوسیالیزم پیروز خواهد شد. این نتیجه جبری انباشت سرمایه است.

کتابهای اصلی برای مطالعه:

مارکس: " سرمایه " کتاب 1 – بخش 7

لنین: " فقیر شدن در جامعه سرمایه داری " آثار جلد 18

مائو تسه دون: " ورشکستگی درک ایده آلیستی تاریخ " آثار منتخب – جلد 4

موضوعاتی برای تفکر:

- 1- تجزیه و تحلیل بازتولید ساده و بازتولید وسیع سرمایه داری ما را به چه نتایجی راهنمایی میکند؟
- 2- علل بیکاری و فقیر شدن پرولتاریا در سیستم سرمایه داری چیستند؟ ماهیت ارتجاعی " تئوری جمعیت " مالتوس چیست؟
- 3- چرا میگوییم که پرولتاریا گورکن سیستم سرمایه داری است؟

یادداشت ها

1. مارکس: " سرمایه " E.S. کتاب 1 جلد 3 ص 13
2. مارکس " سرمایه " انتشارات سوسیال. کتاب يك جلد سه صفحه 32
3. مارکس " سرمایه " انتشارات سوسیال. کتاب يك جلد سه صفحه 32
4. مارکس . کاپیتال کتاب 1 جلد 3 صفحه 54
5. مارکس " سرمایه " کتاب یک جلد 3 صفحه 74 - 75
6. مائو تسه دون " ورشکستگی درک ایده آلیستی تاریخ " آثار، جلد 18 صفحه 351
7. مارکس ، " سرمایه " کتاب 1 جلد 3 صفحه 87
8. لنین، " فقیر شدن در جامعه سرمایه داری " آثار، جلد 18، ص 451